

تبرستان

www.tabarestan.info



بیترواقس در
کیس و اسرار طیرا

آمده کاسک

برگردان
جبال سترک

آمده گاسکه

پژوهش در کیش و اسرار میترا

تبرستان

www.tabarestan.info

برگردان:

جلال ستاری



تهران - ۱۳۹۰

این اثر ترجمه‌ای است از:

A. Gasquet, *Essai sur le culte et les mystères de Mithra*, 1899, 1976.

در چاپ ۱۹۷۶، عنوان کتاب «جستار درباره کیش و آئین رازآمیز مهر» آمده است.

سرشناسه : گاسکه، آمده لویی اولیس ۱۸۵۲ - ۱۹۱۴ م.

Gasquet, Amedee Louis Ulysse

عنوان و پدیدآور : پژوهش در کیش و اسرار میترا / آمده گاسکه؛ برگردان جلال ستاری.

مشخصات نشر : تهران: میترا، ۱۳۸۹

مشخصات ظاهری : ۱۴۸ ص.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۸۴۱۷-۵۵-۵

وضعیت فهرست‌نویسی : فیبا

یادداشت : عنوان اصلی: Essai sur le culte les mysteres de mithra

یادداشت : واژه‌نامه.

موضوع : مهر پرستی

شناسه افزوده : ستاری، جلال، ۱۳۱۰-، مترجم

رده‌بندی کنگره : ۱۳۸۹ پ ۴ ک ۲ / ۱۵۸۵ BL

رده‌بندی دیویی : ۲۹۵

شماره کتابشناسی ملی : ۲۰۱۸۶۴۴



پژوهش در کیش و اسرار میترا

آمده گاسکه

جلال ستاری

چاپ نخست: تابستان ۱۳۹۰ - چاپ: چاپخانه تابش

حروف چینی و صفحه‌آرایی: میترا (الهام یگانه)

شماره: ۱۰۰۰ نسخه

همه حقوق برای ناشر محفوظ است.

نشر میترا: خیابان مجاهدین اسلام، شماره ۱۸۲

تلفن: ۰۲۳۱۳۳۵۰۵، دورنگار: ۰۲۳۵۰۴۲۲۴

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۴۱۷-۵۵-۵ ISBN: 978-964-8417-55-5

فهرست مطالب

تبرستان

www.tabarestan.info

۵	یادداشت مترجم
۷	پیشگفتار
۹	فصل I:
۲۳	فصل II: ریشه‌ها
۵۰	فصل III: آموزه
۱۰۳	فصل IV: آزمون‌ها و پایگان
۱۱۷	فصل V: اوج و حضيض کیش میترا
۱۵۹	اعلام
۱۶۹	اصطلاحات و مفاهیم

با سپاس از آقای فریدون صالحی تبار که
دستان هنرمندش مشکلات حروف چینی
متن های یونانی را آسان نمود.

ناشر

تبرستان

www.tabarestan.info

یادداشت مترجم

Amédée Gasquet مورخ و مدیر بلندپایه دولت فرانسه که به سال ۱۸۵۲ در کلمون-فران (Clermont-Ferrand) زاده شده و در ۱۹۱۴ درگذشته است، خاصه به سبب یک تألیفش: تاریخ مختصر مؤسسات سیاسی و اجتماعی فرانسه قدیم (*Précis des institutions politiques et sociales de l'ancienne France*) شناخته است. تحقیق آمده گاسکه در کیش و آئین رازآمیز مهر، امروزه، پس از پژوهشهای گرانقدری که در آن باره صورت پذیرفته است و برخی از آنها نیز به زبان فارسی برگشته است^۱، اثری است که لاجرم مهر زمانه بر جبین دارد، اما هنوز حاوی نکات بدیعی است که ممکن است محققان را به کار آید؛ ازینرو به گمانم ترجمه کتاب کوچکش کاری سودمند می‌تواند بود.

این کتاب به انتخاب استاد مجید رهنما و ویراستاری شادروان محمد مقدم و زنده‌یاد مصطفی انصاری، از روی نسخه‌ای که به سال ۱۸۹۹ در پاریس چاپ شده بود، عکس برداری و در ۱۹۷۶ با عنوان فارسی «جستار درباره کیش و آیین رازآمیز مهر» جزو پنجاه کتاب مرجع نایاب درباره فرهنگ و تاریخ ایران، به چاپ رسیده است.

۱. مارتین ورمازرن، آیین میترا، ترجمه بزرگ نادرزاد، چاپ اول ۱۳۷۲، چاپ سوم، نشر چشمه ۱۳۸۰.

دیوید اولانسی، پژوهشی نو در میتراپرستی، ترجمه و تحقیق مریم امینی، چشمه ۱۳۸۰.
دین مهر در جهان باستان (مجموعه گزارشهای دومین کنفرانس بین‌المللی مهرشناسی)، ترجمه مرتضی ناقب‌فر، توس، ۱۳۸۵.

راینهولد مرکلباخ، میترا، آیین و تاریخ، ترجمه توفیق گلی‌زاده، اختران، ۱۳۸۷.

تبرستان

www.tabarestan.info

پیشگفتار

درست هنگامی که کتاب ستودنی و شکوهمند آقای فرانتس کومون (Franz Cumont) درباره اسرار میترا به چاپ می‌رسد، این پژوهش ناچیز که دو سال پیش نگاشته شده و با اصلاحاتی چند انتشار می‌یابد، به گونه‌ای ناگوار از چشم می‌افتد. ازینرو نخست خواستم این نوشته را گرچه ثمره پژوهش‌های طولانی منست، از گنجی بیرون نیاورم، اما دوستانم که بر آن بودند در باب موضوعی به غایت پیچیده که حدس و احتمال در آن باره هنوز بس فراوان است، نظری شخصی و مستقل سودمند می‌تواند بود، نگرشم را تغییر دادند.

آ. گ.

تبرستان

www.tabarestan.info

I

کیش و اسرار میترا هنگامی به روم راه یافت که جمهوری پس از متحدساختن بر قدیم که به زیان ممالک خاصی تمام شد، روی در زوال داشت و برای پذیرش سلطه سزار آماده بود. از همه نقاط شرقی آنگیر مدیترانه که اغتشاش در آنها فرونشسته و تماماً مسخر شده بودند، از مصر و سوریه و ایران (Perse) و کلد، انبوه انبوه کیش‌ها و آیین‌های شرقی و خرافات بیگانه به سوی پایتخت روان شدند، سی بل (Cybèle) و ایزیس (Isis) پیش از میترا. در عصر سیسرون (Cicéron) و ژول سزار، مهاجران یهودی آنقدر اهمیت یافتند که موجب نگرانی دولتمردان و تشویش حکومت شدند و دیری نگذشت که در پی این فلسطینیان و در آغاز همراه آنان، نخستین پیروان مسیح، مقدم بر پولس (Paul) حواری به بندرهای ایتالیا رسیدند و بر سرزمینی پانهادند که چهار قرن بعد، علامت صلیب بر سر امپراطوری سایه گسترد؛ گویی از آن پس همه این ادیان شرقی، به گونه‌ای مبهم این دل‌آگاهی را داشتند که وحدت سیاسی، راه نیل به یگانگی اخلاقی را هموار خواهد ساخت و در این شهر که انموذجی از همه اقوام و میعادگاه همه باورها و خرافه‌هاست، بحرانی در ادیان پدید خواهد آمد که نتیجه‌اش می‌باید، خدای واحدی باشد که همگان در جهان او را سجده خواهند کرد. پیشوایان دین و امپراطوران، بیهوده کوشیدند که راه این هجوم را سد کنند و بر تدابیر احتیاط‌آمیز قانونی برای پیشگیری از نفوذ تازه‌واردان افزودند و خدایان بیگانه را در سواد و حومه

شهر اسکان دادند، اما امواج از این موانع گذشتند و دیری نپائید که بر اثر خستگی و تبنای مقامات عمومی، آیین‌ها و کیشهای نو در محدوده مقدس و بر هفت تپه (رم)، استقرار یافتند.

زمانه برای تبلیغ به سود این بیگانگان مساعد بود. دین کهن رسمی در بی‌اعتنایی عمومی نفس‌های آخر می‌کشید و چون شیره و نیروی حیاتیش از دست رفته بود، در روح و روان وجودان مردم هیچ تأثیری نداشت و تنها مناسک و مراسم عبادی و اعمال خارجی‌اش برجای مانده بود. این اساطیر فرسوده دیگر حتی در کودکان و پیرزنان نیز کارگر نمی‌افتاد و از آنجا که پیشتر، افلاطون و فلاسفه، در جانبداری از اخلاق، آن را محکوم شمرده بودند، حتی در نظر کسانی که قسیسیت (sacerdoce) برای عامه مردم را می‌پذیرفتند، اسباب تمسخر و استهزاء بود. در حالیکه روستایی ایتالیایی به خدایان محلی و روستایی و مآنوسش، دلبسته و پایبند بود و هرگز از آنان کاملاً نگسست، مردم صدیق و شریف و دانا و آموخته یا چون سزار و لوکرس (Lucrece)، خدانشناس بودند و یا بسانِ سیسرون و ویرژیل، پیرو افلاطون. ماجراهای خدایان فقط مضمون سروده‌های ظریف شاعران بود و بنمایه تجسمی مسجمه‌سازان و نقاشان و موضوع تابلوهای جاندار (tableaux vivants) و قیح یا خونبار صحنه تئاتر و نمایش و جشنهای عمومی (amphithéâtre). یک تن از پرچوش و خروش‌ترین دشمنان دین شرک به حق نوشت: Scenam de coelo fecistis: مناظری از دفع بول و غایت. معهذا این خدایان، به رغم بی‌قدر و اعتبار شدنشان، تا پایان دوران شرک، قبله حاجات مردمان بودند و معتقدان به قربان کردن برای آنان و تقدیم نذورات به پیشگاهشان و سجده و پرستش‌شان، همچنان ادامه می‌دادند. اما آن نام‌ها دیگر معنای سابق را نداشتند بلکه مفاهیم دیگری افاده

می‌کردند و معانی‌ای که مفاد این اسامی کهن محسوب می‌شدند، همزمان با تغییر عاطفه خداپرستی، دگرگون گشتند. به زعم بعضی متألهین، حال و موقع خدایان کهن، به موضع دیوان زبردست که به پایگاه ستارگان تنزل یافته یا بسان پیک‌هایی نامرئی، میان آسمان و زمین درگردش‌اند، فروکاست و به نظر برخی دیگر، شخصیت‌های غیرقابل شناخت آنان را به سبب تغییر و دگرگونی، در تجریدات الهیات اسکندرانی سراغ می‌توان گرفت.^۱

غالباً به مدافعان مذهب نصارا خرده گرفته‌اند که در مشاجره با مشرکان شیوه‌های آسانی به کار می‌برند و در ذکر نابکاری و کارهای شنیع خدایان شرک، فقط به شرح و بسط چشم‌گیر انبوهی از اعمال ناگفتنی آنان رضا می‌دهند. اما در واقع مسیحیان از سرمشقی مشرکان در این باره تبعیت کرده‌اند. ایشان شرم‌شان ازین خدایان پانداز و خوار داشت آن ارباب انواع را که به همه غرائز پست سرشت آدمی تن می‌دادند، پنهان نمی‌داشتند. مردم چون فیلسوفان، اساطیر را به گونه‌ای رمزی تفسیر نمی‌کردند بلکه فقط بیان تصویری اساطیری که در حواس‌شان موثر می‌افتاد، جذب‌شان می‌کرد. زناکاریهای ژوپیتر به بازیگر جوان کمدی‌های ترانس (Térence)^۲ اجازه می‌داد که خود را در فریب دادن دختران و غرزدن‌شان مجاز بداند. شرک فی‌نفسه قادر نبود که جزئیات و

۱. پژوهشهای زیبا و فاضلانه G. Boissier در کتاب: *la Religion romaine sous les Antonins* و تحقیقات Réville در *La Religion sous les Sévères* به من رخصت می‌دهند که فقط بر سر نکات اساسی این مسأله، تاکید کنم.

۲. شاعر کمدی‌نویس به زبان لاتینی، متولد در حدود ۱۶۰ - ۱۵۹ پیش از میلاد که برده‌ای آزاد شده بود و مقلد کمدی‌نویسان یونانی. م.

اخلاقیاتی به بار آورد^۱ زیرا ذاتاً به آن دو مقوله بی‌اعتناست و منحصرأ دلمشغول تحلیل قوای طبیعی و ترجمانی انرژی‌های در کار به زبان اساطیر است. قطعاً برخی نخبگان هوشمند می‌توانستند خدا را از طریق زیبایی درک کنند، اما زیبایی‌شناسی برای بنانهادن اخلاقیاتی بر مبنایش، همواره پایه‌ای سست و نااستوار است و به طور کلی می‌توان تأیید کرد که اخلاق و فضیلت که جهان باستان بیگمان فاقد آنها نبوده است، بر مفاهیمی که از منابع کاملاً متفاوتی اخذ شدند، بنیان یافتند.

بر این ناتوانی شرک در صورتبندی قواعد اخلاقیاتی مردمی، باید عواقب و نتایج زیانبار سوسیالیسم دولتی را (می‌توان چنین نامی بر آن کار نهاد)، آنچنان که امپراطوران به کار می‌بستند، افزود. هزینه زندگی و خورد و خوراک پرولتاریای شهرهای بزرگ تقریباً به تمام و کمال از خزانه تأمین می‌شد. آنان عادت به کارکردن را از دست داده بودند و در گرمابه‌ها خوش بودند و با تماشای نمایش‌ها، فاسد و تباه شده بودند و بر اثر مشاهده کشتارها در آمفی تئاترها به مرتبه حیوانی‌ترین وحشیگری بدوی، فرو افتاده بودند. چیزی بهتر از این برای افسردن و کرخ کردن خشم مهارگسیخته و ذوق و شوق‌شان به شورش و آشوب و تلافی کردن غضب آزادی‌های عمومی، یافت نمی‌شد. این پرولتاریا که از اغتشاشات سیاسی دور و برکنار و از دلمشغولی شریف میهن‌دوستی که دیگر دفاع از آن را بر عهده نداشت، فارغ و از دیانت رسمی که مزیت اشرافیت است، طرد شده بود، دیگر چیزی برایش باقی نمانده بود تا بدان وسیله، نیازمندیهای برتر سرشتش را که در روان هر انسان، نهفته و پنهان است، برآورده کند. دور و برش، ثروت سراسر جهان برای التذاذ فضاحت‌بار

۱. ارسطو همانند سقراط دیانت و اخلاق را چون دو چیز متمایز، از هم جدا می‌کند.

تنی چند، خرج می شد. هرگز خودخواهی، چیره تر و حریص تر و جامعه، آزار رسان تر به کوچکتران و افتادگان و زندگانی، سپنجی تر و خوار شده تر از سده متعاقب استقرار امپراطوری، نبود. اما در عین حال، این درماندگی که موجب التهاب خشونت و درشتی در بعضی شد، نزد بهترین مردم به عطف و احسان بدل گشت و روان‌هایی که اثر درد ورنج، نرم یا زیر فشار هراس و وحشت، خرد شده بودند، ناگهان به ترحم روی آوردند.

آگوست (Auguste) برای برآوردن این نیازها که از راه احس و گمان به وجودشان پی برده بود، بیشتر به سائقه حکومت‌داری و نه از سر دلسوزی - زیرا با مردم زمانه در ناباوری رایج شریک بود - به اصلاح مذهبی یکپارچه‌ای دست زد و با گسترش کیش شهر-شهبانو به اندازه جهان تسخیر شده تا آن زمان، دیانت دولت یا حکومت را به مثابه خدایی که باید سجده‌اش کرد، بنیان نهاد. به فرمانش، در همه ولایات، پرستشگاههایی به افتخار آگوست به پا کردند، تأسیس مدارس برای کهنات (sacerdoce) همه‌جا فزونی یافت و در چهارسوق‌ها، مردم را به نیایش و پرستش لار^۱ (Lare)‌های نو، فراخواندند. این دیانت اداری سرد و یخ بسته که به نظرمان و بر حسب شیوه درک و احساس مان، به رؤیای دیوان‌سالارانی دچار هذیان می‌ماند، همان توفیقی نصیب شد که سزاوارش بود. یعنی بر اثر فرمانبرداری و ترس، دوام آورد. دیوانیان با شوق و شتابی رسمی بدان گرویدند و درباریان یا مردم ایالات و ولایات، جوای قسیستی سودآور، با هم به رقابت پرداختند، اما آن کیش هرگز نتوانست قلب‌ها را تسخیر کند.

۱. خدایان رومی به سیمای نوجوانانی که شاخ نعمت و فراوانی به دست داشتند و در اصل خدایان باروری بودند، در چهارسوق‌ها مأمور حفاظت و حمایت از کانون‌های خانواده محسوب می‌شدند. م.

تأثیر فلسفه یونانی، خاصه حکمت رواقی که چون در رم ریشه بست، برای پیروانش حقیقتاً طریقتی اخلاقی شد، کارسازتر بود. حکمت رواقیون به هنگام شکنجه و آزار اشرافیت رم، چند نمونه از زیباترین مصادیق اخلاق را که مایه افتخار بشریت است، رقم زد و در عصر آنتونین (Antonin) ها، روال و صورت دین به خود گرفت و از طریق مبشران و واعظانش، دعوی رهبری وجدان‌ها را داشت. اما خود، فی نفسه سترون شد چنانکه حتی بر والاترین و شریف‌ترین کتابی که حکمت رواقی الهام‌بخشش بوده است، یعنی خاطرات مارک - اورل (Marc-Aurèle)، جزمیاتی تردیدآمیز و نامطمئن که به غایت شگفت‌انگیز است، حاکم است. امپراطور پارسا با صداقت تحسین‌انگیزش، جرأت ندارد که نه هستی خدایان را تأیید کند و نه جاودانگی جان را و حکمی که مدام تکرار می‌کند یعنی سازش‌یابی با اصل هماهنگی عالمگیر و فرمانبرداری از قوانین ابدی طبیعت، در نهایت ممکن است بازپسین حکم فرزاندگی بشریت باشد، اما در مُرّ زندگی، چندان مرسوم نیست و به کار بسته نمی‌شود، وانگهی این عرف، سواي واجبات و الزامات غیر قابل فسخ و بدوی وابسته به موقعیت میرندگان و زندگانی فانی، مستلزم شناخت قوانین و نظام و هماهنگی عالمگیری است که همعصران مارک - اورل فاقد آن معرفت بودند و هنوز که هنوز است، همچنان، اصل موضوعه جاودانی دانش بشری است. برترین دستورالعمل این حکمت: «در هر حال باید نیکی کرد»، هر اندازه که از غایات بشر و هدف کیهان بیخبر باشیم، به ندای خوشبینی‌ای سرخورده و نومید، می‌ماند و هیچ چیز کمتر از این دستور به درد جماعاتی که به ایمان نیازمندند و با امید ولی غالباً با شبهه و اغفال روزگار می‌گذرانند، نمی‌خورد.

۱. نامی که به هفت امپراطور روم که از ۹۶ تا ۱۹۲ حکومت کردند داده‌اند. م.

در واقع مردم ندهای دیگری می‌شنیدند و به استادان دیگری گوش فرامی‌دادند و بر اثر فقدان هرگونه جزمیات متقن، هر چیزی را باور می‌کردند. جهان هرگز ندیده بود که خرافات چنین طغیان کند و امور ابر طبیعی و خوارق عادات چنین سرریز شوند؛ هرگز این تعداد غیبگو و چاچول‌باز و فال‌بین و اخترشمار و طالع‌بین و فروشندهٔ اذعیه شفابخش و طلسم و تعویذ، حریص‌ترین و آسان‌فرب‌ترین اذهان را به دام نینداخته بود. شیادی‌های زمخت و نتراشیدهٔ اسکندر آبونوتیکی (Abonotique)^۱ و خدا - مارش، ممکن بود هر روز تکرار شود، بی‌آنکه ذوق و شوق متعبدان کاستی گیرد. فضای زمانه پر از دیوان و جنیان فرمانبردار افسون‌خوانان بود. والاترین اذهان، مبتلای این بیماری واگیردار شده بودند و آنانکه بیش از همه از ناباوری‌شان دم می‌زدند، پیدا بود که از آن مصون نمانده‌اند. اما این جنون، نشانهٔ کندوکاوی درونی و جوششی روحانی و حالت انتظار و چشم به راهی بود. دلمشغولی‌های نوینی اذهان را فرا می‌گرفت و واژگان جدیدی، رواج می‌یافت که در انجمن‌های سری و مجالس مردمان محقر و خاکسار به گوش می‌رسید و بر سنگ قبرها حک می‌شد. انسان که از ناتوانیش آگاهی داشت و از سرنوشتش نامطمئن بود و تشویش از مرگ، آشفته و پریشان می‌کرد، در بطن ظلماتی که دوره‌اش کرده بود، به درماندگی‌اش پی می‌برد و از نجات‌بخشی، نیازمندانه می‌خواست که در زندگی، راهنمایش کند و به هنگام مرگ، تسلیش دهد و پس از مرگ، دستگیر و شفیعش باشد و راه رستگاری را به او بنمایاند و سر و راز حیات سعادت‌مند اخروی را بر وی فاش کند.^۲

۱. آبونوتیک شهری واقع بر کرانهٔ دریای سیاه، میهن پیامبر دروغین، اسکندر بود. م.

۲. در باب فضای رازآلود و آخرت شناختی واژگان *σωτηρία* و *σωτήρ* نک به کتاب

Religionsgeschichtliche: G. wobhermin, فصل سوم و کتاب *Das antike Mysterienwesen*

Studien ۱۸۹۸ و شعر مشهوری که Firmicus Materuus نقل می‌کند، نک:

انسان از تباهی زاده گناه رنج می برد، نه فقط ازینرو که بر اثر احساس ارتکاب گناه، شأن و شرف شخصی اش از او سلب و خلع شده بود، بلکه به سبب آلودگی ریشه ای و جبلی ای که ناشی از نقص و ناتمامی ذاتی انسان است. انسان برای ستردن و زدودن این عیب به طرق شناخته تطهیر و کفارت گناهان توسل می جست و طرق نوی نیز ابداع می کرد. چنانکه برای ریشه کن کردن آن عیب و نقص، حتی الامکان، شیوه های مختلف رازآموزی و تشرف به اسرار، در ایام کودکی نیز رواج یافت و کودکان خردسال با اسرار ساموتراس^۱ (Samothrace) و Liber و حتی الوزیس (Éleusis) آشنا شدند.^۳ فضیلت رازآموزی، میراندن انسان کهن و دوباره زایاندن وی در دوران حیاتش برای آغاز کردن زندگانی ای نوست. این واژه renatus (دوباره زاده شده) که هم پولس قدیس آن را به کار برده است و هم در انجیل به روایت یوحنا آمده است و در قاموس مسیحیت به معنای رهایی یافته از قید و بند گناه است، در کتیبه ها و سنگ نبشته های رازآلود (mystique) دین چند خدایی و به همان معنا و مفهوم در یازدهمین فصل در کتاب دگردیسی ها (Métamorphoses) اثر آپوله (Apulée)^۴ نیز به کار رفته است.

→

Θαρρεῖτε, μύσται, τοῦ θεοῦ σεωσμένον ;

"Εσται γάρ ὃ μῦν ἐκ πόνων σωτηρία.

۱. جزیره یونانی واقع در دریای اژه (Egée) که در قدیم به سبب اسرار کابیرهای (Cabire) خدایان کوتوله معمول در آن، شهرت داشت. م.
۲. پسر Cérès و برادر Libera (Proserpine)، خدای لاتینی حامی باروری و غلات که بعدها با دیونیزوس یا باکوس برابر شد و به افتخار لیبر - باکوس، هر سال در ماه سپتامبر در موستانها در روم (۱۷ مارس) جشن هایی به نام Liberalia برگزار می شد. م.
۳. نک به متونی که G. Anrich گرد آورده است. کتاب یاد شده ص ۵۵.
4. Apulée: Métam., lib. XI, cap. 16 et cap. 26.

آپوله لاتینی نویسنده مشهور قرن دوم میلادی صاحب کتاب معروف الاغ طلائی است. م.

این صور ذهنی، بسیار کهن‌اند و مستقیماً از فیثاغورث و کیش اورفه‌پرستی و رازآوران (mystères) و خاصه اسرار الوریس به یادگار مانده است و در مدنیت یونان، مکتب بزرگ اخلاقی محسوب می‌شده است و در قرنی که با پریکلِس (Périclès) پایان می‌یابد و نام آن را جاودانه ساخته است، سخت رایج بوده است. بعدها رونق بازار اسرار کاهش یافت و تعلیم فلسفه جایگزینش شد و آنچه در دست مردم باقی ماند مناسک از اعتبار ساقط‌شده کفارت و تطهیر بود و معهدا آن تعلیمات، عبارت‌پردازی خاص و ناب‌ترین حصه آموزه‌های اسرار را به عاریت گرفت. در نظر افلاطون، فلسفه، نوعی رازآموزی و وسیله رستگاری، علی‌الاطلاق است و به تنهایی، راه نیل به مرتبه 'épopie یعنی مرتبه مکاشفه مبدأ و اصل اول و رؤیت باطنی خداوند است و از لحاظ پی‌سپرائش که در شوقمندی، بالا دست افلاطون برمی‌خاستند، معرفت، سرّ و راز و عیش و نوش و شادخواری‌ای آسمانی است و فیلسوف، سرّ‌شناس و راز آشنا (mystagogue) و به مثابه کاهن پیشوای اسرار الوریس (hiérophante) است و ثمره شناخت، گنوز (gnose) یعنی حقیقت است. بدینگونه به فاصله چند قرن، به سبب درماندگی فزاینده ضمائر و اذهان، اندیشه‌های مانوس در گذشته با همان وجه بیان پیشین دوباره ظاهر شدند و شرح و روایت آنها که در گنجینه نفس مردم دست نخورده باقی مانده بود، بر فلسفه که کوشیده بود سرکوب‌شان کند، بار شد و رفته رفته بر همه اذهان مستولی گردید. فلسفه‌های شرق تقریباً تنها فلسفه‌هایی بودند که ازین نهضت سود بردند. آنها نه فقط گنجینه مکاشفات اولیه را حفظ کردند، بلکه چون به سرچشمه‌ها و ریشه‌ها و

۱. یعنی شأن و منزلت épopie. épopie به معنای دیده‌ور یعنی کسی است که به بلندترین مرتبه در اسرار الوریس نائل آمده است. م.

زمانهای موهومی که انسان در حریم خدایان می‌زیست نزدیک‌تر بودند، دعاها و ضابطه‌ها و دستورها و الفاظی را که در الوهیت اثر گذارند و او را وادار به پاسخ‌گویی می‌کنند، می‌شناختند، اما به سبب غرابت اعمال و ساز و برگ تشریفات و جشن‌ها و کارگردانی رازآموزی خاص آن ادیان که با ملزومات مشابه ادیان رسمی تفاوت داشت، تلقی مردم از آن آیین‌ها غیر از دریافت‌شان از کیشهای رسمی بود که در نتیجه به شیوه‌ای دیگر، اذهان و ضمائر را برمی‌آشفتنند و حواس را برمی‌انگیختند و چشمه هیجان دینی را که دیرزمانی کدر شده بود، در دلها می‌جوشاندند.

از این ادیان رقیب، کدام یک مبشر خدایی جهانی بود که عالم و آدم انتظارش را می‌کشیدند؟ یهودیت که روزگاری، اقبالی شگرف داشت و به سبب سادگی شکوهمند جزئیات و پاکی و خلوص آدابش، سزاوار چنان عنایتی بود، اما هنگامی که پس از ویرانی اورشلیم و پراکندگی قوم یهود، از تبلیغ دین و آیین دست کشید و با خواب و خیال مسیحایی یعنی انتظار ظهور قائم، در دژ تلمود پناه گرفت، چنان مقام و مسندی را از دست داد. کیش سی‌بل^۱ (Cybèle) که به سبب چاچول بازی و بیشرمی کاهانش (galle)^۲ سرانجام از اعتبار افتاد، فقط به صورت خرافات پست و نازل مردمی دوام آورد و مناسک تطهیر و احیاء و نوکردگی‌اش به کیشها و آیین‌های دیگر رسید. بنابراین می‌ماند دو کیش ایزیس و میترا که تا قرن پنجم برقرار ماندند. اما نخستین آیین که به سبب عظوفت زنانه و مهربانی مادرانه‌اش نرم و سست شده بود، برای نبرد با دشمن مشترک یعنی مسیحیت که به گونه‌ای شگرف گسترش می‌یافت و از نیرو بیم آن می‌رفت

۱. دختر آسمان و الهه زمین و جانوران و همسر زحل (Saturne) و مادر ژوپیتر و Neptune و Pluton. سی‌بل، تشخیص قوای طبیعی است. م.

۲. موسوم به galle در فریجیه. گال‌ها اخته بودند (جامه زنانه می‌پوشیدند). م.

که همه خدایان بیگانه را یکسان نیست و نابود کند، چندان مناسب نبود. بدین جهت جای به کیش میترا، دین پیکارجو و مردانه و سختگیر پرداخت که در پایان قرن سوم، کار جذب آیین شرک را در بازپسین دورانش به اتمام رسانده بود و حاوی انموذج و روایت مجملش بود و در واقع، زمانی، بخت و اقبال مسیحیت را به مخاطره افکند. به گفته رنان (Renan) «جهان میتراپرست شده بود اگر بیماری ای مرگبار، رشد و پیشرفت مسیحیت را سد می کرد».

این ستیزه جویی، عنصر اصلی فایده ایست که بررسی میتراپرستی دارد، اما نظر محققان را چندان به خود جلب نکرده است و آنان ترجیح داده اند که در باب دیگر ادیان و خاصه ادیان و مذاهبی که زبان حال قوم و نژاد و تمدنی بوده اند، پژوهش کنند و میتراپرستی از چنین اقبالی برخوردار نبوده است. آیین میترا کیشی مرکب از عناصر بس متفاوت است که با مجامع گوناگون سازش یافته است و خصلت جهان شمولیش که موجب توفیقهش بود، مرهون این توانایی مهرپرستی در سازش یابی است. به همین جهت بررسی اش بسیار دشوار بوده است، خاصه پیش از آنکه زبانها و ادیان سرزمین هایی که زادگاه کیش میترا بوده اند، هنوز از پرده ابهام بیرون نیامده و به روشنی شناخته نشده بودند. هیچ یک از کتابهای دوران باستان که اختصاصاً از کیش میتراپرستی سخن می گفته اند چون آثار Eubule و Pallas و Kronios به دستمان نرسیده است و فقط پاره یی از آنها را که در دو رساله فروریوس (Porphyre)^۱ آمده اند و تفسیرهای

1. *De antro Nympharum et De abstinenia.*

فیلسوف نوافلاطونی (۳۰۴-۲۳۲ میلادی)، شاگرد فلوطین، صاحب کتاب ایساغوجی و کتاب مدخل بر قیاسات حملیه. م.

این فیلسوف و تفاسیر Celse^۱ و حملات آباء کلیسا به آن آیین را می‌شناسیم.^۲ یادمان‌های آیین میترا نیز سخت آسیب دیده‌اند. در نامه‌ای نوشته ژروم قدیس آمده که مهربا (mithrae um) کاپیتول^۳ به دستور گراکوس (Gracchus) والی، ویران شد و مهربا (mithrae um) اسکندریه، به فرمان حاکم آن شهر، همچنین بسیاری از دیگر یادمان‌ها نیز با خاک یکسان شدند. معه‌ذا ویرانه‌های به جای مانده از آن یادمان‌ها، ذی‌قیمت است زیرا از طریق آنها و بسیاری کتیبه‌ها که در همه ممالک یافت و خوانده شده‌اند، می‌توان نمادهایی را که پیروان کیش میترا با آنها مانوس بوده‌اند، تفسیر کرد و هنوز منبع اصلی آگاهی‌های مان به شمار می‌روند. در عصر ما لاجار (Lajard) با طرح فرضیاتی بس نامطمئن و خطیر، حاصل تلاش یک عمر تحقیق را که وقف پژوهش در این کیش شده بود، خدشه‌دار کرد و بجز تصاویر گرانبهای آلبومش، مشکل بتوان بیش از چند صفحه از اثرش را ماندگار دانست. همچنین است کتاب Dupuis که پیش از این مشهور بوده است به نام *L' Origine de tous les cultes* که نویسنده‌اش این نظر شگفت را مطرح کرده است که مسیحیت، شاخه‌ای از میتراپرستی و به مثابه بدعت و ارتدادی از آیین میتراپرستی بوده است. اخیراً F. Cumont یک تن از استادان دانشگاه Gand، تلاش لاجار را از

۱. فیلسوف افلاطونی که در عهد آنتونین‌ها (قرن سوم پس از میلاد) در رم می‌زیست و به سبب حملاتش به مسیحیت مشهور است. م.

۲. خاصه نک به:

Justin Martyr: *Apologie et Dial. cont. Tryphon*; Origène: *Contra Celsum*;

Tertullien: *Apologie, De baptismo, De corona, etc.*; saint Augustin, saint Jérôme

Maternus: *De errore et Firmicus profan. religion.*

۳. Capitoile، نام یکی از هفت تپه رم و مجموع بنایی که در آن واقع بوده است و مرکز مذهبی رم باستانی. م.

سرگرفته است و بسیاری از متون مربوط به میترا را گرد آورده است و کامل‌ترین مجموعه تصاویر یادمان‌های میتراپرستی را به چاپ رسانده است و تفسیری که وعده ارانه‌اش را داده است، بیگمان بسیاری از نکات هنوز تاریک آموزه سرّی میتراپرستان را روشن خواهد کرد.^۱

تبرستان

www.tabarestan.info

۱. ایضاً باید بررسی Windischmann به نام *Mithra* را که اینک کهنه شده است و پژوهشهای P. Allard را در همان باره و خاصه فصل خواندنی و ماندنی مربوط به میترائیسم در کتاب *La Religion sous les Sévères* نوشته Réville را خاطر نشان کرد.

تبرستان

www.tabarestan.info

II

ریشه‌ها

تبرستان

www.tabarestan.info

میترا به رغم آنکه ریشه‌اش در سیر و سیاحت‌های آئین، پیوندها خورده است، باز متعلق به شرق است و شیرهای را که مایه حیاتش تا بازپسین شاخه‌ها بوده است و صورت جزئیات و نمادها و اخلاقیاتش آغشته به آن است، از شرق گرفته است. فلسفه و الهیات یونان توانسته‌اند بر این متن، زردوزی کنند، اما نابودش نکرده‌اند. بررسی میتراپرستی (mithriacisme) منتزع از ریشه‌هایش، به مثابه کیشی که از سازش و التقاط میان مکاتب متضاد یا مختلف فلسفی، دیرهنگام در غرب پدید آمده است، در حکم نشناختن و نادیده گرفتن گرایش و بُرد یا شعاع عملش، به دلخواه است. اما این ریشه‌ها پیچیده و گوناگون‌اند. کافی است نگاهی به یادمان‌های میترای بیفکنیم تا همزمان، نفوذ کلدی و نفوذ ایران را در آنها کشف کنیم. ورزایی که میترا قربان می‌کند و در مرکز غالب یادمان‌هایش نقش بسته است، همان ورزای افسانه‌های زردشتی است، اما به دلالت نشانه‌هایی انکارناپذیر، ورزای نجوم و اخترشناسی بابل نیز هست. جانورانی که پیرامونش تصویر شده‌اند: سگ و کلاغ و خاصه مار، همان جانوران موصوف در اوستایند، اما دوازده نقش نشانه منطقه البروج بر هلال طاق آن یادمان‌ها و هفت سیاره‌ای که برگستره طاق نقش شده‌اند و علامات دیگری، نشان از کیش ستاره‌پرستی دارند که آئین نینوا و کلدی بود. بنابراین قدما به خطا نرفته‌اند که به میترا یکسان، لقب ایرانی و

کلدانی داده‌اند.^۱ Ammien Marcellin که امپراطور ژولین (Julien)^۲ را در کرانه‌های فرات همراهی می‌کرد، یقین دارد که زرتشت بخشی از آموزه‌هایش را از اسرار کلدان گرفته است.^۳ آمین بیگمان به خطا می‌رفت اما فقط از این جهت که چنین وام‌گیری را به قانونگذار افسانه‌ای ایرانیان نسبت داده است. زیرا اوستا بجز محاسبه ادواری کیهانی که اورمزد و اهریمن در آن اعصار، در سلطه بر جهان شریک‌اند، حاوی تقریباً هیچ مضمون نجومی نیست. از میان محققان مدرن، Hyde و Fréret نخستین کسانی بودند که به وجود این ریشه‌های دوگانه (زردشتی و کلدانی) به فراست پی بردند که امروزه پس از آنکه محققان با شکیبایی، متون مذهبی کلدانی را رمزگشایی کرده‌اند و آن متون موجب سنجش‌ها و کشف همانندی‌هایی شده‌اند که پیش از چاپ متون مزبور، ممکن نبود چنان گمانی به ذهن کسی خطور کند، تردید ناپذیرند.

★

★ ★

اگر امروزه زبان و متن اوستا را می‌شناسیم، هنوز نتوانسته‌ایم بیشتر

۱. کلودین (Claudien) در شعر معروفی می‌گوید:

Ritique Juvenum

Chaldaeo stravere magi

و در کتیبه منظوم Rufius Ceionius آمده است:

Persidicque Mithrae antistes babylonie templi.

۲. امپراطور روم از ۳۶۱ تا ۳۶۳ که مسیحیت را رد و انکار کرد و کوشید تا دین شرک و چند

خدایی را دوباره برپا دارد و در نبرد با ایرانیان زخم برداشت و درگذشت. م.

3. Amm. Marcell, lib. 23.

مسائلی را که کتاب مقدس طرح می‌کند، بگشائیم. بر سر زمان و ظهور و زادگاه مزدیسنا، اتفاق نظر وجود ندارد. برخی مهد آن را سرزمین مادها در شمال غرب ایران کنونی (Médie) و پاره‌ای دیگر باخترا (Bactriane)^۱ می‌دانند. به زعم Eudoxe^۲ و ارسطو، زرتشت شش قرن پیش از اسکندر، زاده شده است و به اعتقاد Pline^۳ هزار سال پیش از موسی و به گمان بورنوف (Burnouf)^۴ بیست و دو قرن پیش از عیسی مسیح. بعضی نیز او را معاصر گشتاسب یا ویشتاسب (Hystaspe) پدر داریوش می‌دانند. ژ. دارمستتر زرتشت را نه شخصیتی واقعی بلکه اسطوره‌ای می‌پندارد. ارنست رنان (E. Renan) بر آن است که اوستا هرگز حاوی نشانه مشخص (code) قوم یا نژادی نبوده است. در واقع چیزی دشوارتر از این نیست که دوران تاریخی دقیقی برای پیدایی آموزه قانونگذار ایرانی تعیین کنیم. دورانی که مناسب‌تر می‌نماید، عصر نخستین شاهان دودمان هخامنشی است. آراء میانی و احتمالی را که اشپیگل (Spiegel) خوش‌فکرترین مفسر آنها بوده است، دارمستتر مأسوف‌علیه با فرضیات و حدسیات نافذ و تهورآمیز اما غالباً متعارضش، نقض کرده است.^۵

۱. بیشتر ناحیه‌ای واقع در آسیای مرکزی میان جبال هندوکش و آمودریا شامل شمال افغانستان کنونی. م.
۲. ستاره‌شناس و ریاضی‌دان یونانی (ولادت در حدود ۴۰۸ و مرگ در حدود ۳۵۵ پیش از میلاد) که اختراع ساعت شمسی افقی به او منسوب است. م.
۳. نویسنده نامدار رومی (۶۲- در حدود ۱۱۳) دوست امپراطور تراژان (Trajan) که از او نامه‌هایی سودمند در شناخت آداب کهن به جا مانده است. م.
۴. ژان لویی بورنوف دانشمند زبان‌شناس (philologue) فرانسوی است (۱۷۷۵ - ۱۸۴۴) و پسرش اوژن (۱۸۰۱ - ۱۸۵۲) دانشمند شرق‌شناس صاحب تألیفات گران‌سنگ در باب زبان سانسکریت و بودیسم و اوستا. م.
۵. نک به: Spiegel : Die æ ranische Alterthümer (در سه جلد) و

معهدا در این نزاع آراء بر سر آثار باستانی ایران، می‌توان چند نکته را قطعی دانست.

اوستا به صورت کنونیش، کتابی است که در عصر ساسانی یعنی در قرن چهارم میلادی با پاره‌های اوستای قدیم که بخشهایی از آن گم شده یا به دست جانشینان اسکندر از میان رفته بود، فراهم آمده و تنظیم و تدوین شده است. ازین اوستا (ی کهن) فقط پاره‌هایی باقی مانده است که برخی از آنها متعلق به دورانی بس کهن است و به زبان زند که زبان کتیبه‌های هخامنشی است نوشته شده است، حال آنکه در دوران ساسانی زبان مرسوم، پهلوی بوده است.

اوستا به دلالت زبان و اساطیر و نام‌های خدایانش، مربوط به دوران پیش آریایی است که وداهای هند نیز متعلق به همان دوران است. اما در حالیکه تخیل هندو با باروری بی حد و حصرش، خدایان عدیده‌ای آفریده است، نبوغ معتدل‌تر ایران، از گنجینه مشترک (هند و ایرانی) فقط یک اسطوره مرکزی یعنی درام الوهیه و وقوع طوفان و نبرد میان روشنایی و تاریکی و ایزد نور و مار مه و میغ را برگزیده و آن اسطوره را به قلمرو اخلاق برده و به نبرد میان دو نیروی (génie) نیکی و بدی که نمایشگر یکی اورمزد و نمایشگر دیگری اهریمن است، بدل کرده است. در مزدیسنا کلاسیک دو نیروی متخاصم، در این نبرد بر سر آفرینش و

→

Preface à la traduction de l' Avesta و خاصه J. Darmesteter: *Ormuzd et Ahriman*

۱. زند، گزارش و تفسیر اوستا به زبان پهلوی است که در عهد ساسانیان تحریر شده است. م. «زند ترجمه دقیقی از متون اوستا نیست و از این جهت نمی‌توان بر آن اعتماد کرد». «زند متنی است که لزوماً عبارات دقیق متن اصلی را نقل نمی‌کند بلکه مجموعه‌ای است در حال نضج و رشد از تفاسیر سنتی و بسط و تفصیل متن اصلی». شائول شاکه، تحول ثنویت. تنوع آرای دینی در عصر ساسانی، ترجمه سید احمد رضا قائم مقامی، نشر ماهی، ۱۳۸۷، ص ۱۹ و ۴۶.

انسان، مطلقاً با هم برابرند زیرا اقتدار و انرژی خلاقشان، برابر است و این تصور متافیزیکی که شرّ ممکن نیست از خیر برخیزد، محتملاً موجب تقسیم مساوی قدرت و اشتراک آندو به طور برابر در توانایی شده است. اما نگاهی دقیق‌تر به متون مجاز می‌دارد که اورمزد را اصل مقدم بر اهریمن و برتر از او بدانیم. اهریمن آینده را پیش‌بینی نمی‌تواند کرد و اسیر سرنوشت است نه حاکم بر آن و از ناتوانی‌اش در پایان آگاهی دارد. موجودیت اهریمن سپنجی و گذراست نه جاودانه و ماندگار و آنچه خلق می‌کند نیز اصیل و بدیع نیست و لبریز از تضاد و تعارض است و اگر در آموزه زرتشت دقیق شویم، چنین می‌نماید که شرّ با خلقت، به جهان راه می‌یابد و نه پیش از آن.^۱

اورمزد (اهورا مزدا) خدای همه‌دان است، فضای نورانی است پیش از موجودیت هر چیزی و حاوی همه آن چیزهاست. آسمان، جامه ستاره‌نشان اوست و خورشید، دیده‌ای که با آن عالم خلق را می‌پاید. «جسمش عین نور است و روانش عین حقیقت». با کلامش جهان را آفریده است، این چنین که با نامیدن موجودات، آنها را از درون خود برون می‌افکند و در کالبدشان زندگی می‌دمد. اورمزد به یهوه آفرینش می‌ماند و بنابراین در می‌یابیم چرا قوم یهود در اسارت، می‌پنداشت که تصویر خدای خویش را در او باز می‌شناسد و کورش بنده اهورا را بنده یهوه و مجری نقشه‌هایش و در عین حال نجات‌بخش قوم او کرد.

اورمزد، هفت دستیار (assesseur) به نام امشاسپند دارد که در حقیقت کیفیاتی مجرد‌اند، زیرا چنین می‌نماید که ایران، دلمشغول قدرت

۱. اوستا، یشت ۱۳، ۷۸-۷۷. «هنگامی که آنگزمینو به پتیارگی با آفرینش نیک آشه سر بر آورد...» فروردین‌یشت، اوستا، جلد اول، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، انتشارات مروارید، چاپ نهم، ۱۳۸۴. م.

متعال و بالاگرایِ خدایش، نمی‌توانسته این ذوات را به صورت شخصیت‌های الهی مجسم و تصویر کند، اما بیست و هشت ایزد که موکلان (génie) عناصر آتش و هوا و باد و آب‌های روان‌اند، مشخص‌تر و جاندارترند. مزدائیان آنانرا می‌پرستند و به درگاهشان نماز می‌برند. سرانجام، سلسله آفریده‌های الهی، فزوهرها یا فروشی‌ها می‌آیند که مشخص کردنشان دشوارتر است، زیرا در عین حال، مسطوره (type)های نامیرا و صور ذهنی و مُثَل (idée) چیزها و ارواح (manes) موجوداتی هستند که در گذشته‌اند. آنان موقتاً فرود می‌آیند و در جسم مردگان حلول می‌کنند و سپس به موطن آسمانی‌شان باز می‌گردند. بنا به کتب پارسیان که در دورانی متأخر نوشته شده، منزلگاهشان ستارگان و راه شیری است. اورمزد به زرتشت وحی کرده است که به مردم، آموزهٔ پاکی و گفتارها و دستوره‌های ثمربخشی برای غلبه بر شرّ، بیاموزاند و زمانی که دوران مقرر بسر آمد و دور دوازده هزار سال پایان یافت، به فرمان اورمزد، از نطفهٔ زرتشت نجات‌بخشی به جهان می‌آید که مردگان را برمی‌خیزاند و نیکان را از بدان جدا می‌کند و گناهان بدان را با نابود کردنشان می‌شوید و اهریمن را شکست داده به دیار عدم می‌فرستد.

میترا یک تن از بیست و هشت ایزد است و به کهن‌ترین اساطیر آریایی تعلق دارد. گفته‌اند که یک تن از نخستین خدایان شرک و آخرین آنهاست. در وداهای باستانی، خدای روشنایی و دستیار (assesseur) و مصاحب واروناست. «با نگاهش و با آوردن روز»، نیکی می‌کند و رفته رفته با خورشید یکی و یگانه می‌شود. در ایران، اما، میترا، بخت و اقبال درخشان‌تری دارد. در بخشهای عبادی، نقشش هنوز ناچیز و در درجه دوم اهمیت است، گرچه نامش همواره با نام اهورا می‌آید. اما دیری

نمی‌پاید که شخصیتش، مشخص و متمایز می‌شود. در یشتی که به او اختصاص یافته است و احتمالاً متعلق به دورانی متأخر است، نخستین بار سیمایش با خصوصیتی آشکار می‌گردد که از آن پس تا پایان، ماندگار است.^۱

اهورا، میترا را آفریده است و به اندازه خود، سزاوار تعظیم و تکریم دانسته است. میترا بر فراز کوه هرا^۲ اقامتگاهش، پیش از طلوع و گردش خورشید، پیش می‌تازد و نخست اوست که قله‌های مرتفع را با سپیدیش، نوازش می‌کند و پس از غروب خورشید، باقی می‌ماند. میترا همزمان، سپیده دم و شامگاهان است. جنگاور تند و تیزی است که با تاریکی‌ها و آفریده‌های ظلمات می‌ستیزد و ازین ستیز و آویز هرگز خسته و درمانده نمی‌شود. ده‌هزار چشم و ده‌هزار گوش دارد. چیزی بر زمین نمی‌گذرد که بر او پوشیده ماند و از نهان‌ترین اندیشه‌ها آگاه است. دروغ را افشا می‌کند و از آن بیزار است؛ خدای راستی است. موکل بر چراگاههای فراخ آسمان است و بخشاینده دارایی و باروری و حافظ پیمان‌هاست و ضامن قول و قرار و حاکم بر مناسبات جماعات و پیوندهای مردم با هم و نگاهدار استواری کانون خانواده. میترا یار و تسلا بخش آدمی است. «فقیری که آموزه راستی را به کار می‌بندد و از حقوقش محروم است، از او یاری می‌خواهد، با دستانی که به سوی آسمان دراز شده‌اند و بانگ ناله‌اش آنقدر رسا است که به گوش ستارگان می‌رسد». «گاوی که بند بر او نهاده‌اند و اسیرش کرده‌اند و می‌برندش، به آخورش می‌اندیشد و به بانگ بلند او را می‌خواند: باشد که میترا ما را به آخور برد چون نرینه زورمندی، سرکرده گله که پشت سرمان، گام برمی‌دارد. میترا میانه‌گیر نزد مردمان و

۲. البرز. م.

۱. مهریشت. م

بین آفریدگان و آفریدگار است. چون دینمرد، بر کار قربان کردن، نظارت و سرپرستی دارد، نخست اوست که هوم را در هاونی مزین به ستارگان، پیشکش می‌کند. به هنگام دعاخوانی، صدای شکافنده‌اش که گستره زمین را در می‌نوردد، در طبقات آسمان می‌پیچید و هموست که سرانجام ارواح مردگان را یاری می‌دهد تا از پل سرنوشت ساز بگذرند و با ترازوی داد و رزی و عدالتش، کارهای نیک و بد را می‌سنجد. پس بدینگونه میترا، سه گانه است: میترای آسمان، میترای زمین و میترای مرگ.

★

★ ★

تأثیرات خارجی، این کیش به غایت پاک و ساده را عمیقاً دگرگون کردند و خاصه سیمای خدای دست دومی را که موضوع سخن ماست، تغییر دادند.

کوه‌نشینان نیرومند ایران، پرستنده اهورا و میترا، با تصرف مدی (Médie) و سرزمین‌های دجله و فرات، توجه یافتند که آن مناطق، صاحب یکی از کهن‌ترین تمدن‌های جهان در عین حال بس فاضلانه و به غایت فاسد و تباه شده و نهادهای سیاسی و مذهبی‌ایست که به دست و همت دینمردان قدرتمندی به دشواری سازمان یافته است و نخست بدان بدگمان شدند و وحشت کردند؛ اما همچنانکه همواره پیش می‌آید، مغلوب ظریف‌تر از غالب بدوی و وحشی، او را در چنگ خود گرفت. این تمدن (غالب)، تمدن نینوا و بابل بود. احتمال می‌رود که بشریت نخستین، بر گِل‌های بارور و ناسالم باطلاقی‌های فرات زیسته باشد؛ ذهن از

گمانه‌زنی در اعماق بی‌انتهای این گذشته، به هراس می‌افتد. بی‌آنکه به مجادلاتی که مسأله این ریشه‌های دور دست و تیره و تار برمی‌انگیزد، پردازیم، چنین می‌نماید که دو نژاد با نبوغ و باورهای متفاوت در بنیان‌گذاری این تمدن دست داشته‌اند. نخستین جماعات، زیرک و بینوا، دستخوش شگفتی‌ها و فریب‌ها و هراس‌انگیزی‌های طبیعی تند وحشی و نیز بخشنده و گشاده‌دستاند. آنان به انبوهی دیوان (génie) زیانکار با اشکال غریب و هیولاش که به انسان، هجوم می‌برند و بیماری و طاعون و مصیبت و مرگ نثارش می‌کنند، اعتقاد دارند و مذهبشان، مشتی اوراد و کلمات سحرآمیز استغاثه‌گون و حرز و تعویذ است که کلاً چیزی جز جادو نیست. ازین کانون، انبوهی ظلمانی از اشباح آزاررسان و ارواح مردگان و خون‌آشامان و موجوداتی وهمناک با پیکرهایی مرکب از اندام‌های ناهمگون، برخاسته و به جهانیان تاخته‌اند و ذهن و خیال همه اقوام را برآشفته‌اند؛ حتی امروزه در محاکمات کهن جادوگران به اوراد جادویی ای برمی‌خوریم که معنایشان از یاد رفته و بر الواح اور (Our)^۱ در کلد و نینوا نگاشته شده است. معهذ این اقوام فزونی می‌یابند و قدرتمند می‌شوند و نخستین شهرها را بنیان می‌نهند و بعضی از آن اشباح را به خدمت می‌گیرند که به خدایان در آیین‌شان بدل می‌شوند و کیش‌شان را بر اساس پرستش عناصر و قوای طبیعت، سامان می‌دهند، هنرمندند و آفریننده خط میخی. با این اقوام، محتملاً بر اثر فتوحات، سامیانی که از سرزمین‌های جنوب آمده‌اند و صابثین ستاره‌پرست، در می‌آمیزند یا همخانه می‌شوند. بر اثر کار و تلاش متمادی مکاتب مذهبی، معتقدات به هم می‌پیوندند بی‌آنکه یکدیگر را ویران کنند؛ اساطیر دودمان‌های

۱. واقع در میان رودان و پایتخت سومر. م.

محلی، ساده و یگانه می‌شوند و خدایان قدیم در بخشهای مختلف طاق آسمان، پرسه می‌زنند. از این ساخت و ساز، دینی اختر شناختی یا نجومی پدید می‌آید با تأملات و نظراتی والا در باب روح و سرنوشت که با کیش و آئینی به غایت شهوانی و حکومتی روحانی و بیرحم، سازش می‌یابد.

مشغله عمده دینمردان این کیش، برترین دانش یعنی اخترشناسی (astrologie) است که مستلزم شناخت آسمان است و از اینرو حتی پیش از مصریان، آفرینندگان علم ستاره‌شناسی (astronomie) و استاد و معلم یونانیان بوده‌اند و اودکس (Eudoxe) و هیپپاس (Hipparque) از آنان بسیار آموخته‌اند. در برج‌های چند طبقه مرتفعی که رصدخانه‌هایشان بود، برفراز گرد و غبار و دور از سر و صدای شهر، با نگاههایی که از فرط عادت به تیزبینی، شکافنده و نافذ شده بود، ژرفای آرام آسمان شرق را رصد می‌کردند و مشاهداتی را که از سال ۱۹۰۳ به بعد ثبت و ضبط شده‌اند با کالیستن^۲ (Callisthène) فرستاده ارسطو در میان می‌نهادند. در ویرانه‌های کتابخانه آشور بانیپال در نینوا، علاوه بر رسالات جادوگری و علم حساب، گاهنامه‌ها و کتب ستاره‌شناسی نیز یافت شده است که معلوم می‌دارد این دانش در دوران سارگون اول، قوام یافته بود و نیز فهرست ستارگان با شرح طلوع و غروب آنها و ذکر منازل ماه و شگفتی‌های گردش سرگردان سیارات. این ستاره‌شناسان می‌توانستند خسوفهای ماه و شاید کسوف‌های خورشید را محاسبه کنند و یا دست کم

۱. بزرگترین اخترشناس دوران باستان متولد در حدود ۱۲۵-۱۹۰ میلادی. م.

۲. فیلسوف یونانی (۳۲۷ - ۳۶۰ پیش از میلاد) خویشاوند ارسطو که محرم و مونس اسکندر بود، اما به فرمان وی به قتل رسید، زیرا جلال و شکوه پرستی شرقی وارث و دعویش به خدا بودن را ریشخند می‌کرد. م.

عوامل لازم را برای این محاسبه در اختیار داشتند. همچنین حرکت تقدیم اعتدالین (Précession des équinoxes) را به حدس و فراست دریافته بودند و اعتقاد داشتند که جهان به هنگام ورود خورشید در برج ثور پدید آمده و به هنگام بازگشت یا ورود دوباره خورشید به این برج، پایان خواهد یافت.^۱

در واقع خورشید، موضوع اصلی پژوهش‌هایشان بود. آنان راه خورشید را در آسمان ترسیم کردند و ورودش به دوازده برج و منازلش در آسمان را پیروزی‌های خورشید می‌شمردند و این بروج را به اسامی نقوش مبهمی که میخ‌های زرین ستارگان رقم می‌زد، نامیدند و افسانه‌های پهلوانی بسیار به آن بروج بستند. آنان منطقه البروج را به ۳۶۰ درجه بخش کردند و صور فلکی را با نظم و ترتیب در این بخشها که در برگیرنده سراسر گستره آسمان‌ها بود، جای دادند و بروج دوازده‌گانه را دوازده خدای اصلی‌شان که هفت تایی آنها، همزمان، خدایان هفت سیاره نیز بودند، شمردند و سی و شش خدای فرودست را به سی و شش بخش آسمان که بر حسب منجمان قدیم، هر کدام یکی از علامات منطقه البروج (décans) است، منسوب داشتند، اما آسمان در نظر آنان، پیش از هر چیز، نامه سرنوشت آدمیان و نمودار روشن اراده خدایان بود. از ملاحظه تأثیرات مرئی یا فرضی خورشید و ماه و سیارات بر پدیدارهای طبیعی و انسان، به این نتیجه رسیدند که ممکن است تأثیراتی پایدار و پنهان (بر جهان) وجود داشته باشد که علم نتواند آنها را دریابد. فیلون (Philon)^۲

۱. نک به Jensen: *Kosmologie der Babylonier* و Maspéro: *تاریخ اقوام شرق*، جلد اول، کلد.

۲. فیلسوف یونانی یهودی تبار، متولد در اسکندریه (در حدود ۲۰ پیش از میلاد، مرگ در

می‌گوید «آنان با پیوستن آنچه در زمین است به آنچه در بالاست و نیز آسمان به جهان زیرین، در این همدلی دو سری میان بخشهای عالم که چون در جاهای مختلف قرار داشتند از هم جدا بودند نه اینکه خود از هم جدا باشند، هماهنگی‌ای را باز نمودند که با نوعی همدمی موسیقایی، آن چیزها را به هم می‌پیوندند».

این تمدن قرن‌ها از دولت پیروزی‌های نظامی شاهان بابل و نینوا در سراسر آسیای غربی رسوخ کرد. مدی (Médie) که نخستین مرحله در مسیر فتوحات آن تمدن در سرزمین ایران است، از آن تمدن نشانه‌ها داشت. اکباتان بنا به گفته هرودوت که خود آنرا دیده است، همانند شهرهای کلدۀ دارای هفت حصار به رنگهای هفت سیاره بود و مغ‌ها در آن شهر، حاکمیت داشتند بسان کاهنان در بابل. دیری نپائید که دیانت ناب و مصفای ایران که تقریباً مطلقاً از عناصر طبیعت‌گرا عاری بود، در پی رخنۀ اندیشه‌های خاص نظامهای دینی کلدۀ، دگرگون شد. حتی کهن‌ترین بخشهای اوستا، ازین نفوذ و تأثیر نشان دارد و گواه آن نه فقط تعیین ادوار سال کبیر کیهانی، بلکه شمار امشاسپندان و تعداد ایزدان است که با شمار سیارات و شمار روزهای ماه قمری مطابقت دارند. بیگمان این تأثیر، واکنش‌های شدیدی نیز برانگیخت که مشهورترینش، انقلاب سیاسی و دینی داریوش پسر گشتاسب (ویشتاسب Hystaspe) است که کتیبه بزرگ بیستون تأییدش می‌کند و همانا کشتار مغ‌های غاصب و در پی‌اش، برقراری آیین اهورامزدا به صورت ناب و مصفای آن است. اما حتی در این یادمان پیروزی شاه نیز آثار اندیشه‌ها و اشکالی که شاه از چیرگی و

→

حدود ۵۴ میلادی). فلسفه‌اش آمیزه‌ایست از حکمت افلاطون و تورات که در حکمت نوافلاطونی و ادبیات مسیحی، بی‌تأثیر نبوده است. م.

غلبه بر آنها، به خود می‌بالد، آشکار است. خط کتیبه، میخی است و ماهها، نام‌های کلدانی دارند و فرشتگانی (génie) که نمودار خدایان ایرانی‌اند، کلدانی‌اند و گویی از یادمانهای بابل، اقتباس شده‌اند. همه شمایل‌سازی ایرانی از این تقلید سرچشمه گرفته است. جانور اهریمنی‌ای که خدمتگزار اهورا با او می‌ستیزد، ریشه در همان منبع و مأخذ دارد و بر هزاران مخروط و استوانه‌ای که از ویرانه‌های شهرهای بین‌النهرین بدست آمده، نقش بسته و حتی در میدان جنگ ماراتون نیز کشف شده است. حتی نقش موجز و شاخص الوهیت، تصویر نیم‌تنه اهورا که تاجی بر سر دارد و چهار بالش را گشوده و گسترده است و در دایره‌ای محاط شده است، مستقیماً از سرزمین فرات آمده است و شاید از مصر بدان جا (میان رودان) رفته است. اما به زودی واکنشی پدید آمد که احتمالاً ریشه در تأثیرات قدرتمند حرم‌سرای دودمان‌های شاهی شرق، داشته است. همسر خشایارشا، آمستریس (Amestris) که به مزداپرستی سخت دل‌بسته و پایبند بود، به پیشگاه خدایان دوزخی قربانی نثار می‌کرد و یکبار نه جفت پسر و دختر از فرزندان بزرگ‌ترین خانواده‌های ایران را برای آنکه شاه در نبرد با یونانیان پیروز شود، زنده به گور کرد. چنین قربانی‌هایی برای استغاثه و استمداد از خدایان در کرانه‌های Strymon^۱، طی لشکرکشی شاه بزرگ نیز صورت گرفت.

در عصر اردشیر (معروف به Mnémon یعنی «صاحب حافظه‌ای قدرتمند»^۲)، خیانت و تعرض به خدایان ملی به اتمام رسید و خطیرترین تغییرات و دستکاریهای مزداپرستی، بر اثر تماس با آشور و کلد، صورت

۱. امروزه Strouma، رودی در بلغارستان و یونان. م.

۲. اردشیر دوم هخامنشی شهرت داشت که «با حافظه» است. م.

گرفت. دو ایزد، میترا، ایزد روشنایی و آناهیتا، ایزد آب‌های روان و باروری، ناگهان از مرتبه دوم به مرتبه اول ارتقا یافتند و هر دو به برابری با خدایان بابل، به سهولت تن در دادند. میترا که دستیار اورمزد بود، اندک اندک معبود مزداپرستان شد و نیایش و ستایش و سجده آنان را از اورمزد به خود معطوف ساخت و چون به اندازه وی دور از دسترس مردم و ذاتی متافیزیکی و منتزع از شکل و حدود نبود، به همانان که میترا را در سیاره‌ای سراغ می‌کردند که خیرات و مبراتش را به آنان نثار می‌کرد، تقریب بیشتر داشت. چنین تحوّل پیشتر در کلدان صورت گرفته بود بدین وجه که در آن سرزمین، ملازمان خدا شمش (Shamsh): مردوک و Ninip و Nergal و Nébo که نخست مأمور نگاهبانی سیارات بودند، اندک اندک جای شمش را گرفتند و چیزی نگذشت که نمودار خورشید در هر یک از مراحل گردش سالیانه‌اش شدند و شگفت آنکه ما خصوصیات خدای ایرانی را به شرحی که در یشت مخصوص به میترا آمده است، نقل کرده‌ایم، طابق النعل بالنعل که شاید، تصادفی نباشد، در بخشهای مختلف ستایش‌نامه‌های کلدانی که اخیراً رمزگشایی شده است، باز می‌یابیم. «خورشید، داور نهایی آسمان و زمین - قانونی که سرزمین‌ها را به فرمانبرداری وامی‌دارد، تویی - تو حقیقت را می‌دانی، تو دروغ را می‌شناسی - خورشید، صدایی که زندگی را گسترش می‌بخشد، خدایی که عنایت و لطف و رحمت ارزانی می‌دارد، تویی -» و در آفرین‌نامه‌ای دیگر چنین آمده است: «تو که دروغ‌ها را می‌شویی، تو که نفوذ بد را - عجائب و غرایب و فال‌بینی‌های شومناک و حدسیات ناگوار و اوهام و اشباح زیانکار را می‌زدایی - تو که توطئه‌های شرارت‌آمیز را خنثی می‌کنی، تو که به نابودی می‌کشانی - انسان‌ها و سرزمین‌هایی را که تن به

حرمت شکنی و فسون کاری می‌دهند». پس برای کلدانیان چنانکه در نظر ایرانیان، خورشید، خدای راستی و دشمن دروغ بوده است و فروغش، اسرار طبیعت و چین خوردگی‌ها یا زوایای پنهان ذهن را روشن می‌کرده است.

آناهیتا، زن ایزد چشمه‌ها و آب‌ها که زاینده زندگی اند و نامش با نام زن ایزد بابل آنات (Anat) یکی است، الهه طبیعت زایا و مادر باروری یعنی ماه و حافظ موکل آب (عنصر نمناکی) می‌شود که هرگونه رشد چه بالندگی طبیعت و چه بالندگی انسان، از آن نشأت می‌گیرد.

بدینگونه جفت نوی پدید می‌آید، مطابق الگوی جفت‌های بابلی ایشتار و مردوک، آفرودیت کلدانی و خدا خورشید آفریدگار. اردشیر، بنا به شهادت کتیبه شوش، نخستین کسی است که رعایایش را به پرستش این جفت وامی‌دارد و پیکره‌هایی از آنان در شوش و اکباتان و بابل و دمشق و سارد (Sardes) برپا می‌دارد و عواید کلان، وقف پرستشگاه‌هایشان که تا دوران سلوکیان بر جای بودند، می‌کند و هزاران زرخزید خدمتکار معبد (hiérodoule) از دو جنس نرینه و مادینه را در خدمت الهه، به روسپیگری آئینی می‌گمارد.

معهدا کیش اهورا-مзда به هیچوجه رها نشده است. اما در کتیبه‌های هخامنشی، به عهد جانشینان اردشیر، گاه با میترا و گاه با میترا و آناهیتا جفت شده است و از آن پس اندک اندک فروغش در برابر درخشش دستیارش، کاستی می‌گیرد^۱ و بی‌آنکه هرگز ناپدید گردد، ماوراء آسمان سیارات و ستارگان ثابت، در آسمان دسترس ناپذیر نور لایزال، باز پس می‌نشیند.^۲ در آخرین یادمان‌های قرن چهارم پس از میلاد مسیح هنوز

۱. استرابون درباره میترا می‌گوید: Ὁν Πέσσαί σέβονται θεῶν μόνον.

۲. این معنی به روشنی از گفتار فیلسوف Dion Chrysostome که منجمله سخن از دیانت

میترای میانه‌گیر، سوار بر گردونه خورشید، ارواح را نزد اهورا، برترین خدا می‌برد. اما فقط فلاسفه باز می‌شناسندش، حال آنکه خلائق به او توجه ندارند و گویی نادیده‌اش می‌گیرند. در عین حال، میترا که در نوشته‌های قدسی، از خورشید متمایز شده است، بیش از پیش با اهورا یکی و یگانه می‌شود و از ایزد روشنایی، به کانون نور که جنبخش طبیعت است، بدل می‌گردد و با آن مشتبه می‌شود، همچنانکه در نظر یونانیان، آپولون با هلیوس مشتبه می‌شد. به بیانی دیگر خورشید، همچون تمثال مرئی و دستگیر خدا تلقی می‌شود و در نتیجه ذاتی مجرّد، صورتی محسوس برای همه، می‌یابد. این چنین رفته رفته ادیان ایران و کلدیه با هم در می‌آمیزند. توصیف Quinte-Curce^۱ از جشن میترا، مطلقاً بر اساس اسنادی دست اول، در عهد داریوش شاه، خصم اسکندر، توصیف جشن کیش و آئینی کاملاً نجومی است. بنا به توصیف وی، مراسم با طلوع خورشید برگزار می‌شود؛ بر تارک سرپرده شاه، نقش شکوهمند خورشید که بر توده‌ای بلورین حک شده است، می‌درخشد؛ آتش در آتشگاههای سیمین حمل می‌شود، موبکی مرکب از ۳۶۵ نوجوان با جامه‌های ارغوانی برابر با شمار روزهای سال، به راه می‌افتد؛ گردونه مختص به ژوپیترا (اورمزد) را اسبان سفیدی که به دنبالشان، اسب بزرگی موسوم به اسب خورشید (میترا)؛ روان است، می‌کشند.

چنین است تغییراتی که آموزه زرتشت پذیرفت. پس اگر بعدها در

→

ایرانیان می‌رود، استنباط می‌شود. نک به: Dindorf, Orat. 26. Borysthenica, جلد دوم، ص ۳۰۹ و کتیبه آنتیوخوس در معبد نمرود-داغ و کتیبه Sahin (فنیقیه): δὲω ὁ ψίστω οὐρανίω

۱. مورخ لاتینی نویس قرن اول میلادی، نویسنده کتاب تاریخ اسکندر که بیشتر داستانی است تا تاریخی. م.

اسرار غرب، میترا، به نظرمان بری از هرگونه بی‌بند و باری جنسی، و در نیایش و نماز، سخت‌گیرتر و مشکل‌پسندتر از همه خدایان دوران باستان می‌نماید، باید چنین نتیجه گرفت که خدای ایرانی از آیین‌های کلده، قاطعانه گسسته و میترا بر اثر نوعی اصلاح پارسایانه، به پاکی و خلوص مفاهیم اوستایی بازگشته است یا پاره‌هایی از آن را بازیافته است. ما از زمان و مکان تحقق این اصلاح آگاهی نداریم و محتملاً در عصر جانشینان اسکندر و در بطن فرقه‌هایی که همچون طریقت زروانی وحدت‌گرا از ویرانه‌های آئین مغان (magisme) سر برآوردند، پیش از بازسازی آیین زرتشت که به عهد اشکانیان آغاز شد و ساسانیان به آن رسمیت دادند، صورت پذیرفته است. آن‌اهیتا، تنها و بی‌جفت و مصاحبش، الهه - طبیعت پیشین باقی ماند که به نام‌های مختلف در ارمنستان و کاپادوکیه (Cappadoce)^۱ و پونت (Pont)^۲، پرستش و نیایش می‌شد و میترا، اما چنین می‌نماید که خدای پارتها یا اشکانیان و تیرداد (Tiridate)^۳ و بلاش (Vologèse)^۴ بوده است، میترایبی تمام عیار ایرانی به اعتبار جهت‌گیری‌های اخلاقی و خصیصه آموزه‌اش و نیز کلدانی به سبب صورت آموزه‌ها و نمادگرایی‌های نجومی و ستاره‌شناختی‌اش.

★

★ ★

-
۱. ناحیه‌ای در بخش شرقی آسیای صغیر. م.
 ۲. پنتوس ناحیه‌ای در آسیای صغیر. م.
 ۳. منظور پادشاه ارمنستان برادر ولگاش (بلاش) اول، پادشاه پارت (حدود ۷۳ میلادی) است. م.
 ۴. Vologèse اول، دوست نرون، محتملاً همان Valkach است که به موجب دینکرد نخست او، پاره‌های پراکنده اوستا را گرد آورد (نک به مقدمه ژ. دارمستتر بر اوستا).
بلاش = ولاش نام چند تن از پادشاهان سلسله اشکانی است و در اینجا منظور بلاش اول بیست و دومین پادشاه اشکانی (۵۱ یا ۵۱ - ۷۸ م.) است که به ارمنستان لشکر کشید. م.

Lactantius Placidus ، مفسر و شارح Stace^۱، مراحلی را که آئین میترا پیموده است چنین شرح می‌دهد: «ایرانیان نخستین کسانی بودند که اسرار میترا را شناختند. فریجی‌ها^۲ آن اسرار را از ایرانیان گرفتند و روم از فریجیان». در باب حضور میترا در فریجیه، هیچ سندی در دست نیست و این بزرگترین نقصانی است که در تاریخ میترا وجود دارد و بعید است که روزی کشفی، این خلاء را پر کند. چنین نمی‌نماید که آموزه خدای ایرانی بر اثر تماس با خدایان فریجی که آئینهای فسق و فجورآمیز و شهوانی‌شان، چندان ارتباطی با آئین‌های میترا ندارد، دگرگون شده باشد؛ اما کیش میترا از آغاز، سهولتی شگرفت در سازش با محیط‌های گوناگون واقع بر سر راهش و آمیزش با خدایان بیگانه آن مناطق، داشته است. چنانکه جامه‌اش را که در یادمان‌ها با همان جامه تصویر شده است یعنی پیراهن و شلوارگشاد و فراخی که دور قوزک پا می‌پیچد از آتیس به عاریت ستانده است و شب کلاه فریجی‌اش با تاج و دیهیم ایرانی فرق دارد، با Sabazios (سابازیوس)، خدای خورشیدی، «شبان ستارگان درخشان» که پیشتر در لوای باکوس تراسی (Thrace) در اسرار الوزیس، راه یافته بود، همدست و هم پیمان می‌شود؛ نامش بر ورز او میترا در کاپیتول (Capitole) تپه شهر روم، حک شده است؛ در گورخانه دخمه‌ای معروف Prêtextat^۳، یک دینمرد سابازیوس و یک قسیس (pontife) میترا (?) در

۱. شاعر لاتینی زبان، ۹۶-۴۵ میلادی. م.

۲. مردم فریجیه بخشی از آسیای صغیر. م.

۳. قدیس مطران (archevêque) شهر روان (Rouan) که به فرمان Frédégonde همسر

Chilpéric اول (در حدود ۴۵۴-۵۹۷)، شاه Neustrie (یکی از سه قلمرو سلطنتی

فرانک‌ها) به شهادت رسید. م.

یک گور خفته‌اند و در آغوش مرگ، برادرانه به هم پیوسته‌اند.^۱ چنین قرابت‌هایی که یادمان‌های قرن چهارم بر آن گواهی می‌دهند، نظیر شباهت بسیار خدا Men یا Lunus با خدا Sin کلدی، خدای نرینه ماه است که در نقوش، پایش را بر سر ورزآوری نهاده است.^۲ وانگهی، اساطیر فریجی و کلدانی، با هم مشابهت‌های نمایی دارند که بیش از آنکه ناشی از تأثیرات متقابل باشد، حاصل سلطه و استیلای آشور طی قرون متمادی بر آسیای غربی است. اینکه یونانیان، آتیس (Attis) را پسر نانا (Nanna) می‌شمردند که الهه‌ای بابلی است، نشانه چنین ذریت و انتسابی است. همچنین امکان دارد که از آن پس، آئین میترا رسم قربان کردن گاو (taurobole) و بره (criobole) و غسل کردن با خون قربانی برای کفارت گناهان را از آیین سی‌بل (Cybèle)^۳ گرفته باشد، گرچه قربان کردن ورز او بره که هر دو، در دو دوره مختلف، نماد سال در فلک البروج‌اند، رسمی متداول در سرزمین‌های کرانه فرات بوده است و سرانجام کاج، نماد جاودانگی، که در زمستان سبزی‌اش زایل نمی‌گردد و در مراسم ندبه و زاری بر آتیس، گردش داده می‌شد، از ملزومات رمزی رسم قربانی میتراپی می‌شود.

آیین میترا از فریجیه به کرانه‌های مدیترانه رفت و خدای اصلی دزدان دریایی‌ای بود که پمپه (Pompée)^۴ به آنان وقتی به سیلیسی

۱. تفسیر این یادمان بعداً خواهد آمد.

۲. در کتیبه‌ها غالباً میترا ملقب به Menotyranus (داورِ فصول) است.

۳. ربه النوع بزرگ فریجی که به «مادر خدایان» شهرت داشت و نماد نیروی رستنی است و یارش آتیس به سبب ابتلا به جنون، اندام مردی‌اش را برید. م.

۴. پومپتوس معروف به کبیر (۴۸ - ۱۵۷ قبل از میلاد)، کنسول روم که به دستور بطلمیوس ۱۲ کشته شد. م.

(Cilicie)^۱ عقب نشسته بودند، تاخت و لژیون‌های رومی، میترا را از طرسوس (Tarse)^۲ مستعمره قدیم آشور به روم بردند. بیهوده نیست که کیش میترا در این شهر طرسوس با جهان غرب پیوند یافت و از شرق به غرب کوچید. طرسوس یکی از کهن‌ترین شهرهای جهان محسوب می‌شد و به موجب روایات، نخستین بنیانگذارش، پهلوان ساندان (Sandan)، یا هرکول و با پرسه (Persée)^۳ بوده است. بعدها سناخریب شاه آشور، تسخیرش کرد و به موجب بعضی روایات، وی از نو شهر را بنیان نهاد. یکبار به هر پنج سال، جشن معروفی به افتخار خدای ملی «ساندان» به نام جشن آدم سوزان برگزار می‌شد که Chrysostôme Dion^۴ در خطابه تحسین آمیز و مدیحه‌مانندی که در طرسوس ایراد کرد، از آن به تفصیل یاد می‌کند. این ساندان که همان خدای ملی مردم لیدیه^۵ به نام ساندان است، کسی نیست جز هرکول آشوری و خدای آتش و بنابراین خورشید. Bérose^۶ روایت می‌کند که

۱. ناحیه‌ای در اروپای مرکزی. م.

۲. شهریست در کیلیکیه قدیم زادگاه پولس قدیس و نیز «شهرستانی است در سوریه (لاذقیه) که مرکز آن، طرسوس نامیده می‌شود». فرهنگ معین.

۳. پهلوان یونانی پسر زئوس و دانائ (Danaé). م.

۴. دیون کریزوستوم (زرین دهن)، خطیب یونانی (در حدود ۴۰-۱۱۷ میلادی)، مبلغ و ستاینده حکمت رواقی یا زنون. م.

۵. سرزمینی باستانی واقع در آسیای صغیر کنار دریای اژه. م.

۶. مورخ کلدانی در قرن چهارم و سوم پیش از میلاد صاحب کتابی در تاریخ بابل و کلد که متأسفانه ناپدید شده است، اما Eusèbe و Flavius Josèphe در آثارشان از آن بهره برده‌اند. Eusèbe اسقف شهر قیصریه یا قیساریه (حدود ۲۵۶-۳۴۰) و صاحب کتاب گرانسنگ *Histoire éclésiastique* و پدر تاریخ‌نویسی در مقوله دین است. فلاویوس ژوزف، مورخ یهودی متولد در اورشلیم (۳۷-۹۵) صاحب کتاب *Antiquités judaïques* است. م.

بابلیان خدایی بدین نام داشته‌اند و Oppert^۱ ساندان را لقب Ninip، یکی از جفت‌های (Parèdre) شمش می‌داند. بنابراین در باب اصل و ریشه‌ی وی هیچ تردیدی نمی‌توان کرد.

حادثه‌ی اصلی جشن‌های قدسی طرسوس، مرگ ساندان بود، بدین معنی که تمثالش در هیمة افروخته‌ای به‌اشکلی خاص که بر نشان‌ها و سکه‌های یادبود شهر نقش شده است، سوزانده می‌شد. این هیمة سوزان، توده آتشی هرمی شکل واقع بر قاعده‌ای چهارگوش بود. در میان این خرمن آتش، ساندان، پای بر شیری ایستاده بود، درست در همان وضع و حالتی که میترا در بعضی یادمان‌های غرب مخصوص به وی دارد. در این نقوش، بر فراز هیمة آدم سوزی، عقابی با بالهای گشوده دیده می‌شود. این عقاب جان و روان پهلوان بود که آتش، آلودگیهای مرگبارش سترده بود و اینک پاک و مطهر به آسمان پرواز می‌کرد تا به خورشید بپیوندد. این جشن آئینی با اختلافاتی چند در شهرهای مختلف آسیا و سوریه و فنیقیه، برگزار می‌شده است. بر نشانه‌ها و سکه‌های این شهرها، گاه عقاب یا گردونه‌ای بسته به چهار اسب که جان و روان یا همزاد خدا را به آسمان می‌برد، جایگزین شده است. در شهر صور (Tyr) در تاریخ ماه Pérítius مطابق با ۲۵ دسامبر تقویم رومی که زادروز (natalitia) میتراست، بیداری (εγερσις) یا نوزایش ملکارت (Melchart)^۲ را جشن می‌گرفتند. بنابراین منظور، برگزاری جشنِ تطهیر و رستاخیز یا بزرگداشتِ جاودانگی است^۳ و رومیان بعدها مناسکش را برای تقدیس و

۱. ژول اوپر آشورشناس فرانسوی (۱۸۲۵ - ۱۹۰۵) صاحب آثاری در باب خط میخی و باستان‌شناسی آشور. م.

۲. واژه فنیقی به معنای خدای شهر و به طور اخص به معنای ارباب شهر فنیقی صور. م.

۳. درباره‌ی آیین طرسوس نک به:

تبرک امپراطوران، به کار بردند.^۱ گفتنی است که میترا، خدای روشنایی بسان ساندان، همین آموزه کفارت گناهان نفس و رستاخیز و نامیرایی را تعلیم می‌کند.

آیین میترا در روم، نخست وضع نازلی داشت و در سایه مانده بود. نخستین یادمانی که از او یاد می‌کند، کتیبه‌ای در ناپل به عهد تیبروس (Tibère)^۲ است. نرون به استقبال میترا شتافت و معروف است که کفارت گناه پدرکشی‌اش را از او درخواست کرد و با شاهان پارت از در دوستی درآمد و سفیرانشان را پذیرفت و آنان در روم آشکارا به کیش و آیین‌شان می‌پرداختند.^۳ بنا به افسانه‌ای که زمانی دراز مردم باورش داشتند، قیصر پس از آنکه از توطئه‌ای جان سالم بدر برد، به قلمرو کرانه فرات پناه برد و از آنجا با هم پیمانانش برای انتقام‌جویی از دشمنانش به روم بازگشت. کیش میترا به عهد طرایانوس^۴ (Trajan) شکوفا بود و به فرمان آدریانوس

→

Otf. Müller: *Sandan and Sardanapol*; R. Rochette: *l' Hercule assyrien, Mém. de l' Ac. Insc. et B.L.* Tom XVII II^e. F. Lenormant: *Commentaire sur Bérose* P. 110 et 145; Dion Chrysostome : *Orat.* 33.

۱. Hérodien می‌نویسد (۱۷، ۳): «وقتی تمثال مومی‌ای که بر فراز هیمة آدم‌سوزی امپراطور درگذشته، جای داشت، در حال ذوب شدن بود، تحت تأثیر شعله، در نوک این خرمن و آتش، عقابی دیده می‌شد که به سوی آسمان پرواز می‌کند. رومیان می‌پنداشتند که این عقاب، روح یا جان و روان امپراطور است که به سوی آسمان پر می‌کشد.»
(هرودین مورخ یونانی در قرن سوم میلادی ۱۷۰ - ۲۴۰ م مؤلف تاریخی درباره روم است). فرهنگ معین.

۲. نام سه تن از امپراطوران روم: تیبر اول (۴۲ قبل از میلاد - ۳۷ م)، تیبر دوم امپراطور روم شرقی (۵۷۸ - ۵۸۲ م)، تیبر سوم امپراطور سوم شرقی (۶۹۸ - ۷۰۵ م). م.

۳. تیرداد شاه پارتی در روم، نرون را با کیش میتراپرستی آشنا کرد. نک به:

Pline, *Hist Nat.*, cap. 30, et Dion Cassius, Lib. IV. ch. 63 et. Suétone.

۴. امپراطور روم از ۹۸ تا ۱۱۷ م. که عیسویان را مورد شکنجه قرار داد. م.

(Adrien)^۱، مدتی، به سبب صحنه‌های خشنی که می‌گفتند آداب و تشریفات کیش را خون‌آلود می‌کند، قدغن شد. Commodus^۲ به آیین میترا تشرف یافت و طی آزمون‌های مقرر، مرتکب گناه آدم‌کشی و قتل نفس شد که رسوایی به بار آورد.^۳ به همت امپراتوران سوریه، کیش و آیین خورشیدی بلندآوازه شد. الاگابال (Elagabal) دینمرد سوری که تاج شاهی بر سر نهاد، مدعی بود که همه خدایان امپراطوری را تابع خدای Emèse^۴ خواهد کرد و بدینگونه زمینه ایجاد دینانی تلفیقی را که بنا به نظرش می‌بایست دربرگیرنده یهودیت و مسیحیت باشد، فراهم خواهد آورد^۵ که البته اندیشه‌ای نابهنگام بود.

اما میترا در دوران Aurélien^۶ رو به گسترش نهاد و مقبولیت بسیار یافت. اورلین در Pannonie^۷ زاده شد. مادرش کاهنه معبد خورشید بود و پسرش را در همان معبد بزرگ کرد. اورلین بعدها در مقام سفیر به ایران رفت و در ضیافتی با مشاهده نقش برجسته جامی که به میترا وقف شده بود، بشارت یافت که در آینده به پایگاه شامخی خواهد رسید. امپراطور چندی بعد پس از پیروزی بر زنوبیا^۸ (Zénobie)، خدای خورشیدی شهر

۱. پسر خوانده طریانوس که از ۱۱۷ تا ۱۳۸ سلطنت کرد. م.

۲. امپراطور روم (۱۶۱ - ۱۹۲) پسر مارک. اورل (Marc Aurel) که به سبب سنگدلی‌هایش بدنام است و عاقبت مسموم شد و جان باخت. م.

3. Lampride: *Vita Commodi*, cap.9.

۴. شهری واقع در سوریه (امروزه حمص) که به معبد خورشیدش شهرت داشت و الاگابال بزرگ دینمرد آن پرستشگاه بود که امپراطور روم شد (۲۲۲ - ۲۱۸). م.

5. Lampride: *Vita Heliog.*, cap.3.

۶. امپراطور روم از ۲۷۰ تا ۲۷۵ م.

۷. ناحیه‌ای واقع در مرکز اروپای قدیم.

۸. ملکه پالمیر (Palmyre) که اورلین در ۲۷۳ یا ۲۷۴، اسیرش کرد. در دوران کوتاه سلطنت زنوبیا، پالمیر در حکم پایتخت مشرق زمین بود. م.

پالمیر را به رم برد و تلاش الاگابال را از سر گرفت، اما بر خلاف وی که ناکام ماند، کامیاب شد و همه کیشهای پرستش خورشید را به صورت دین واحدی با معبدی یگانه در آورد. خدای نو را خدای سراسر امپراطوری نامید و نخستین بار بر سکه‌ها و یادمان‌ها همراه با نقش *invictus* (شکست‌ناپذیر) کلمات زیر ضرب شد: *Sol, dominus imperii Romani* (خورشید، خدای امپراطوری رومی). این خدا، نام خانوادگی معرف تبارش، ندارد، و نه هیچ چیز که یادآور اصل و منشأ خاصی و عبودیت ویژه مردمانی ستایشگر وی باشد. فقط *Sol* خورشید است، خدایی شکست‌ناپذیر که تیرگی‌های شب و طوفان بر او چیره نمی‌توانند شد و به مرور دهور، کاستی نمی‌گیرد و به یقین خدایی است (*certus sol*) که واقعیت زنده و جاندار و تأثیرگذارش عالم را خیره می‌کند. اما مردم با عنایتی که به این خدای بی‌نام دارند، نامی بر او می‌نهند. نام خدای ایرانی را که اسرارش به سبب مقبولیت کیش و آیین خورشیدی، منتشر می‌شود. از آن پس، خورشید (*Sol*) و میترا، به گواهی کتیبه‌ها، یک خدا بیش نیستند، خدای معبود دیوکلسیانوس^۱ (*Dioclétiens*) و *Constance - Chlore*^۲ و بازپسین امپراطوران، و نیز خدای قسطنطین^۳ که بر مسکوکاتش نقش شکست‌ناپذیر (*invictus*) ضرب شده است و دیرزمانی تردید داشت که از میترا و مسیح کدام را برگزیند و خاصه خدای *Julien*^۴ که از روزگار جوانی، سرپرده میترا بود و او را مشاور و «نگاهبان

۱. امپراطور روم از سال ۲۸۴ تا ۳۰۵ میلادی. م.

۲. امپراطور روم از ۳۰۵ تا ۳۰۶ میلادی. م.

۳. امپراطور روم ملقب به کبیر که در سال ۳۲۳ به دین عیسوی گروید. م.

۴. امپراطور روم از ۳۶۱ تا ۳۶۳ که مسیحیت را انکار کرد و کوشید تا دین چند خدایی را دوباره حاکم گرداند و در نبرد با ایرانیان زخم برداشت و درگذشت. م.

روانش» می‌نامید.^۱ توحید مکتومی که از دل شرک جوانه زد، در رساله نوشته امپراتور بدین نام، نامیده شده است: Le Roi^۲ Soleil.

تبرستان

www.tabarestan.info

1. Julien: *Conivium*, 336: Πείσμα καὶ ὄρμον ἀσφαλῆ ζῶντι...μετά τῆς ἀγαθῆς ἐλπίδος ἡγεμόνα θεόν εὐμενῆ χαριστάς σεαντῶ.

۲. درباره اشاعه و گسترش کیش میترا در دوران امپراطوری، نک به

J. Réville: *la Religion sous Les sévères*.

تبرستان

www.tabarestan.info

III

آموزه

تشریف به اسرار میترا در غارهای طبیعی یا ساختگی، صورت می‌گرفت. فرفورئوس (Porphyre) می‌نویسد: «نخست زرتشت (برای برگزاری مراسم رازآموزی در آیین) میترا، آفریدگار و پدر هر چیز، مغاره‌ای در کوهستانهای مجاور ایران که در آن چشمه‌هایی می‌جوشید و از گل و شاخ و برگ پوشیده بود، برگزید. این مغاره نمودار شکل جهان، آفریده میترا بود^۱ و در درونش، نمادهای عناصر کیهان و اقلیم‌ها چیده شده بود. پس از زرتشت، رسم رازآموزی و جشن گرفتن اسرار در غارها و مغاک‌ها، باقی ماند». باز به گفته فرفورئوس، این غار که وی توصیفش را به نقل از هُمر می‌آورد، اقامتگاه^۲ Naiade^۳ یا Nymphe^۳ها که نمودار انفاس جفت پیکرهای فانی‌اند، بود. کاوشهای باستان‌شناختی اخیر، صحت این توصیف را تأیید می‌کنند. اما در اوستا، نه سخن از غار می‌رود و نه ذکری از نمف‌ها و آلات نجومی که فرفورئوس از آن‌ها یاد کرده، به میان آمده

1. Porphyre: *De antro Nymph*, cup. 6-8: Σύμβολον τῆς ὕλης ἐξ ἧς ὁ κόσμος.

۲. خدایان موکل چشمه‌ها و جویبارها. م.

۳. زن ایزدان موکل رودخانه‌ها و چشمه‌سارها و جنگل‌ها و کوهستان‌ها. م.

است. برعکس بنا به شهادت هرودوت و استرابن، مزداپرستان، خدایان شان رانه در معابد، بلکه بر قلّه کوهستانها سجده می کردند. اما ما این رسم رازآموزی در غار را یکی از بازمانده های کهن ترین سنن مذهبی مشرق زمین می دانیم. غار، تصویر جهان حادث که نور اجاقی، نماد خورشید آن را روشن می کند، در آیین سی بل فریجی و آیین های کهن یونان در کرت (Crète)^۱ و آرکادیا (Arcadie)^۲ وجود دارد.^۳

پژواک این خاطرات عتیق را در اسطوره ای معروف که افلاطون نقل کرده و به موجب آن، جهان زمینی چون غاری است، باز می توان یافت. کلدانیان برج های منشور شکل شان (prismatique)^۴ را به صورت کوهستان می ساختند که در قاعده اش، اطاق هایی احداث شده بود و در زبان شان، معبد و زمین، یک نام داشتند. مصریان نیز در بنانهادن اهرامشان که در آنها، متوفی، زندگی دومی آغاز می کرد، بر همین اعتقاد بودند و سرانجام اتروسک ها^۵ (Etrusque) و اقوام لاتینی نیز بر آن بودند که طرح ساختمان و جهت یابی معابدشان، نظم و وضع عالم را باز می سازد. بنابراین غار میترا، ابتدایی ترین شکل پرستشگاه است. وانگهی کاوش های باستان شناختی که بسیاری از پرستشگاه های آیین میترا را کشف کرده است، صحت گفته های فروریوس را تأیید می کنند. غارهای واقع در شهر، تقریباً همیشه ساختگی اند و به سرداب های طاق دار می مانند که غالباً راه ورودی به آنها، دالان های طولانی زیرزمینی است.

۱. اقریطش، جزیره ای در بحرالروم در جنوب یونان و متعلق به یونان. م.

۲. ناحیه ای واقع در مرکز یونان قدیم. م.

۳. فروریوس به این شباهت ها اشاره می کند.

۴. «چند وجهی است که قاعده هایش چند ضلعی متوازی و وجوه جانبی آن متوازی الاضلاع باشد». فرهنگ معین. ۵. که ظاهراً از آسیای صغیر از راه دریا به ایتالیا آمده اند. م.

شناخته‌ترین غارها که بهتر از دیگر غارها کاویده شده‌اند، مهرابه (Mithraeum) های کاپیتول و Ostie^۱ و Saint-Clément^۲ اند که در همه آنها چشمه‌ای جاری است که فرفوریوس بدان اشاره کرده است و عنصر اساسی آیین به شمار می‌رود و پیروان طبق آیین، در آن غسل می‌کرده‌اند. مسیحیان قرن چهارم از پیروان طریقتی که جوای خورشید در زیر زمین بود، تبری می‌جستند. به اعتقاد آنان این خدایی که در ظلمات می‌زیست چه کسی می‌توانست بود جز Lucifer خدای شر^۳؟

میترای اسرار به سنگزاد petrogenès، invictus de petrâ natus، τρεδς ἐχ πέθας، نامبردار است. آوردن دلیلی رضایت‌بخش برای این نامگذاری دشوار است. آیا غرض، اشاره به درخشش نخستین پرتوهای خورشید در سپیده‌دم بر ستیغ کوهستان‌ها بوده است که گویی از تخته سنگها می‌جهند؟ می‌توان بر این باور بود، زیرا سنگزاد (petrogenès) را در یادمان‌ها غالباً به صورت بالاتنه‌ای رخشان و پرتوافکن که از غلافی سنگی بیرون می‌جهد، نمایش داده‌اند. شاید هم می‌خواسته‌اند بدینگونه توضیح دهند که چگونه آتش بر اثر جهش جرقه از برخورد دو سنگ پدید می‌آید.^۴ گفتنی است که در کهن‌ترین ادیان و مذاهب آسیا، خورشید به صورت سنگی مخروطی شکل نیایش می‌شده است. الاگابال، سنگ سیاه Emèse را که نشانهٔ بعل بود و وی دینمرد پرستشگاهش، هنگامی که به رم برای جلوس بر تخت امپراطوری رفت، با خود برد. این سنگ مادر

۱. بندر روم قدیم واقع در مصب رودخانه Tibre . م.

۲. نام چندین کانتون در فرانسه . م.

۳. نک به: Paulin de Nole: Op. Ed. Veron . P. 703

۴. این توضیحی است که Lydus داده است:

De mens, III p. 43: διὰ τὸ τοῦ πρὸς χέντρον

(petra genitrix) در بسیاری از مهرابه‌هایی که امروزه کشف و کاویده شده‌اند نیز یافت می‌شود.^۱

همچنین برای فهم صفت گاودزد، *βουχλοπος* که فروریوس به میترا نسبت می‌دهد و مؤلفان مسیحی، به نیت ریشخند، هر یک بهتر از دیگری، تکرارش می‌کنند، باید به کهن‌ترین سنن مذهبی شرق رجوع کرد.^۲ میترا همانند خدای خورشیدی سرودهای ودا، ابرها را که گاوهای آسمانی‌اند، به پیش می‌راند. در اوستا، میترا همواره خدای چراگاههای پهناور است و گله‌های گم شده را به آخور بازمی‌گرداند و از مار میغ و مه که موجب می‌شود راهشان را کج کنند، نجات می‌بخشد؛ دشمن را از پای در می‌آورد، زنان زندانی را از بند می‌رهاند که آنگاه، اشکهای بارآورشان بر زمین تشنه می‌بارد.^۳

اکنون باید خصایص اصلی تصویر میترا را که به صورت نقش برجسته سنگی در همه پرستشگاه‌های خدای ایرانی، مشاهده می‌شود، خاطر نشان کنیم. هنرمندان کوشیده‌اند که در این نقوش، مهرابه‌ها، نمادهای اصلی آیین و آموزه میتراپرستی را شناسایی کنند؛ آنچنان که اگر قادر به رمزگشایی و دریافت معنایشان بودیم، آیین میترا دیگر سرّ و رازی ناگشوده نمی‌داشت. اما از سویی، گنگ و مبهم بودن شکل‌ها و چهره‌ها که ناشی از ناشیگری پیکرتراش و نیز فرسایش نقوش به مرور زمان است

1. Rossi, *Bullet* 1870, Le *mithrae* um de Saint - Clément.

2. Porphyre, *De antro Nymph.* 24; Commodien, *Instruct.* I, 13; Firmicus, *De errore prof.*

۳. Bréal در کتاب مشهورش *Hercule et Cacus*، ریشه این افسانه و چگونگی بخش و نشر و تغییر شکلش در اساطیر مختلف را باز نموده است. ایضا نک به ژ. دارمستتر: *Etudes iraniennes*، جلد دوم، ص ۱۹۳.

و از سوی دیگر، نادانی مان از معنای این نشانه‌ها و باورهایی که افاده می‌کنند، موجب می‌شود که فقط به معنای سطحی اسطوره پی ببریم و بسیاری از نکات که هنوز درک نشده‌اند، در سایه بمانند.

سه نوع مختلف تصویر میترا تشخیص می‌توان داد. نخست میترای ورزاوکش که شناخته‌ترین و رایج‌ترین این سنخ تصویر، شاید نخستین نقش از این دسته نباشد. من براین باورم که کهن‌ترین نقش میترا نقشی است که در یادمان ویلای Altieri رقم خورده است. میترا در آن نقش ایستاده است و جامه‌ای فریجی دربردارد و پاهایش را بر ورزا نهاده است. توصیف فرفوربوس از میترا، ظاهراً گویای چنین حالتی است. سخن Macrobe^۱ آنجا که می‌گوید ثور در اعتدال ربیعی (équinoxe vernal)، حامل خورشید است، صراحتاً و دقیقاً بر همین معنی دلالت دارد. اگر به مخروطها و استوانه‌های بی‌شماری که از ویرانه‌های بین‌النهرین به دست آمده است رجوع کنیم، می‌بینیم که در آنها خدا خورشید غالباً ایستاده و پا بر حیوان که نمودار رمزی نشان شاخص خداست، نقش شده است. این حالت خاصه حالت عادی الهه ایشتار در نقش نقر شده بر این سنگ‌هاست یعنی ایستاده و پا بر ورزا و یا شیر. حال اگر به نقوش نشان‌ها و سکه‌های تارس (Tarse) توجه کنیم و به یاد آوریم که آیین میترا از این شهر به رم رفت، از مشابهت، اگر نگوئیم یگانگی، خدای ساندان که در هیمة آدم‌سوزی‌ای که برای سوختنش افروخته‌اند، به پا ایستاده است با نقش میترای ویلای التری، به شگفت می‌آییم.^۲

۱. نویسنده لاتینی نویسنده قرن پنجم. م.

2. R. Rochette, *Acad. Inscr. et-Lettres*. t. XVII. voir Pl. IV, n^{os} 1 á 6, 8, 10,

Belles 17.

بیش از بیست تصویر میترا به صورت انسانی شیر سر یا با نقاب شیر که در چنبر ماری عظیم گیرافتاده است، می‌شناسیم. نخست Montfaucon و پس از او Visconti، تشخیص داده‌اند که این انسان شگفت در چنین حال غریبی، خدای ایرانی است. از آغاز این قرن (قرن نوزدهم)، دانشمند دانمارکی Zoéga و به پیروی از او، دسته‌ای از باستان‌شناسان، این انتساب را مردود دانستند و باستان‌شناس دانمارکی، انسان شیر سر را Eon دانست که نامی مبهم است و یک تن از فرشتگانی (génies) است که به اعتقاد گنوسیای شرق، واسطه میان خدای لایزال و دنیای بیکران و کائنات و مخلوقات است. معهداً تشخیص میترا در آن نقش، بسیار مقرون به حقیقت می‌نماید. Lactantius مفسر و شارح Stace به دو گونه خدای ایرانی اشاره می‌کند که یکی از آن دو سیمای شیر (leonis vultu) دارد. مختصات انسان شیرسر (léontocéphale) دقیقاً با نمادهای در عین حال نجومی و اخلاقی که به وفور پیرامون نقش ورزاوکش (tauroctone) پراکنده‌اند مربوط می‌شوند.

شیر، نمودار خورشید در برجی است که گرمای تابستان به اوج می‌رسد و ورزاو نماد خورشید در برجی که با بهار مطابقت دارد. شیر نماد عنصر آتش است و ورزاو نمودار عنصر آب. مار در اساطیر، دشمن خورشید است در همه مراحل گردش اش و نیز نیروی (génie) شرّ در کتابهای مزدیسنا (parsisme). مار سرش را به لبه جام (cratère) که نزد خداست، نزدیک می‌کند، چنانکه گویی می‌خواهد تا آخرین قطره چشمه زندگی را که مایه حیات عالم خلق است، بنوشد.

میان حلقه‌های مار و بر بالاتنه موجود عجیب الخلقه الهی، علامات منطقه البروج یا دست کم چهار علامت اصلی آن یعنی علامات دو نقطه اعتدال و دو انقلاب صیفی و شتوی که عبارتند از صورتهای سرطان و

جدی و حمل و میزان، نقش شده‌اند و خود وی، گاه یک و گاه دو کلید سوراخ‌دار در دست دارد. این کلیدها، قفل‌های دو دروازهٔ جان یا روان را خواهند گشود و اگر یک کلید بیش نباشد، در قفل شدهٔ جدی را که به روی آسمان باز می‌شود. همهٔ این نکات با آموزهٔ میترا همخوانی دارند و اگر به یاد آوریم که در مهرابهٔ سن - کلمان (Saint-Clément)، تصویر انسان شیرسر بر دیوارهای تالار نقش شده‌اند و در واقع دیوار نگاره‌اند و در مهرابهٔ Ostie، مشهورترین و سالم مانده‌ترین تصویر از میان تصاویر بدست آمده از این دست، کشف شده است که همانا نقش شیرسر در انتهای معبد در کنار تصویر گاوکُش (tauroctone) است، حدس ما به یقین بدل می‌شود. در هر دو نقش، هم تاریخ نقش‌بندی خوانده می‌شود و هم وقف‌نامهٔ اهداکنندهٔ هر دو که Valerius Hercules Caius است. بنابراین نقش شیرسر به نظر ما، نمودار میتراست به شکل یکی از صور و وجوه حیات خورشیدی‌اش، چنانکه فنیقیان نیز خدا بعل‌شان را همینگونه نقش می‌کرده‌اند.

میترا غالباً به صورتِ ورزاوکُش (tauroctone)، نقش شده (و گاه، چنانکه در ^۱ Felbach (Wurtemberg) می‌بینیم، حمل به جای ورزاو قربانی می‌شود) و چنین می‌نماید که این وضع میترا، اقتباسی از موقعیت Victoire^۲، کشندهٔ ورزاو باشد، زیرا در واقع میترا، گاوکش مو به مو یادآور اوست. اما این اقتباس یا وامگیری محل تردید است. زیرا گویا میترا و ویکتوار، هر دو، از نمونه‌ای مشترک که همانا آفرودیت قربان‌کنندهٔ حیوانی وقف شده به اوست، الگو برداشته‌اند.

میترا در نقوش مهرابه‌ها، شب‌کلاه فریجی (Pileatus) بر سر دارد و

۱. ایالت واقع در آلمان جنوب غربی م.

۲. به قولی دختر Titan و به قولی دیگر، همان آتنا (Athéna) است. م.

جامه آتیس، دربرکرده است که بر اثر جهش گاو، چین‌های نیم تنه گشاد میترا، پشت سرش باد کرده است و زانویش بر تهیگاه ورز او فشار می‌آورد و با یک دست شاخ حیوان را گرفته است یا پوزه‌اش را به سوی آسمان چرخانده است و با دست دیگر، دشنه‌ای در گردن حیوان فرو برده است که از آن رودی از خون جاری می‌شود. در راست و چپ گاوکش، دو فرشته (génie) مشعل به دست (dadophore) ایستاده‌اند. یکی مشعلش را برافراشته و دیگری، مشعلش را به سوی زمین فرو آورده است. این دو، نمودار روز و شب و بهار و زمستان و زندگی و مرگ‌اند و شاید هم نمودار دو نقطه اعتدال که به موجب نوشته فرفوریوس، میترا میان آن دو جای دارد که این نیز به همان معنی است.^۱

در اطراف این تصاویر، حیوانات افسانه میترا نقش شده‌اند، حیواناتی نمادین که تقریباً همه، متضمن دو معنای نجومی و اخلاقی‌اند. یعنی گرزه مار اهریمن، خصم مخلوقات اورمزد که به اعتقاد ماکروب، نمودار خط ماریچ مدار شمسی نیز هست؛ سگ عزیزترین دوست انسان به خواست اورمزد و یارش در پیکار با شر که به علاوه، صورت فلکی‌ای که در کنار ثور دیده می‌شود (همزاد ثور Paranatellon خوانده می‌شود) نیز هست؛ عقرب از موجودات زیانکار که مخلوق اهریمن و نیز نشانه آسمانی حاکی از مرگ طبیعت است؛ کلاغ «که سپیده‌دمان، شادمانه می‌پرد با این آرزو که شب، دیگر (شب) نباشد و در جهان بی فجر، فجر پدیدار شود»^۲ و در عین حال، نام یکی از صور فلکی بهار است.^۳ در پای

۱. به اعتقاد کومون (Cumont) نام‌های Cautes و Cautopates که در بعضی یادمان‌ها آمده نام‌های این دو مشعلدار است و به زعم Rossi این نام‌ها، دو صفت میترايند که معنایشان دانسته نیست.

۲. اوستا، یشت ۱۴، ۲۰. «در میان جانداران، تنها اوست که خود را از تیریزان -گرچه آن تیر

پیکره میترا، جامی قرار دارد که به اعتقاد فروریوس، نماد چشمه زندگی، آب حیات است و جزء دسته کواکب نیز هست و با مار و شیر هم مرتبط است.

تقریباً همواره بر فراز صحنه قربانی و بر طاق غار، علامات و صور فلک البروج نقش بسته‌اند. همچنین بالای سردر یادمان، در سمت راست و در سمت چپش، به ترتیب خورشید و ماه نقش شده‌اند، به صورت دو نیم تنه، یکی با هاله‌ای نورانی و دیگری با هلال؛ و نیز غالباً خورشیدسوار برگردونه‌ای چهار اسبه از مشرق می‌آید و ماه سوار برگردونه‌ای دو اسبه، به سوی غرب می‌رود و میان آنها پنج ترنج افروخته (pirée)^۴ قرار دارد که کرات پنجگانه‌اند و غالباً میان آنها، درختان کاج که شاخ و برگ ماندگارشان، نماد جاودانگی است، واقع‌اند.

در قرن چهارم به مرور ترکیب‌بندی نقوش مهرابه‌ها پیچیده‌تر می‌شود و ملزومات و صحنه‌های متنوع و مبهمی در آنها نقش می‌بندد. در بسیاری یادمان‌ها، در دو سوی صحنه قربانی، چند طبقه حجره که احتمالاً نمودار صحنه‌های رازآموزی و آزمون‌های کیش و آئین‌اند، ردیف شده‌اند و در بعضی دیگر، چنین پیداست که ترکیب‌بندی به سه بخش تقسیم شده است: بخش میانی که از دو بخش دیگر بزرگ‌تر است،

→

خوب پرتاب شده و در پرواز باشد - تواند رهانید.

«اوست که سپیده‌دمان، شهر آراسته به پرواز درآید و از بامدادان تا شامگاهان به جست و جوی خوراک برآید». اوستا، گزارش جلیل دوستخواه، یادشده، ص ۴۳۵ م.

۳. چنانکه ملاحظه می‌کنید، خروس و عقاب که پرندگان مقدس اوستا، علی‌الاطلاق‌اند به ندرت ذکر می‌شوند.

۴. Pirée (اسم خاص)، نام بندر آتن است و در اینجا pirée یا poyree به معنای هیمة افروخته برای آدم‌سوزی است که قهرمان را جاودانه می‌کند و به مقام خدایی می‌رساند. م.

همواره مخصوص به گاوکش است؛ بخش بالایی، با نقوش خورشید و ماه گویا نمودار آسمان نیک‌بختان جاودانی به صورتهای قوس و جدی و شاید نیز نقوش سیارات به شکل خدایان هلنی و رومی است؛ بخش زیرین ظاهراً زندگی پس از مرگ، مجالس ضیافت سعادت‌مندان ازلی، رهایی و نجات به دست میترا سوار بر گردونه تابانش و عقوبت و مکافات گناهکاران در اسارت نیروی شر را تصویر می‌کند. کل ترکیب بندی نقوش، نمایشگر سه قلمروی است که میترا بر آنها فرمان می‌راند یعنی آسمان و زمین و دوزخ.^۱

موضوع اسرار میترا، چنانکه به طور کلی هدف همه اسرار عهد باستان، توضیح معنای زندگی در این جهان برای رازآموزان و فرونشاندن تشویش از مرگ و اطمینان دادن به بقای نفس یا روح پس از مرگ و رهایی از قید حتمی و مقدر زاد و ولد و دور زندگانی‌های ناظر به کفارت گناهان بوده است. این رهایی و نجات به دست خدایی راهبر انفاس و ارواح و نجات‌بخش که خود امتحان داده و زجر کشیده و به شهادت رسیده (subi une passion) و در ظلمت مرگی زودگذر ناپدید شده و جوان و ظفرمند به زندگی بازگشته و حیات نوی آغاز کرده است، صورت می‌پذیرد.^۲

باور جزمی و اصلی اسرار الوزیس و معنای سرّی بار منفی

۱. نک به یادمان‌های Apulum و Sarmizægetusa

۲. این معنای بسیار روشن شعری است که بیشتر ذکر شد و دینمرد اسرار آدونیس می‌خواند.

Θαρρεῖτε, μύσαι, τοῦ θεοῦ σεσωμένον.

*Ἔσται γὰρ ὑμῖν ἐκ πονων στηρία.

(cathode) و بار مثبت (anode) کورا (Cora)^۱ که از آغوش رباینده‌اش هادس^۲ (Hadès)، رها شده به دنیای نور باز می‌گردد و همزمان شکوفایی بهار را برای طبیعت به ارمغان می‌آورد. همین بوده است و این خود، نمادی برگرفته از استحالهٔ دانهٔ گندم است که دیر زمانی پس از پوسیدن در خاک، جوانه می‌زند و به صورت رستنی‌ای سبزمفام و خوشه‌ای زردگون، سر بر می‌آورد. بعدها افسانهٔ کورا تحت تأثیر کیش اورفه‌پرستی و مذاهبی که تراسی یا مصری اصل بودند، پیچیده‌تر شد و شاخ و برگهای نوی یافت. باکوس، شوی اسرارآمیز دمتر (Déméter)^۳ جایگزین هادس آغازین شد و اصل زندگی دو نیمه‌گشت یکی اصل نرینه و دیگری اصل مادینه. از آمیزش آندو، کودک مقدس Iacchos یا Zagreus، خدا *ἐπι τῷ μαστῷ*، راهنمای رازآموزان، شفیع ارواح و ضامن نجات و رهیذگی و بیمرگی و جاودانگی آنان، زاده می‌شود. معنای جشن‌های دیونیزوس (Dionysies) و اسرار Liber و شهادت (*τὰ παθήατα*) و رستاخیز دیونیزوس نیز همین است. دیونیزوس را تیتان‌ها که نیروهای شرّاند، پاره پاره می‌کنند و اندام‌هایش را می‌پراکنند، به استثنای قلب خونبارش که به دست پالاس^۴ (Pallas) می‌افتد. آنگاه زئوس، دیونیزوس را زنده می‌کند و اینبار، دیونیزوس، نامیرا می‌شود. دیونیزوس در نظر آشنایان به اسرار (mystes)، اصل نیروی جاوید و آزادیبخشی است که در طبیعت و زندگانی‌ای که از مرگ زاده می‌شود، جاری است، آنچنان که از شاخهٔ خشکیده مو در زمستان و حرس شده، بر اثر فشار شیرهٔ گیاهی، جوانه سبز مو که در خزان به بار می‌نشیند، می‌روید.

۱. به معنای دوشیزهٔ جوان، دختر دمتر که نام واقعی‌اش پرسفون است. م.

۲. خدای اموات. م

۳. ربه‌النوع موکل زمین و گندم و مادر پرسفون. م.

۴. ظاهراً پالاس آتنا. م.

اسرار شرق از همین آموزه‌ها الهام پذیرفته‌اند و هدف‌شان، تعلیم همان اسراری است که آن آموزه‌ها تعلیم می‌دهند، البته اگر این معنی صحت داشته باشد که از همان تعالیم، نشأت گرفته و به معابد یونان راه یافته باشند. در افسانه آدونیس که افسانه آتیس روایتی از آن است، زنان سوری بر چوپان جوان و لطف و رعنائی بهاران و دلدادۀ استارته^۱ (Astarté) که در بحبوحه شادابی و طراوت، پوزه حیوانی، نماد زمستان سرد، ریشه کنش می‌کند، می‌نالند و دریغ و افسوس می‌خورند اما آدونیس دوباره، زنده می‌شود و در میان هلله و شادمانی‌ای لگام‌گسیخته که با فسق و فجوری جنون‌آمیز همراه است، به الهه می‌پیوندد. اسطوره ازیریس بسی پالوده‌تر و عالمانه‌تر و آکنده از وحی و الهام مذهبی والاتری در معابد آیدوس (Abydos) و هلیوپولیس (Héliopolis) به نمایش در می‌آید. ازیریس که نماد خورشید و زندگی نشأت گرفته از آن است، هر شامگاه در مغرب می‌میرد و هر بامداد با جلال و شکوه هوروس (Horus) دوباره زاده می‌شود و به هنگام کسوف ظاهریش، Amenti، قلمرو مرگ را در می‌نوردد و در آن خطه، راهبر و راهنمای ارواحی است که از اسارت هستی خاکی رهایی یافته‌اند و به آنان می‌آموزد که می‌باید به چه تصفیه‌ها و پالایش‌ها و آزمون‌هایی تن در دهند تا فارغ از هرگونه مادیتی بتوانند سوار بر زورق خورشید به کرانه سرزمین روشنایی برسند. پس ظهور میترا پس از غیبتش (anabase) و (calabase)^۲ نیز همان دلداری‌ها و امیدواری‌ها را در قالب نمادهایی متفاوت به رازآموزان

۱. به اعتقاد اقوام سامی، الهه آسمان و به نامهای مختلف Astaroth, Istar, Ashtart، ایشتار، عشتاروت، حامی بسی شهرها، م.

۲. آنا باز یا آنا باسیس، به معنای بازگشت ده هزار سرباز مزدور یونانی از ایران به موطن‌شان یونان است. کاتاباز، به معنای فرود آمدن آتیس در جهان زیرزمینی مردگان یا دوزخ است. م.

می داد، و در مقام راهبر ارواح همانند ازیریس مصری و یاکوس (Iacchus) اسرار الوزیس، راههای کمال یابی و رهیدگی روح و روان را به آنان می آموخت و با ارائه نمونه استقامتش در تحمل شداید و محن که در پایان توبه و انابه برای کفارت گناهان، دروازه زندگانی سعادت مند تا ابد را به روی شان می گشود، پشتیبانی شان می کرد.

همه این اسرار متضمن آموزه هایی است که در باب اصل مینوی و نامیرایی روح یا نفس و تباهی اش و تاوان دادن برای نجات و خلاصی اش. بررسی تکوین این آموزه و جستجوی سرچشمه و منشاء اصلی اش، کاری بجاست.^۱ تقریباً همه یونانیان، بی استثنا، باور داشتند که این آموزه ها شرقی اصل است و فیثاغورث آنها را مستقیماً یا به واسطه فرسید سیروسی (Phérécyde de Scyros)^۲ از معابد مصر و کلدیه به یونان منتقل کرده است. در واقع این آموزه ها مطلقاً هیچ نسبتی نه با دیانت همر دارند و نه با خدایان سرمست از نیرو و شیفته زیبای شان که در هنر و شعر هلنی، جاخوش کرده اند. بیگمان اعتقاد به اصلی نامیرا در انسان و بقای روح و روان که در ستایش مردگان و قهرمانان نطفه بسته است، مشترک میان تقریباً همه ابناء بشر است، اما پیش از آنکه آیین اسرار، آنها را به شکل جزمیات مذهبی، صورت بندی و فیثاغورث و افلاطون با استدلال فلسفی اثبات کنند، بس مبهم و نامشخص و متغیر بوده اند.^۳ در نظر همر و پیندار (Pindare) هنوز نامیرایی و جاودانگی، موهبتی

۱. در این باره کتاب های بسیار در دست است، از آن جمله نک به

J. Girard, *Le sentiment religieux en Grèce*; Th. Weil, *De l'immortalité de l'âme chez les Grecs* (Journ. des savants. sept. 1895).

۲. فیلسوف یونانی قرن ششم پیش از میلاد و استاد فیثاغورث. م.

۳. نک به 32، lih. IV, Pausanias

استثنایی است که مزیت خاص خدایان و اشرافیتی برگزیده است و زندگی پس از مرگ، سراسر بینوایی در کنج غم و اندوه است. در دوزخ به شرح ادیسه هُمر، اشباحی بی‌رمق و ناستوار پرسه می‌زنند که نالان و گریان افسوس زندگانی‌ای را می‌خورند که از دست داده‌اند و تنها با نوشیدن خون گرم و بخار آلود قربانیان، لحظه‌ای، احساس و خاطراتشان را بازمی‌یابند. همه اقوام شرق در مرحله‌ای از تکامل‌شان، تقریباً چنین اعتقاداتی داشته‌اند. می‌دانیم که «scheol»^۱ عبریان، «مردگان‌اش را به دنیای زندگان بازمی‌گرداند». آرالوی (Aralou) کلدانی، «جایی است که خوراک مردگان در آن، خاک و خاشاک و گل است و مکانی تیره و تاریک است و اشباح چون پرنده‌گان شب‌پر، بر طاقش نشسته‌اند». ناله و زاری همزاد آدمی بنا به اعتقادات مصری، در سرزمین مغرب نیز مبین افسوس جان‌گداز از ترک زندگی است. «مغرب، سرزمین خواب تیرگی‌های انبوه و جایی است که باشندگانش، مومیایی شده به خواب رفته‌اند و دیگر برای دیدن برادرشان بر نمی‌خیزند و نیز هرگز پدر و مادرشان را نمی‌بینند و زنان و فرزندان‌شان را قلباً از یاد برده‌اند. آب روان زندگانی بخشی که زمین، به هر موجود زنده خاکی ارزانی می‌دارد، در اینجا برای من آبی گندیده و مرده است... به من از آب روان بنوشانید، چهره‌ام را بر لبه آب، به سوی باد شمال بچرخانید تا باد صبا نوازشم کند و قلب اندوهگینم، خنک و از بادِ غم، سبک گردد»^۲.

اما مصر و کلدیه به این مفاهیم ابتدایی، پایبند نماندند و بسی پیش از یونان که وارث حکمت‌شان شد، با این مفاد درشت و ستبر، اسطوره‌های شکوهمندی آفریدند. فقط یادآور می‌شوم که مصر، چون مرگ، مشغله

۱. دوزخ. م.

2. Pausanias, lib. IV. cap. XXXII.

عمده‌اش بود، در معابد آبی‌دوس (Abydos)، اسطورهٔ ازی‌ریس دوزخی را پرداخت و مردمی و مردم‌پسند کرد که به احتمال قوی از آنجا به اسرار الوزیس راه یافت. کلد و ایران نیز که بیشتر به موضوع سخنمان مربوط می‌شوند با آموزهٔ تسلابخش نامیرایی روح و روان آشنایی داشتند. به گفته پوزانیاس «نخست کلدانیان تعلیم دادند که روح و روان آدمی نامیراست» و اگر از آموزهٔ اخلاقی دینمردان بابل و نینوا هیچ نمی‌دانیم، در عوض دست کم به اندازهٔ کافی، پاره‌هایی از افسانه‌های اساطیری آنان را می‌شناسیم و رمزگشایی کرده‌ایم تا به دلالت‌شان بتوانیم بر وعده‌ها و امیدهایی که دین به پارسایان و جوانمردان می‌داده است، گواهی دهیم. قلمرو تیره و تار Allat که هفت حصار محافظتش می‌کرد، آنچنان بسته نبود که هیچگاه گشوده نشود بلکه به ارادهٔ خدایان ممکن بود چند میرندهٔ ممتاز بدان راه یابند. الهه ایشتار در آنجا فرود آمد و بهره‌ای از آب چشمهٔ حیات را با خود برد و به معشوقش تموز (Thammouz) نوشاند که نامیرا شد و شادابی و جوانی جاوید یافت. بدینگونه اندیشهٔ فلسفی ژرفی وعده می‌داد که جاودانگی و نامیرایی در بطن مرگ نهفته است و از دوزخ اندوهبار هول‌انگیز، پرتو نوری به سوی آسمان سعادت‌مندان ازلی می‌تابد. دسترسی به این چشمه (آب حیات) که دیوان نگاهبانان آنند، گرچه بسی دشوار است و واداشتن خدایان بزرگ به صدور حکم خاصی که روح را از زندانش برهاند، کاری سخت، اما باید دانست که به مرور زمان، ارادهٔ خدایان سست می‌شود و خلق خویشان، مهربان‌تر. در سرود ستایشی، مردوک «بخشندهٔ مهربانی که مردگان را به زندگی باز می‌گرداند»، نامیده شده است و رعایای شاهی آشوری آرزو می‌کنند که وی در «سرزمین تابان چون سیم و در کاخهای باشکوه بزید و از خیرات و برکات دعای رعیت برخوردار باشد و در ضیافت خدایان با آنان هم سفره شود و در

باغ‌های نورانی نیکبختان جاوید بسر برد و در کنار خدایانی که در آشور می‌زیند، زندگانی شاد و خرمی داشته باشد.^۱

یادآور می‌شویم که در داستان طوفان به روایت کلدی، جزیره نظرکرده‌ای هست که به خواست خدایان، پیرمردی ساکن در آن، بشریت را با کشتی‌اش از دام بلا می‌رهاند و هم در آن جا، درخت زندگی گل می‌دهد و چشمه شگفتی می‌جوشد که گیل‌گمشن ناپاکی‌هایش را در آن می‌شوید. همچنین به یاد آوریم که Étana^۲ را عقاب شمش می‌ریاید ولی وی سرانجام در سقوط مرگباری که نطفه اسطوره Ganymède^۳ و اسطوره Phaéton^۴ را در آن تشخیص می‌توان داد، جان می‌بازد.

اما پربارترین افسانه ازین میان، بیگمان افسانه قهرمان خورشیدی Izdubar یا Gilgamée است که موضوع حماسه پهناور بابلی است و داستان طوفان، جزئی از آن است. همه آشورشناسان از Rawlinson به بعد درین نکته اتفاق نظر دارند که این حماسه را باید به دوازده سرود که هر یک مربوط به یکی از دوازده صورت فلک البروج است، قسمت کرد. حماسه گیل‌گامه احتمالاً داستان چیرگی‌های خورشید بر صورتهای فلکی در دایرة البروج (écliptique) است که به زبان رمزی در حدیث نبردهای هرکول اورویی (Ourou) بیان شده است. خورشید که همواره حافظ و حامی گیل‌گامه در آزمونهای اوست، سرانجام گیل‌گامه را به فرزندی

1. Ch. Lenormant; *Um véda Chaldeen*.

۲. شاه Kish (در شرق بابل) که بنا به افسانه، عقابی او را به آسمان برد تا امتیازات مقام شاهی را به چنگ آورد. م.

۳. قهرمان جوانی از دودمان شاهی تروا که بنا به افسانه، زئوس پرنده محبوبش عقاب را مأمور ریودن او کرد و عقاب گانی‌مد را به چنگال گرفته در هوا به پرواز درآمد. م.

۴. از پسران خورشید که به هنگام رفتن نزد پدر، به ضرب صاعقه‌ای که زئوس بر او افکند، کشته شد. م.

می‌پذیرد و به خود می‌پیوندد و داوری و حکمیت در این باره را که چه کسانی از جمع میرندگان، شایستهٔ برخورداری از نعمت نامیرایی‌اند به او می‌سپارد. روایتی از این افسانه خاصه در Cilicie و لیدید (Lydie)، شکوفا شده است. در این روایت نیز هرکول آشوری به نام ساندان، سرانجام در هیمة آدم‌سوزی، می‌سوزد و روحش پاک و مطهر به صورت عقاب یا عنقا به سوی خورشید پر می‌کشد و به قول اووید (Ovide): *phœnica Assyrii vocant*^۱. باور جزمی در کیش ایرانی بی‌شاخ و برگ‌تر است، اما نخستین بار در باب اصل روح و روان و زندگی، آگاهمان می‌کند و از این لحاظ، جزء آموزه‌هایی است که در اسرار میترا، بارور و شکوفا شده‌اند. فروهرها یا فروشی‌ها نه فقط تحقیقاً و دقیقاً روان‌ها و جان‌ها محسوب می‌شوند، بلکه به معنای مورد نظر افلاطون، نمونه‌های نوعی لایزل یا سنخ‌های جاودانی چیزها به شمار می‌روند. هر مخلوق یا هر موجودی که خلق می‌شود، دارای فروشی خاص خود است و آنها همه در قلب روشنایی اورمزد جای دارند اما بعدها که آموزه‌پردازان خواستند جایگاه مشخص‌تری برای‌شان قائل شوند، اقامتگاهشان را جادهٔ شیری یا میلیون‌ها ستاره‌ای که سپاهیان آسمان‌اند، دانستند. فروشی‌ها که اصول و مبانی شناخت و حیات‌اند، گاه موقتاً اشکال و صور میرا می‌پذیرند، بیشتر به سائقهٔ سرسپردگی به رسالت رستگاری بخش اورمزد و نه به سبب تمایل به امور زمینی. اما در عین حال ارواحی جاوید (mânes) اند و کسوت زمینی‌شان، پس از آنکه در پی مرگ نیست شد، به اصل خود در ژرفای آسمان باز می‌گردند و به خیل پاکان که انجمنی آسمانی بنیان

۱. در باب عقاید آشوریان مربوط به نامیرایی روح و روان نک به:

Halévy: *Les croyances à l'immortalité de l'âme chez les Chaldéens*; et Jeremias: *Die Babylonisch-Assyrischen Vorstellungen vom Leben nach dem Tode*.

نهاده‌اند، می‌پیوندند. بنابراین فروشی‌ها که ذاتاً روحانی و فناپذیرند، زندگانی جاودانی دارند. این اعتقاد با آموزهٔ داوری در باب ارواح و سنجش شایستگی و ناشایستگی‌شان، سازگاری دارد، زیرا در اوستا غالباً سخن از مکافات و نیز پاداش خیر می‌رود: «اورمزد می‌گوید آن کس که اندیشه‌اش و گفتارش و کارش پاک است، با فرّ و شکوهی درخشان، به جایگاهش در بهشت می‌رود و مقامش ای زرتست، برتر از ستارگان و ماه و خورشید است و من که اورمزد، داور دادگر را پاداش نیک می‌دهم»^۱ و در جای دیگر: «انسان پارسا و پرهیزکار، خواهان آن است که روح و روانش به جایگاه روشنایی پرواز کنند و نه به قلمرو تاریکی»، و بُندِ هِش همهٔ این باورها را به کوتاهی چنین صورت‌بندی کرده است: «روح پاره نوری است که به هنگام ولادت از آسمان فرود می‌آید و پس از مرگ به آسمان باز می‌گردد».



اینک ببینیم میتراپرستان این اندیشه‌ها را چگونه و در قالب چه نمادهایی به کار بسته‌اند.

هیچ یک از مؤلفان دوران باستان این دو مفهوم anabase و catabase را که از جزمیات آئین میترای است (بعضی، واژه‌های cathode و anode یا hypobase و parembole را به کار برده‌اند) ولی چه کلاً و چه جزئاً توضیح نداده‌اند و ما از طریق مقابله و مقارنهٔ پاره‌هایی از نوشته‌های

Celse و فروریوس و ماکوب، می‌کوشیم تا معنایشان را دریابیم و روشن کنیم.^۱

نمادهای نجومی غار، نمایشگر طاق آسمان و گردش (Révolution) دوگانه در آسمان بودند: یکی گردش ستارگان معین که منزل نور و فرو و شکوه و اقامتگاه خدایان و نیکبختان ازلی بود و دیگری گردش سیارات که به جانها و ارواح در مسیر تکاملشان اختصاص داشت. فروریوس می‌نویسد: «Numénus^۲ و دوستش Cronius می‌گویند در دو انتهای آسمان، دو نقطه هست یکی در جنوبی‌ترین بخشش، واقع در مدار (tropique) زمستان و دیگری در شمالی‌ترین بخشش واقع در مدار تابستان؛ نقطه تابستانی بر مدار رأس‌السرطان واقع است و نقطه زمستانی بر مدار رأس‌الجدی و چون صورتِ سرطان برای ما نزدیکترین صورت (مدار) به زمین است، آن صورت یا مدار به حق به ماه منسوب شده است که نزدیکترین کره به زمین است و چون قطب جنوب برای ما مرئی نیست، صورت جدی را به ستارهٔ زحل (Saturne) منسوب کرده‌اند که از دورترین و شمالی‌ترین کرات است.

«الهیون ثابت کرده‌اند که سرطان و جدی، دو در (πύλαι) آسمان‌اند که افلاطون آنها را دو ورودی یا دو مدخل (στόμια) نامیده است. به اعتقاد آنان، سرطان دری است که ارواح و جانها از آن به زمین فرود می‌آیند و جدی دری است که ارواح و جانها از آن به آسمان می‌روند.

1. Origènes: In celsum, VI, 22 Porphyre: *De antro nympharum*, cap. X - XXII.

Macrobe: *In somnium Scipionis*, C. XI.

۲. فیلسوف یونانی قرن دوم پس از میلاد که سعی در سازش دادن بین آراء فیثاغورث و افلاطون داشت و معانی مشترک میان آموزه‌های آنان و فلسفه‌های آسیایی و یهودیت را تعلیم می‌داد. م.

سرطان در شمال واقع است و مناسب برای فرود آمدن است و جدی در جنوب واقع است و مناسب برای بالا رفتن، زیرا مناطق شمالی مختص به ارواح و جانمایی است که در پی زاد و ولد، فرود می آیند.

«ایضاً الهیون، خورشید و ماه را درهای ارواح و جانها نیز دانسته اند و معتقدند که خورشید، دری است که ارواح و جانها از آن گذشته به سوی بالا می روند و ماه دری است که ارواح و جانها از آن گذر کرده، فرود می آیند».

این درها، «درهای آدمیان» و «درهای خدایان» نیز نامیده شده اند، زیرا از یک در، ارواح و جانها فرود آمده در پیکر انسانها گوشتمند می شوند و از در دیگر، به اقامتگاه خدایان باز می گردند. این نام گذاری ها متعلق به کهن ترین ادوار اخترشناسی کلدانی است. «او، خود، جایگاه خدایان بعل (Bel) و آ (Ea) را مشخص کرد (بنا به لوحی از نینوا) و در ظلمت، درهای بزرگ را گشود. از یک در، اورو (Ourou) (ماه) بیرون می آید تا بر شب چیره شود و از در دیگر، در شرق، شمش (Samash) (خورشید)». آن درها را، درهای آ (Ea) و بعل (Bel) می نامیدند و مسیر خورشید بر مدار (écliptique) خورشیدی (یعنی گردش سالانه و ظاهری خورشید یا گردش واقعی سالانه زمین به دور خورشید) را جاده های آ و بعل می خواندند.

صور فلکی از سرطان تا جدی، به نظم و ترتیب زیر چنین پشت هم می آیند: اسد، منزل خورشید؛ سنبله (Vierge)، منزل عطارد (تیر)؛ میزبان، منزل زهره (Vénus)؛ عقرب، منزل مریخ (Mars)؛ قوس (Sagittaire)، منزل مشتری (Jupiter)؛ جدی (Capricorne)، منزل سرطان؛ دلو (Verseau)، منزل زحل (Saturne)؛ حوت، منزل مشتری (Jupiter)؛ حمل، منزل مریخ (Mars)؛ و ثور، منزل زهره؛ جوزا

(Gémeaux)، منزل تیر و سرانجام، سرطان، منزل ماه. میترا دقیقاً میان دو نقطه اعتدال جای دارد. ازینرو به گفته پلوتارک، میانجی، میانه گیر نامیده می‌شود. «دشنه حمل را به دست گرفته است که نشان و تصویر مریخ است و بر ورزای، نشانه زهره، سوار شده است»، زیرا خدای زاد و ولد است و نگاهدار زندگی در این خاکدان و در عین حال، حاکم بر گردش ارواح و جانها یعنی ورودشان به عرصه زندگی و خروجشان از آن.

ملاحظه می‌کنیم که در این نقشه آسمان‌نما (planisphere)، جهان نمای آسمانی، خورشید در برج حمل، درست هنگامی که حمل و میزان در دو نقطه اعتدال قرار دارند، در اوج رفعت و قدرت است. میتراپرستان بنا به شهادت یادمان‌ها که معلوم می‌دارند صور فلک البروج، بر طاق غار اسرار نقش می‌شده‌اند، همین نقشه آسمان‌نما را به کار می‌برده‌اند. در این نقوش، شش صورت فلک البروج در سمت راست تصویر شده‌اند و شش صورت در سمت چپ، اما همواره ردیف بروج با صورت حمل آغاز می‌شود. این نظام با قدیم‌ترین گاهنامه کلدانی، یا گاهنامه مربوط به آفرینش‌شناسی‌های کهن نمی‌خواند و ناظر به ارتقاء خورشید در برج ثور است. یعنی هنگام پیدایش جهان؛ به اعتقاد الهیون ایران و کلدی، در آن زمان، ثور و سرطان در نقطه‌های اعتدالین بوده‌اند و اسد و دلو، در نقاط دو انقلاب صیفی و شتوی.^۱

قران خورشید و صورت فلکی حمل، در سال ۲۲۶۶ پیش از میلاد مسیح، آغاز شده است. بنابراین گاهنامه و جهان‌نمای کلدی باید در آن تاریخ تغییر یافته باشد، اما از سوی دیگر، در دوران Celse و Macrobe و مقبولیت و رونق عظیم اسرار میترا، این جهان‌نما دیگر با نقشه واقعی

1. V. Jensen, *Kosm-der Babylon*, p. 89-93 et p.315.

آسمان مطابقت نداشت زیرا تقریباً صد و بیست سال پیش از میلاد، خورشید در برج حوت بود و بنابراین میتراپرستان (Mithriaste) جهان‌نمایی به کار می‌بردند که می‌دانستند نادرست است. اما سنتی بسیار کهن که به زمان ثبت و ضبط جزئیات کیش شان بازمی‌گشت، این جهان‌نما را معتبر می‌شناخت و لذا میتراپرستان آن جهان‌نما را به رغم نادرست بودنش، به سبب اهمیتی که ثور و حمل در الهیات شان یافته بود، همچنان به کار می‌بردند.

متنی از سلز معلوم می‌دارد که نماد میتراپرستان برای تصویر نزول و صعود ارواح و جان‌ها و مراحلی که باید بپیمایند، پس از آنکه از ماه برخاستند و از در سرطان گذشتند و «در راه‌های زاد و ولد افتادند» یعنی در فضای میان سیارات، چه بوده است. «این راه، به گفته سلز، نردبان یا پلکانی است که هفت در دارد و پس از هفتمین در، در هشتمی هم هست. نخستین در، از سرب است؛ دومین در از قلع؛ سومین در، روئین؛ چهارمین در، آهنین؛ پنجمین در، از فلزات گوناگون؛ ششمین در، سیمین؛ هفتمین در، زرین. میتراپرستان نخستین در را، در کرونوس (Kronos) (کیوان، زحل) می‌دانستند، زیرا سرب نشانه‌کندی این سیاره است. در دوم به باور آنان، در آفرودیت بوده است، به سبب درخشندگی و نرمی قلع؛ در سوم در زئوس، زیرا روی سخت است؛ در چهارم، در هرمس، زیرا هرمس در نظر مردم سخت‌کوش است و پرتوان و مقاوم چون آهن و با آهن کارهای سودمند می‌توان کرد؛ در پنجم، در مریخ (Mars) زیرا (مریخ) خلق و خویی ثابت و یکسان ندارد؛ در ششم، در ماه و در هفتمین که زرین است، در خورشید، زیرا این دو فلز، رنگ و روی ماه و خورشید را دارند». در اینجا ما بر سر رنگها و فلزاتی که به هر سیاره تعلق گرفته است و نیز تاثیرات سرّی‌ای که به زعم پیشینیان، این سیارات بر

شکل‌گیری فلزات در دل زمین داشتند، تأکید نمی‌ورزیم و گذرا خاطر نشان می‌کنیم که ترتیب شمارش این سیارات، با ترتیب شمارش روزهای هفته مطابقت دارد، اگر روز شنبه را که برای ما روز آخر هفته است، روز آغاز هفته بدانیم. این هفت در، هفت منزل روح و جان‌اند چه آنگاه که به سوی زمین فرود می‌آیند و چه زمانی که به اصل شان، اقامتگاه خدایان که در تصویر پرداخته سلز از هشتمین در به آن می‌توان رسید، باز می‌گردند. وانگهی می‌دانیم که در هر منزل، فرشته‌ای یا 'archôn' پاسداری می‌کند که به هر جان یا هر رازآموز برای ورود به عالم اسرار با یقین یافتن از درجه کمال و پاکی اش، اجازه گذر می‌دهد.

به آسانی می‌توان از راه مقابله توصیفاتی پراکنده در آثار مورخین با پلکان سلز، اصالت و اعتبار این بینش نمادین را تصدیق کرد. از هفت حصار اکباتان بنا به توصیف هرودوت که به رنگهای هفت فلز رنگ آمیزی شده بودند گرفته تا رؤیای ویراف در کتاب پارسی ویراف‌نامه^۲. ویراف خواب می‌بیند که در پای نردبانی اسرار آمیز ایستاده است و از هفت پله اش، یکی پس از دیگری، بالا می‌رود و در هر پله به آسمانی خاص پای می‌نهد تا آنکه به پله هشتم و آسمان هشتم می‌رسد و در آن مقام زرتشت را میان پسران اش و ارواح و جان‌های پاکان می‌بیند و طعم شادمانی و سعادت جاودانی را می‌چشد.

آن مقام، جایگاه ارواح و جانهای خواهان زندگی است. الهیون قدیم مصر و کلد و پس از آنان یونانیان، چنانکه دیدیم، بر آن بودند که آن منزل

۱. واژه یونانی به معنی قاضی، والی. م.

۲. نک به اردای ویراف‌نامه (روایت فارسی زردشتی)، به تصحیح داریوش کارگر، اوپسالا، ۲۰۰۹. از داریوش کارگر که این کتاب نفیس را به من مرحمت کرد سپاسگزارم. م.

در ماه است.^۱ ازینرو ثور نمادِ زاد و ولد با این ستاره پیوند یافته است و بسیاری از الهگان آسیایی چون Hathor^۲ و ایزیس در کرانه رود نیل، با هلالی بر پیشانی یا سوار بر گردونه‌ای بسته به دو ورز او نقش شده‌اند. اما این سقوط و هبوط آغازین چه دلیلی دارد؛ و چه کس موجب آن است؟ و به چه سبب در هر یک از سیارات، باید از مراحل و منازل گذشت؟ فروریوس همه به این پرسش‌ها در نوشته‌ای مبهم و گنگ و ناروشن^۳ پاسخ‌هایی می‌دهد که اگر نوشته‌ای بس دقیق از ماکروب در دست نبود، هرگز آن اسرار را به درستی در نمی‌یافتیم. فیلسوف نحوی در تألیفش *Commentaire du Songe de Scipion*، آراء مختلف حکمایی چون افلاطون و فیثاغورث و نوافلاطونیان و نیز آراء فلاسفه وابسته به ایزیس را درباره سرنوشت روح و روان می‌آورد و سرانجام به آموزه‌ای می‌رسد که موضوع سخن ماست. صریحاً از طریقت میتراپرستان نام نمی‌برد، اما امکان ندارد که اشتباه کنیم و منظورش را درنیابیم زیرا خود به کتاب *De antro Nympharum* نوشته فروریوس، ارجاع می‌دهد و خاصه بر این آموزه تأکید می‌ورزد تا آنجا که احساس می‌کنیم دوستش دارد و پسند و دل بستگی اش را پنهان نمی‌دارد.^۴

می‌گوید «ماه جایی است که در آن زندگانی و مرگ هم پهلویند. از آنجا، جان‌ها و ارواح به سوی زمین سرازیر می‌شوند و می‌میرند و سپس به جاهای بالاتر برمی‌شوند و زندگی از سر می‌گیرند. منشاء چیزهای فانی و

۱. *Proclus*، شرح جمهوری افلاطون، فصل ۲۱.

۲. الهه آسمان در مصر که یونانیان او را آفرودیت می‌دانستند. م.

۳. *De ant, Nymph*, cap. xvi.

۴. *Quorum sectae amicior est ratio*.

سپنجی، ماه است. از آن جا، جانها به قلمرو زمانها و روزها، فرو می افتند». جانها و ارواح در ماه، جاودانه خوشبخت اند، مصون از هرگونه عوارض جسمانی و در تسخیر و تملک آسمان؛ منتهی می خواهند از آن فرازگاه همواره نورانی به زمین فرود آیند، زیرا خواهان کالبد و پیکرند و در پنهان آرزومند شور و شهوت، بنابر این جذبۀ زیستن در زمین، آنان را به فرود آمدن می کشاند. از فراموش کردن چیزهای جاودانی سرخوش می شوند و آزمندانه طالب شهوات اند.^۱ اما جان یا روح یکباره و ناگهان جامه گلین فناپذیر نمی پوشد و گوشتمند نمی شود، بلکه پله به پله سقوط می کند. از در سرطان به افلاک زیرین فرود می آید و در هر یک، لختی می ماند و به مرور که از هر مرتبه به مرتبه زیرین فرو می آید، پاکی و خلوص نخستینش رفته رفته از دست می رود و کمالش درجه به درجه کاهش می یابد و از مواد کوبی که اختران می پراکنند، پروا آکنده می گردد و در هر فلک، اثری هر بار ناخالص تر از گذشته، بر او بار می شود و جامه ای بیش از پیش حسی، به تن می کند و از هر جهانی که می گذرد، لختی در آن می میرد تا آنکه از سقوطی به سقوطی دیگر، سرانجام به جهانی می رسد که جهان زندگی نام دارد. همزمان در هر سیاره، قوایی کسب می کند که برای هستی نوینش ضروری و لازم است. در سیاره کیوان (Saturne)، قوه استدلال و علم حساب؛ در سیاره مشتری (Jupiter)، نیروی کارآمد؛ در سیاره مریخ (Mars)، شور و التهاب شهوت؛ در خورشید، نیروی تخیل و احساس؛ در زهره، آرزومندی؛ در عطارد قدرت تأویل (herméneutique) و سرانجام در زمین، قوه رشد و نمو؛ زیرا بازپسین صفات خدایان، نخستین صفت ما میرندگان است.^۲

1. Porph.: Coeundi voluptas mellis dulcedo significat.

۲. ملاحظه می کنیم که نظم سیارات همان ترتیب ذکر شده در تألیف سلز نیست.

روح یا جان برای بازیابی سعادت که از دست داده است، باید راهی خلاف راه فرود بپیماید، یعنی از پله‌هایی که پایین آمده است، بالا رود و در هر فلک، زمانی توقف کند و از جرم و ماده‌ای که در هر یک از آنها گرفته و به خود بسته است، سترده شود و این چنین رفته رفته، همه عناصری را که برای جسم‌پذیری پذیرفته بود، به دور افکند تا سرانجام همان جان پاک و مصفایی گردد که نخست بوده است، سراسر روحانی و همانند خدایان.

این نمادهای نجومی و این هفت بار جرم‌پذیری و جرم‌زدایی مطابق با آن نمادها، مستقیماً ما را به کهن‌ترین مناسک و مراسم کلدی رهنمون می‌شود.

در کلدی، تحت تأثیر دین که بر همه تجلیات و مظاهر زندگی حاکم است، اعداد سه و دوازده و خاصه عدد هفت، مقام شامخی دارند. هفت، رقم مقدسی است. معبد که انسان آن را شبیه نظام کیهانی، برآورده است، برجی هفت طبقه است که هر طبقه‌اش، به ترتیب، کوچکتر از طبقه پیشین است و طبقات با پله‌های خارجی متصل به صفا‌های پهناوری که مراسم باشکوه مذهبی در آن جاها به سهولت برگزار می‌شود، به هم مربوطند. برج - معبد غول‌پیکر بر فراز شهر برافراشته شده است و عظمتش چنان است که همه چیز در برابرش، پست می‌نماید و ارتفاعش به بلندی اهرام مصر است. طول بعضی از این برج‌ها، به ۱۸۰ متر می‌رسید. بدنه برج به رنگ‌هایی تند، در هفت نوار، رنگ‌آمیزی شده بود و بر اندود آجرهای برج خسروآباد، هنوز نشانه‌های میناکاری به رنگ‌های سفید و سیاه و ارغوانی و آبی که بدنه را می‌پوشاند، باقی است و درویرانه‌های برهم انباشته، هنوز بازمانده‌هایی از شنگرف و نقره و طلا می‌درخشد. این چنین، هفت طبقه

برج به رنگهای مختلف به نام هفت سیاره، ساخته شده بودند. در کتیبهٔ بخت النصر (Nabuchodonozor) بر برج Borsippa^۱ که به فرمانش بازسازی شد، نام برج، «معبد هفت روشنایی» است و هر شاخهٔ نور، در بدنهٔ ستبر بنا، طبقه و جایگاه و پرستشگاه خاصی داشت و بر فراز همهٔ آنها، پرستشگاه خدا، آنو (Anou)، نبو (Nébo)، سین (Sin)، یا مردوک، واقع بود و گاه تندیس خدا که با فلز گرانبهایی ساخته می‌شد، در معبدش برپا بود و روحش در معبد حضور داشت. معمولاً در معبد، تختی می‌نهادند تا خدا بر آن جلوس کرده بیاساید و مصطبه‌ای که دینمردان، نذورات خود را بر آن می‌نهادند. بخت النصر می‌گوید: «من چوب بست تختخواب نبو را طلاپوش کرده‌ام و چارچوب در حجرهٔ ندهای غیبی خداوند را با ورقه‌های سیم پوشانده‌ام و زیانه‌ها و آستانه و درگاه استراحتگاه خدا را عاج‌نشان کرده‌ام و زیانه‌های اطاق زنان را که از چوب سدر است، نقره پوش کرده‌ام و غیره».^۲ چه کسی پلکان می‌تراپی سلز را در این جزئیات و در این مجموعه که صورتی بس بزرگ‌تر از آن است، تشخیص نخواهد داد؟ چه کسی زیگورات بابل را مثل اعلا و الگوی آن پلکان نخواهد یافت؟

مراسم مذهبی نیز ضرباهنگی هفت‌گانه داشتند. در اشعاری، ایشتار، بیوهٔ «پسر زندگی»، از آسمان برای نجاتش به «سرزمین ایستای مردگان» فرود می‌آید. لونرمان (Ch. Lenormant) خاطر نشان ساخته

۱. شهری در بابل قدیم، امروزه Birs Nimroud. این برج بلند، مدتها برج معروف بابل پنداشته می‌شد. م.

2. Maspéro: Tom. I, *la Chaldée*. Perrot et Chipiez: *Histoire de l'art*, Tom. II.

Babelon: *Manuel d'archéol. orientale*. p.84.

است که این اشعار با مراحل مختلف مراسم نمادین مطابقت داشته است و «بسان نوعی نمایش دینی در معابد، بازی می شده است^۱». این سرزمین آرالو (Aralou) نام که الهه تندخو در غلبات شور به سویش می شتابد، بر حسب الگوی افلاک آسمانی، به هفت دایره یا حلقه تقسیم شده است. الهه از هفت حصار می گذرد و در هر یک از آنها، خد متکار Allat، الهه ظلمات، جامه هایش را یک به یک می کند از نیم تاج گرفته تا حجاب اندام مادینگی اش و ایشتار در پیشگاه الهه تیرگی و تاری، برهنه ظاهر می شود، اما در بازگشت، پس از دریافت آب چشمه ای که در آستانه دوزخ، مهر و موم شده است، برای نجات کسی که بر مرگش می گردید، به همان ترتیب جامه هایش را یکی از پس دیگری باز می ستاند.

اگر از کتابخانه آشور بانیپال، الواحی در وصف آیین عبادی مناسک بابل به دست آمده بود، به احتمال قوی ملاحظه می کردیم که چارچوب غالب آنها، یکی است. همه گفتارها از ضوابط دستوری یکسانی تبعیت می کنند و همه در زیگورات بازی می شده اند. بازمانده های صد و شصت و دومین لوح کشف شده در نینوا، ظاهراً برگی از مجموعه و جُنگی است که بر فقدش تأسف می خوریم. در این لوح، شرح جشنی همانند «Plinthérie^۲ها در آتن متضمّن شست و شوی پالاس (Pallas)^۳ آرگوسی^۴» یا غسل کردن یک تن از الهگان - طبیعت آمده است. الهه از

1. Ch. Lenormant, *Le déluge et l'épopée babylonienne*.

۲. تطهیر. م.

۳. پالاس معمولاً یکی از القاب و عناوین آتناست و نیز نام دختر یک تن از ارباب انواع به نام Triton (فرشته دریاچه Tritonis) که آتنا در کودکی با وی پرورش یافت و تصادفاً کشتش. م. به نقل از پیرگریمال، فرهنگ اساطیر یونان و روم، ترجمه احمد بهمنش.

۴. argien منسوب به Argos، از شهرهای یونان. م.

پله‌های طولانی زیگورات بالا می‌رود و در آستانه هر یک از هفت در، الهه و دینمردی دروازه‌بان معبد با هم گفتگو می‌کنند:

«به درون آی، ای بانوی Tiggalâ تا معبد خدایی که جاودانه همان می‌ماند که هست، از حضورت شادمان شود».

دینمرد پاره‌ای از جامه‌های الهه را می‌کند و الهه نیمه برهنه، پله‌پله بالا می‌رود تا سرانجام برهنه به پرستشگاه برین که نمودار امپراطوری است، پای می‌نهد. در آنجا الهگان دیگری به وی می‌پیوندند، و با غسل دادنش و اورادخوانی برای دفع شرّ، تطهیرش می‌کنند و چون خدمتشان پایان یافت، الهه از پله‌ها به زیر می‌آید و در هر طبقه، بخشی از جامه‌اش را باز می‌ستانند.^۱

وصف صحنه بسیار مغشوش است و متن افتادگی‌های بسیار دارد تا آنجا که تعیین و تشخیص ماهیت مراسم که ما فقط روند و روال کلی‌اش را درمی‌یابیم، ممکن نیست. اما با بازگونه کردن نظم مراسم و تطبیق دادن گردش دوگانه الهه با گردش دوگانه روح و جان، توصیف دقیق فراز و فرود یا آمد و شد (anabase و catabase) در اسرار میترا به دست می‌آید و معلوم می‌شود که همه ساز و کار ظاهری تشریفات که حاوی جزئیات آئین‌اند، به تمام و کمال حفظ شده است.

ما گذرا به رونق و مقبولیت این نمادها و اثری که در تأملات نظری فلاسفه یونانی و لاتینی به جا گذاشته است، اشاره می‌کنیم. بسی پیش از سیسرون و فرفوروس که آموزه‌اش بخصوص، آکنده از تصورات ذهنی کیش میتراپی است، افلاطون از طریق حکمت فیثاغورس و فیثاغوریان که روی سخن افلاطون در تیمائوس (Timée) و جمهوریت با آنهاست، از آن

1. Ch. Lenormant, *Commentaire de Bérose*. (پایان کتاب)

نمادها، تأثیر پذیرفته است. افلاطون که تخیلش بیش از آنکه هلنی باشد، شرقی است، خوش دارد که اساطیری از کیهان آفرینشی‌های عهد عتیق به عاریت گیرد و در قالب آنها، آموزه‌هایش در باب اصل و منشأ ارواح و جان‌ها را بپروراند. اسطورهٔ ار ارمنی (Er l'Arménien)^۱، از این لحاظ، به نظر ما، زباندار و گویا و پرمعنی است. دوک سرنوشت را که محور جهان است و ترازویی (برای محاسبه و سنجش اعمال) را که همانا هشت فلک سوار بر هم به رنگهای مختلف‌اند و در واقع سیارات‌اند و بر لبهٔ هر یک، فرشته زنی آواز می‌خواند و این نغمه‌های گوناگون با هماهنگی کامل، همسازی و موزونی جهان را تمثیل می‌کند، به یاد داریم.^۲ اینک خاطر نشان کنیم که این ار ارمنی، تخیل فلاسفه را سخت به کار انداخت. ار، قهرمانی خورشیدی، خویشاوند نزدیک Sandon لیدایی یا سندان اهل تارس (Tarse) بود که پامفیلیایی‌ها^۳ (Pamphylien)؛ سجده‌اش می‌کردند. کلمان اسکندرانی درباره‌اش نظرات جالبی دارد و می‌پندارد که او همان زرتشت است. به موجب افسانه، ار دوازده روز در هیمة آدم‌سوزی سوخت و سپس رستاخیز کرد. این دیرند «اشاره به صعود جان‌ها و گذرشان از دوازده علامت فلک البروج است».^۴ پروکلس (Proclus) در شرحش بر کتاب دهم جمهوریت، مباحث بشمارای را که

۱. قهرمان خورشیدی اما Er در علم فیزیک مدرن، نماد erbium است و اربیوم «عنصر فلزی از دستهٔ خاکهای (به غایت) کمیاب» در طبیعت است. دائرةالمعارف مصاحب. م.

۲. سلز اثبات می‌کند که میتراپرستان رابطهٔ میان هفت نوٓ موسیقی و هفت سیاره را می‌شناختند.

۳. Pamphylic، ایالتی واقع در جنوب آسیای صغیر، میان Lycic و Cilicie. م.

۴. کلمان اسکندرانی: *Stromal*, L. V., 14.

Τον δὲ Ζοροάστρην τοῦτον ὁ Πλατὼν δωδεκάτον ἐπὶ τῇ πυρᾷ χείμενον ἀναβῶναι λεγει.

این نوشته برانگیخته است، خاطر نشان می‌کند^۱ و یادآور می‌شود که در نظر Colotès ابیقوری مشرب، ار پامفیلیایی کسی جز زرتشت نبوده است و به زعم Kronios، پیرو و شاگرد زرتشت بوده است نه خود زرتشت و این سخنان نشانه آن است که به نظر آنان و بسیاری دیگر، اسطوره افلاطونی از منابع ایرانی، سرچشمه گرفته است. شاید نقشی که افلاطون به سیارات در شکل‌گیری و صورت بندی ارواح و جان‌های آدمیان نسبت می‌دهد، بر اساس یا از منظر این مشابهت، چشمگیرتر باشد. ارواح و جان‌های آدمیان که از جان کوبی شرف صدور یافته‌اند از اجسام آسمانی که با خدایان یکی شده‌اند (به گفته سیسرون *divinis animata mentibus*) عناصر محسوسی کسب می‌کنند که سنگین‌شان کرده به فرود آمدن در زمین، می‌کشاند. بدینگونه آنان از طریق ذرات و اجسام آسمانی، شریکِ جان عالم و ذات الهی می‌شوند و اما خورشید که از همه این اختران آسمانی، درخشان‌تر است و سرچشمه حیات و گرماست، در نظر افلاطون، پسر خدای متعال، پسری است که (خدا) پدر، شبیه خود، به جهان آورده است (*ὄντὰγαθον ἐγέννησεν ἀνάλογον ἑαυτῷ*) و خدای محسوسی است که چیزهای مرئی را آفریده است و به آنها هستی و زندگی بخشیده است که این همه سخنانی تشویش‌انگیز است و حاصل پیوند خطرناک تصاویر خیال با اندیشه‌ها و صورتهای ذهنی. سراسر گنوز بعدها گول این سراب فریب را خواهد خورد.

★

★ ★

اینک به شناخته‌ترین و معهدا اسرارآمیزترین جلوهٔ آیین میترا، جلوه‌ای که مانوس‌تر از همه در یادمان‌های میترای است یعنی قربانی‌ورزاو پیردازیم.

تصریح معنای دقیق و بس گونه‌گون این تصویر به غایت دشوار است. راز آشنایان که ملزم به رازداری در باب آموزهٔ وحی شدهٔ اسرار بوده‌اند، به سوگندشان وفادار مانده‌اند. در نتیجه هیچ‌چیز متقنی از آن به خارج درز نکرده است و تردیدها و ضد و نقیض‌گویی‌های دوستان و نیز دشمنان طریقت، ثابت می‌کنند که این سرپوشی مطلقاً رعایت می‌شده است. بنابراین آنچه می‌ماند و در اختیار ماست، یادمان‌هاست. راز آشنایان آگاه از زبان رمزی آیین، معنای تصاویر را از دولت تعلیماتی که دینمردان می‌دادند، باز می‌شناختند. اما برای ما این زبان رمزی، زبانی تقریباً ناشناخته است که رمزگشایی‌اش مخاطره‌آمیز است و امکان اشتباه در آن بسیار است تا آنجا که مکاشفه و شهودی که مدعی است ثقه‌ترین درون‌بینی است نیز ممکن است به خطا رود و در غلط افتد.

در همهٔ ادیان عتیق چه آریایی و چه سامی، ورزاو نمایشگر خدا خورشید یا خدای خورشیدی است که طوفان برمی‌انگیزد و با خدنگ‌های زرینش، گاوآن مادینه یعنی مه و میخ را باردار می‌کند و بر زمین‌های خشک، باران پر خیر و برکت فرو می‌بارد و به هنگام توفندگی و شدت طوفان، می‌غرزد. ورزاو خدای زاد و ولد و بارآوری است و نشانهٔ نقطهٔ اعتدال ربیعی که علامت بیداری زندگی در طبیعت است. ایندرا در ودا، ورزاو الهی است، همچنان که مردوک یا آنوی (Anou) در بابل و هوروس در مصر و ازیریس که در پیکر گاو آپیس حلول می‌کند. در یونان، زئوس به صورت ورزاو درآمده، اروپ (Europe) را می‌ریابد و Pasiphaë را می‌فریبد. باکوس در اسرار، ظاهر ورزاو را دارد یا شاخ‌هایی بر

پیشانی‌اش روییده‌اند و ازینرو به *βουγένης* نامبردار است. زنان شهر اله^۱ (Elée) در جشن‌های بهاری، سرودی زبانزد در ستایش باکوس می‌خواندند، بدینقرار: «بشتاب ای ورزای الهی، ورزای نیکوکارا!». میترا نیز چون همه این خدایان، ورزای هم هست، «نرینه گله» آن چنان که در سرودی ایرانی نام گرفته است و «آفریننده چیزها و خدای زاد و رود» به گفته فرفورئوس.

در همان سرزمین‌ها و اسطوره‌ها، ماه، ورزای نیز هست، ورزای که شاخ‌هایش به شکل ستاره شب (هلال ماه) است. می‌دانیم که الهیون شرق، ماه را گنجینه تخم‌هایی که منشاء نشر و گسترش زندگانی‌اند، می‌دانستند. به گفته پلوتارک «ماه خاصیت برانگیختن تولید مثل و پدیدآوردن آبناکی دارد و برای زاد و ولد جانوران و رویش گیاهان، سودمند است و چون از خورشید بارگرفت و مادر شد، به نوبه خود، هوا را باردار می‌کند و تخم‌های بارآوری در آن می‌پراکند»^۲. فرفورئوس نیز چنین می‌گوید: «ماه سرپرست یا موکل زاد و ولد است و در برج ثور (ورزای) به اوج شور و غلیان می‌رسد»^۳. همه آن زن ایزدان باروری: ایزیس، هاتهور، استارته (Astarté)های فنیقی، ونوس‌ها و دیان (Diane)های آسیایی، به صورت گاو مادینه، تمثیل شده‌اند.

اما ورزای در نقش‌های میترای با حفظ خصلت دوگانه خورشیدی و زیایابی‌اش، نه به سیمای شخصی الهی، بلکه به مثابه نمادی شاخص نمودار می‌شود و میتراست که نقشی فعال و فائق دارد، زیرا اوست که بر گردش جهان ستارگان حاکم است و حرکات آن جهان را قدرتمندانه

۱. شهری در ایتالیای قدیم (Lucanie). م.

2. Plutarque. *De Iside*, cap. XLI et XLIII.

3. Porphyre. *De antro Nymph.*, ch. XVIII.

راهبری می‌کند و کلودین^۱ (Claudien)، در وصف اوست که می‌گوید:

Vaga volventem sidera Mithram^۲

میترا خدای جوان و پیروزمندی است که پیشتاز است؛ به گفته اوستا، آسمان، جامه اوست و در چین‌های ردایش که با وزش باد، پف کرده است، صور فلکی در گردش، نمایان‌اند. همه چیز در این نقش، حاکی از نوشدگی و رستاخیز و زایش زندگی از مرگ است و اگر یکی از مشعل‌داران (dadophore) مشعل خاموشش را خم کرده است، دیگری مشعل افروخته و شعله‌ورش را به سوی آسمان بالا برده است. کاج بن، نزدیک خدا، با برگهای جاودانگی‌اش قد برافراشته است. کاج بن در افسانه‌های کهن، درخت زندگی است. حیوانی که قربانی شده است، خورشید یک سال نجومی است. میان پنجه‌هایش، عقربی می‌خزد و به اندام‌های تناسلی‌اش نیش می‌زند و این نشان اعتدال خریفی است که چشمه باروری سال را می‌خشکاند و به نیروی زایشش پایان می‌دهد. اما بر فراز خورشید رو به مرگ، خورشید جوانی سوار بر گردونه‌ای چهار اسبه، به تاخت، گردشش را آغاز می‌کند. در نقوشی دیگر، شیر که نماد تابستان سوزان است، گلوی ورزاو را می‌درد، یعنی تابستان، بهار را به کام در می‌کشد. کلاغی که بر شانه یا سر قربان‌کننده نشسته است، نویدبخش سپیده‌دم نوین است یا در افسانه طوفان به روایت کلدانی، مبشر زندگانی نوی است که بر زمینی نوآباد، پدید خواهد آمد. بر فراز میترای گاوکش، ردیفی از علامات منطقه البروج، نقش بسته است و این چنین بر معنای نجومی نقوش، در بسیاری از یادمان‌ها، تأکید رفته است.

اما این ورزاو، در عین حال، ورزاوی ایرانی هم هست و گاو آغازینی

۱. شاعر لاتین‌گوی متولد در اسکندریه (در حدود ۳۷۰- در حدود ۴۰۴). م.

2. De Consul. Silitich., Lip. v 63.

است که «یکتا آفریده اورمزد است» (créé unique par Ormuzd) یا آنچنان که از واژه زند استنباط می‌شود، نخستین موجود زنده، نخستین صورت یا شکل سامان‌یافته و جاندار است و به مجرد آنکه آفریده شد، اصل شرّ او را گرفتار نیاز و درد و رنج و بیماری کرد و گاو بر اثر ضربه‌های مکرر شرّ، سست و نزار شد و درگذشت و از هر یک از اندام‌هایش، انواع دانه‌ها و گیاهان سودمند، روئیدند و از آب پشتش، جانوران سودمند برای انسان زاده شدند و آنچه از او باقی مانده بود به فلک ماه برده شد و روشنایی آن ستاره، پالوده و تطهیرش کرد.

جان و روان گاو نیز نجات یافت و نزد آفریدگار رفت و به بانگی که چون بانگ ده‌هزار انسان، رسا بود و بازتاب ناله و زاری همه آفریدگان دچار بینوایی و مرگ، بر او خروشید که: «فرمانروایی مخلوقات را به که سپرده‌ای که شرّ در زمین بیداد می‌کند و گیاهان از بی‌آبی خشکیده‌اند؟ انسان کجاست که گفته بودی می‌آفرینمش تا از دستگیری دم زند؟». اورمزد، روان را به آسمان کرات و ستارگان ثابت، برد و برای دل‌داری، فروهر زرتشت را به وی نشان داد و گفت: «من زرتشت را به جهان گسیل خواهم داشت تا به جهان بیاموزد چگونه از شرّ، مصون ماند». سرانجام در پایان دور زمان از نطفه زرتشت که چون آب پشت و رزوا به ماه برده شده است، Çaoshyo^۱، نجات‌بخش زاده خواهد شد که اهریمن را در هم خواهد شکست و به فیض و برکت قربانی دوم گاو، به انسان نامیرایی و جاودانگی لایزال خواهد بخشید.

ورزوا در آیین میترا به یقین همان ورزوا اوستاست؛ از دمش خوشه‌های گندم می‌روید، و از زخم سرگشوده‌اش، چشمه می‌جوشد؛

۱. سوشیانت یا سوشیانس. م.

می‌میرد اما آب پشتش در شکاف زمین فرومی‌رود و زندگانی نو از آن سر برمی‌آورد. در کنار پاهایش، مار که همان اهریمن است و کشنده موجود آغازین، می‌خزد؛ این مار که همان اهی^۱ (Ahi) عتیق، پراکنده نیاز و بیماری است و موجب مرگ نخستین نوزاد اورمزد، خیز برمی‌دارد تا خونی را که از دشنه قربان‌کننده، می‌چکد، بنوشد، یعنی جان و روانی را که از پیکر جدا می‌شود، به چنگ آورد.^۲ اما سگ، حیوان مقدس علی‌الاطلاق که در چشم اورمزد، تقریباً برابر با انسان است و زندگیش هم ارز زندگی انسان، مار را می‌راند. «کشنده سگ، جان و روان خود را می‌کشد».^۳ نقش میترای این کشمکش میان سگ و مار را بر سر صید جان و روان تصویر، می‌کند. پارسیان، امروزه روز، هنوز سگی را بر بالین محتضر، نزدیک دهانش می‌آورند تا نگذارد روان و جانی که کالبد را رها می‌کند، به چنگ نیروی شرّ افتد، زیرا «دیوان (devas) به یک نگاه سگ، پا به فرار می‌نهند».

بنابراین ورز او یا گاو در افسانه ایرانی، به معنای مجازی، مخلوق و موجود اسیر در دام و بند ماده یا دستخوش درد و رنج جسمانی و اخلاقی است و یا به گفته ارسطو، مقهور اصل آب آمیزی و زمینی در تضاد با اصل آتشین و آسمانی که نمادش شیر است و در یک کلام، همان موجود انسان با همه ناتوانی‌ها و ناپاکی‌ها و آلودگی‌هایش و به جرأت می‌گوییم انسان حیوان‌نماست. این انسان جسمانی گناهکار را که بار غرائز بر او سنگینی می‌کند، باید رهانید و خلاصی داد و این همان تعلیم هراقلیطوس در باب

۱. نک به لغت‌نامه دهخدا، ذیل اهی. م.

۲. مارگاہ به جای جهیدن به سوی خونی که از گلوی بریده ورز او می‌چکد، پوزه‌اش را در جام فرو می‌برد و در حقیقت یک اندیشه به دو صورت متفاوت بیان شده است.

۳. وندیداد، فرگرد XIII.

است. اما در این باره، همان‌طور که در متن آمده است، در مورد این مسئله، در هر دو صورت، تفاوتی بین این دو صورت وجود ندارد. در هر دو صورت، همان‌طور که در متن آمده است، در هر دو صورت، تفاوتی بین این دو صورت وجود ندارد. در هر دو صورت، همان‌طور که در متن آمده است، در هر دو صورت، تفاوتی بین این دو صورت وجود ندارد.

در باب اول، همان‌طور که در متن آمده است، در هر دو صورت، تفاوتی بین این دو صورت وجود ندارد. در هر دو صورت، همان‌طور که در متن آمده است، در هر دو صورت، تفاوتی بین این دو صورت وجود ندارد. در هر دو صورت، همان‌طور که در متن آمده است، در هر دو صورت، تفاوتی بین این دو صورت وجود ندارد.

در باب دوم، همان‌طور که در متن آمده است، در هر دو صورت، تفاوتی بین این دو صورت وجود ندارد. در هر دو صورت، همان‌طور که در متن آمده است، در هر دو صورت، تفاوتی بین این دو صورت وجود ندارد. در هر دو صورت، همان‌طور که در متن آمده است، در هر دو صورت، تفاوتی بین این دو صورت وجود ندارد.

می‌میرد اما آب پشتش در شکاف زمین فرومی‌رود و زندگانی نو از آن سر برمی‌آورد. در کنار پاهایش، مار که همان اهریمن است و کشنده موجود آغازین، می‌خزد؛ این مار که همان اهی^۱ (Ahi) عتیق، پراکننده نیاز و بیماری است و موجب مرگ نخستین نوزاد اورمزد، خیز برمی‌دارد تا خونی را که از دشته قربان‌کننده، می‌چکد، بنوشد، یعنی جان و روانی را که از پیکر جدا می‌شود، به چنگ آورد.^۲ اما سگ، حیوان مقدس علی‌الاطلاق که در چشم اورمزد، تقریباً برابر با انسان است و زندگیش هم ارز زندگی انسان، مار را می‌راند. «کشنده سگ، جان و روان خود را می‌کشد».^۳ نقش میترای این کشمکش میان سگ و مار را بر سر صید جان و روان تصویر، می‌کند. پارسیان، امروزه روز، هنوز سگی را بر بالین محتضر، نزدیک دهانش می‌آورند تا نگذارد روان و جانی که کالبد را رها می‌کند، به چنگ نیروی شرّ افتد، زیرا «دیوان (devas) به یک نگاه سگ، پا به فرار می‌نهند».

بنابراین ورز او یا گاو در افسانه ایرانی، به معنای مجازی، مخلوق و موجود اسیر در دام و بند ماده یا دستخوش درد و رنج جسمانی و اخلاقی است و یا به گفته ارسطو، مقهور اصل آب آمیزی و زمینی در تضاد با اصل آتشین و آسمانی که نمادش شیر است و در یک کلام، همان موجود انسان با همه ناتوانی‌ها و ناپاکی‌ها و آلودگی‌هایش و به جرأت می‌گوییم انسان حیوان‌نماست. این انسان جسمانی گناهکار را که بار غرائز بر او سنگینی می‌کند، باید رهانید و خلاصی داد و این همان تعلیم هراقلیطوس در باب

۱. نک به لغت‌نامه دهخدا، ذیل اهی. م.

۲. مارگاہ به جای جهیدن به سوی خونی که از گُلوی بریده ورز او می‌چکد، پوزه‌اش را در جام فرو می‌برد و در حقیقت یک اندیشه به دو صورت متفاوت بیان شده است.

۳. وندیداد، فرگرد XIII.

جانهای آبناک و فروافتاده در چنبره زاد و ولد است آنجا که می‌گوید: «زندگی برای این جان‌ها، مردگی است و آنچه ما مرگ می‌نامیم، زندگی آنهاست»^۱. پس قربانی ورز او، موجب رستگاری است و میترا با کار نمونه‌وارش، پیروان را به این قربان‌کردن ارادی و مطلق، فرامی‌خواند.

اما این قربانی، به علاوه، قربانی برای نجات بخشی نیز بود. زیرا بر حسب این نماد با معانی عدیده که پیشینیان طالبش بودند، درجه‌بندی رازآموزی، مطابق با معلومات رازآموخته و قداستش امکان‌پذیر می‌شد. حیوانی که همه گناهان انسان بر او بار شده است قربانی می‌شد، گناهان گناهکار را کفارت و خدا را خرسند می‌کرد.

این بینش، در عین حال یکی از کهن‌ترین و نیز عمومی‌ترین اندیشه‌های بشریت است، مستلزم وجود خدایی انتقام‌جو و حسود است که حتماً باید با تقدیم گرانبهارترین ثمرات اول یا نوبرهای زمین به وی، خشمش را فرونشاند و مشمول عنایتش شد. این است ریشه قربانی‌های خونین بابل و صور و قرطاجنه و روسپیگری‌های آئینی و وفاداری‌ها و سرسپردگی‌های قهرمان‌مآب بسان شهادت طلبی‌های مؤمنانی که به فرمان کسانی چون Décius^۲ در روم به شهادت رسیدند. اندیشه پذیرفته‌تری که جایگزین این اندیشه سنگدلانه شد این بود که با ترفندی مذهبی، بار کفارت گناهان شخص یا جمع را بر دوش قربانی‌ای ارادی یا برگزیده، مثلاً حیوانی در گله، نهادند. این دیدگاهی است که در قربانی اسحق در اسرائیل، به ظهور می‌رسد. در این قربانی، دشنه ابراهیم، گلوی گوسفندی را که جایگزین اسحق شده است، می‌درد، به شرحی که در

1. Porphyre. *De antro Nymph.*, cap. x.

۲. امپراطور روم از ۲۴۹ تا ۲۵۱ که مسیحیان را به شدت شکنجه کرد. م.

سفر لویان آمده است.^۱ بدینگونه در معابد دوران عتیق، رسم تطهیر اشخاص یا جاهای ناپاک و آلوده (lustration) و آیین خون‌بارش برای شستن گناه (aspersiones sanglantes)، والاترین راههای کفارت گناه ارتکاب جنایات بوده است. خون گناه را می‌شست. در اسرار ساموتراس (Samothrace) لوث جنایت را این چنین می‌زدودند.

در اواخر امپراطوری روم، اعتقاد به رسم شستن گناه با خون، موجب اشتهار فراوان آیین گاوکشی شد. Prudence^۲ شاعر این رسم را با همه دهشت‌انگیزی وحشیانه‌اش، توصیف کرده است. این تعمیم با خون در گودالی که سقفی مرکب از چند تخته یا الوار داشت، صورت می‌گرفت. گناهکار برای استغفار از گناهان خویش، هنگامی که دینمرد در حضور جمع معتقدان قربانی می‌کرد، در آن گودال جا می‌گرفت. از گلوی بریده حیوان، بارانی از خون بر گناهکار که پیشانی و صورت و دهان و همه پیکرش را به سوی خون بارش چرخانده بود، فرو می‌بارید^۳ و آدمی جاودانه نو (in æ ternum renatus) یا به موجب بعضی متون، فقط به مدت بیست سال، نوآیین، از آن بیرون می‌آمد. در پایان این مهلت، گاوکشی دیگری برای امحاء معایب جدیدی که عارض روان گناهکار

۱. سفر لویان، فصل شانزدهم: «هارون، گوساله رفع گناهی خاص خود را تقریب نموده از برای خود و از برای خانه خود کفاره نماید. بعد دو بز را گرفته آنها را به در خیمه مجمع به حضور خداوند حاضر گرداند...». (نک به کتاب مقدس، ترجمه ولیم گلن، لندن ۱۸۵۶ م.) و کتاب اشعیا فصل XLIII. مقایسه کنید با این شعر Lucain درباره مرگ Caton در چندین قرن بعد:

Hic redimat sanguis populos, hac cæde luatur

Quidquid Romani meruerunt pendere mores.

۲. شاعر لاتینی گوی مسیحی متولد در اسپانیا، ۳۴۸ - در حدود ۴۱۰ م.

3. Prudence; *Peristeph*, X, v 1012 et sqq.

شده بود، صورت می‌گرفت. شهرها و ایالات و ولایات در تأمین مخارج این قربانی، شرکت می‌جستند و این اشتراک، مستلزم نوعی همبستگی در گناهی بود که مردمان مشترکاً مرتکب شده بودند. مزیت و فضیلت و منفعت این کار ممکن بود به اشخاصی معلوم اما غایب تعلق گیرد و کتیبه‌هایی در دست است حاکی از آنکه گاوکشی به نام امپراطوران حاکم انجام شده است.

بعضی، به گمان ما، به غلط مدعی شده‌اند که گاوکشی و گوسفندکشی مزیت منحصر به کیش سی‌بل (Cybèle) بوده است. اما تصویر قربانی میتراپی به گونه‌ای فاحش و روشن، ناقض این تفسیر تنگ‌نظرانه است. این تصویر قربانی ورزاو، تصویری بس کهن است، زیرا Stace^۱ میترا را در حالتی توصیف می‌کند که یادمان‌های قرن چهارم، جاودانه‌اش کرده‌اند،^۲ و تصویری است متعلق به دوران پیش از نخستین کتیبه گاوکشی شناخته‌ما که در سال ۱۳۳ پرداخته شده است. حال اگر بپذیریم که این تصویر میتراست که به خاطر بشریت (فقط) گاو قربانی می‌کند یا قربانی گاو را نذر بشریت می‌کند، پس چگونه می‌توان و چگونه باید جایگزینی بره را با گاو که در دیگر یادمان‌ها می‌توان دید، توجیه کرد؟ ورزاو و بره دو حیوانی هستند که میترا قربانی می‌کندشان و بنابراین فرض آنکه این مشابهت (حیوان قربانی) حاصل تصادف و اتفاق و یا قلب سازی ارادی بوده است، شوخی محض است. کتیبه‌های عدیده مربوط به گاوکشی که در معبد سی‌بل در واتیکان یافته شده است، قاطعانه گواهی می‌دهند که این آیین قدسی با آیین‌های فریجیان، ارتباطی تنگاتنگ دارد، اما در عین حال، به همان اندازه یقین است که به کیش میترا نیز تعلق داشته

۱. شاعر لاتینی‌گوی متولد در ناپل (در حدود ۴۰ - ۹۶). م.

2. Stace, *Thèbaïde*, v, 719.

است.^۱ البته در میان کتیبه‌های عدیده دیگر، نمی‌توان کتیبه‌هایی را که همزمان حاوی نام میترا و الهه عظمی است و چنان کتیبه‌هایی فراوانند در تأیید بر نهاده ما اقامه کرد، اما کتیبه‌های دیگری هم هست که در آنها تنها نام میترا آمده است و نام خدایان فریجیه ذکر نشده است.^۲ در دو کتیبه مربوط به دینمرد اعظم Agorius Præ textatus و همسرش، همه مقامات روحانی آنان و اسراری که آموخته‌اند، به شرح تمام جزء به جزء آمده است و هر دو اظهار می‌دارند که از خیر و برکت قربانی گاو، بهره‌مند شده‌اند. معهداً هیچ یک از آنان نمی‌گویند که به کیش فریجیه وابسته است. اگر سخن اوگوستن قدیس و نویسنده ناشناس کتاب *De mysteriis* را باور کنیم، کیش و آیین سی‌بل، ظاهراً در قرن چهارم، رونق و رواجی نداشته است. بنابراین چگونه می‌توان این تنزل را با اشتها و جنون گاوکشی در اوج مقبولیت اسرار میترا، وقف و سازش داد؟

در آخرین سالهای امپراطوری، بر اثر تألیف و تلفیق مذاهب شرک و

۱. یادمان موزه Olivieri که با شیشه مذاب قالبگیری پرداخت شده است، گواه بر این معنی است و سندی بیچون و چراست. اما اصالت این یادمان را تقریباً انکار کرده‌اند (نک به A. Lebègue. *Revue archéol*; 1889). ما آن تردیدها را مدنظر نداریم، ولی در صحت آنها، تردیدهایی بس جدی داریم. بیانات رازآورانه (mystiques) حاکی از اختصاص دادن چیزی از کسی به کسی دیگر در مذاهب، کسانی را که با ادبیات تعددی قرن چهارم آشنایی دارند، به شگفت نمی‌آورد. عروسک‌های بالدار که در دو سوی میترا پرواز می‌کنند، مستقیماً از هنر مصری اقتباس شده‌اند و نمایشگر جانها هستند. این اقتباس نیز هیچ شگفت‌آور نیست. واژه Lari (خدای حامی خانواده در روم قدیم) که بر میترا اطلاق شده و آقای لوبگ را به شگفت آورده است، جای دیگر نیز آمده است: در کتاب *(Orat in Aselep)* Ælius Aristide، اسکولاپ (Esculape) «لار مشترک نوع بشر» نامیده شده است.

(آریستید، فیلسوف یونانی در قرن دوم پس از میلاد، نویسنده کهن‌ترین ستایش‌نامه دیانت مسیحی است. اسقلیوس، رب‌النوع و قهرمان طب یونان است. م.)

آیین‌های شرقی، وام‌گیری مداوم یکی از دیگری، رواج داشت و در آنچه به میترا مربوط می‌شود، رسم گاوکشی در سرزمینی که خدای ایرانی با خدایان محلی آن سرزمین در صلح و صفا می‌زیست (فریجیه)، طبیعتاً به آسانی باب شد. حتی مهم‌تر از این باید به یاد داشت که در واقع، قربانی حیوانِ بلاکش انسان برای کفارت گناهان وی، به کهن‌ترین ادوار باستان باز می‌گردد و مزیتی منحصر به خدایان فریجی و خدای ایرانی نیست و دیدیم که نزد عبریانِ قدیم نیز «برای (شستن) آلودگی‌های بنی اسرائیل و (جبران) بی‌عدالتی‌ها و کفارت همه گناهشان»، مرسوم بوده است و به احتمال قوی همچنین در کلدیه که ورز او بره دو حیوان نمادین خورشید نو به شمار می‌رفته‌اند.

این فضیلتِ نجات‌بخشی گاوکشی در کیش میتراپی، علت دیگری هم دارد بدین معنی که می‌دانیم این قربانی، یادآور کشته‌شدن نخستین گاو، قربانی نیروی شرّ بوده است که مرگش، زاینده خیر و برکت برای بشریت است و قطعاً به قربانی‌ای که در بازپسین روزها به دست سوشیانس (Çaoshyo) نجات‌بخش، پیش از پیروزی قاطع خیر بر شر و رستاخیز انسان‌های نیک‌بخت، صورت می‌گیرد نیز مربوط می‌شده است. به موجب بندهش، Çaoshyo در پایان دور زمان، گاو سربسوک (Çarçaok) را می‌کشد و با مغز استخوان و هوم سفید، کالبدی برای همه انسان‌ها می‌سازد که همه به یمن و برکتش تا ابد نامیرا می‌شوند.^۱ اصل و منشاء این روایت که در کتب پارسی آمده است و تا امروزه روز محفوظ مانده است، اوستاست و به احتمال قوی، نقش یادمان‌های میتراپی، اشارتی مستقیم به آن دارد و قربانی گاو (taurobole) که بر اثرش، گناهکاران رهیده از بار

۱. بندهش، فصل LXXV. نک کنید به جیمز دارمستتر، اورمزد و اهریمن، بخش دوم، فصل پنجم و *Etudes iraniennes*، جلد دوم.

گناه، می‌توانند در دوران حیاتشان، دوباره زاده شوند، یادبود قربانی نهایی است که باید موجب نوزایی بشریت گردد.^۱

آیا مردم زمانه در تفسیر نماد، از این فراتر رفته‌اند؟ و در اوج رقابت با مسیحیت، قربانی ورزاو را با قربانی بره در آیین مسیح که غالباً در نقاشی‌های گورخانه‌های دخمه‌ای تصویر شده است، برابر گرفته‌اند؟ بعضی در دورانی متأخر چنین پنداشته‌اند^۲ ظاهراً به استناد نوشته‌ای از Firmicus Maternus که خون بره را با خون قداست شکن (sacrilège) ورزاو قربانی شده، قیاس می‌کند، اما این تشبیه، سرسری است و فیرمیکوس دچار توهم شده است، زیرا در آیین‌های چندخدایی، همواره جای پای دیو و اهریمن را می‌بیند که می‌کوشند اسرار ایمان حقیقی را دستکاری و قلب سازی کنند و گاه چنان سبک‌سرانه و مسخره‌آمیز که تنها او آنها را باز شناخته است ولی هیچ کس دیگر هرگز تشخیص نداده است. اما این قیاس در این مورد، قیاسی مع‌الفارق است. قربانی بره، قربانی‌ای مجازی است و حیوان قربانی شده، نمادین است ولی ریختن خون ورزاو قربانی، واقعی است دهشت‌انگیز. وانگهی برای آنکه قیاس از هر لحاظ صحیح باشد، می‌باید فرض کرد که میتراپرستان، تصویر ورزاوکشی را تمثال خود میترا می‌دانسته‌اند که به دست خویش، خود را به صورت حیوانی نمادین، قربانی می‌کند. اما هیچ‌جا نشانی از چنین تفسیری در دست نیست و متنی که آن را مجاز دارد، به دست نیامده است. نه نویسندگان مشرک، نه Tertullien^۳ و نه فیرمیکوس، چنین سنجشی

۱. به احتمال قوی میترا، شخصیت Çaoşhyo چنانکه شخصیت غالب فرشتگان اساطیر ایرانی را جذب کرده است.

2. Firmic. Mat. : *De error. Profan. relig.*, cap. xvii.

۳. مبلغ بلندپایه و برجسته مسیحیت، متولد در قرطاجنه در حدود ۱۵۵ و متوفی در

نکرده‌اند و چنین مشابهتی میان کیفیاتِ دو قربانی، ندیده‌اند. موجودی که میتراوی را به شکل و هیئت ورزاو قربان می‌کند، قربانی‌ای که سرآغاز دوران خلقت و نیز خاتمه‌بخش آن است، موجودی مادی و جسمانی است که سرچشمهٔ روحانی روان را کور می‌کند، مظهر مجسم شهواتی است که گوهر الهی جان را فاسد و تباه می‌کند؛ موضوع و هدف بازپسین قربانی، رهیدگی قطعی از زندان جسم است.

★

★ ★

آباء کلیسا و خاصه ژوستن (Justin)^۲ قدیس و ترتولین (Tertullien) بارها خاطرنشان کرده‌اند که اسرار میترا، حاوی آیین‌های مقدسی (sacrement) است که دست کم به همان نام‌های آیین‌های مقدس مسیحیان، نامبردارند. این آیین‌های مقدس عبارتند از تعمید و توبه و انابه و تبرک نان و جام (شراب) (oblation) که مشترک میان میترایان و مسیحیان‌اند و به اعتقاد ترتولین، همه نقشپرداز رستاخیزاند. البته این نظر که چنین مشابهت‌هایی، حاصل تقلیدی نتراشیده و قلب‌سازی‌ای بیش‌رمانه و گستاخانه باشد، به آسانی مانع و مشکل‌خطیری را از سر راه

→

حدود ۲۲۹ م.

۱. دلیل این امر، شرح بندهش بر روایت قربانی است. در آخرین دوران پیش از رستاخیز، انسان رفته رفته از خوردن گوشت حیوانات و سپس نباتات و سرانجام شیر چشم می‌پوشد و سرانجام پیکری تا ابد نامیرا می‌یابد و جاودان می‌شود.

۲. ژوستن شهید، تولد در حدود ۱۱۰-۱۰۰ که در حدود ۱۶۵ به شهادت رسید، نویسنده کتاب در ستایش مسیحیت. م.

بر می‌دارد. اما مؤلفان مسیحی دوران، چنین داوری‌های سرهم‌بندی شده و دست و پا شکسته‌ای نکرده‌اند. آنان به نیات دشمنان‌شان بدگمان نیستند و متهم‌شان نمی‌کنند، فقط می‌گویند که دیوان یعنی خدایان دروغین از سر بدنهادی و خباثت، به انسان‌ها چنین مشابهت‌هایی القاء کرده‌اند تا ذهن مؤمنان آشفته شود و حقایق الهی مخدوش گردد. آنان نیروی سرّ را به بدسگالی متهم می‌کنند، نه انسان‌ها را به جنایت و دغلی.^۱ بدبختانه ماهیت این مشابهت‌ها را به درستی نمی‌شناسیم و کافی وافی نبودن نوشته‌ها، راه بر فرضیه‌سازی‌ها می‌گشاید و چون نمی‌توانیم معنای عمیق آیین‌های قدسی کیش میتراپرستی را که اختصاصاً سرّی‌ترین و ممتازترین حصّه میترائیسم و یا هر مذهب دیگر است، بدانیم، به ناچار به جستجوی نشان و اثر کاربندی‌های مشابه در مناسک ایران و کلد و حتی در اسرار مشترک عبادی میان آخرین مشرکان، اکتفا می‌کنیم. اما خود هشیاریم که این چنین، فقط به صورت مسأله می‌پردازیم. زیرا در واقع پیش از آنکه از آیینی به آیین دیگر، کاربندی‌های جاری و ساری دگرگون شود، معنای پر سرّ و رازی که هر مذهب برای آن اعمال عبادی قائل است، تغییر می‌کند. قوالب و صور، کهن‌اند، اما می‌ای که در ابریقی کهن ریخته شده، تازه و نوست.

برگزاری آیین‌های قدسی در اسرار، همواره مستلزم کاربرد وسیله‌ای جادویی است. لغات و مناسک و اورادی هست که خاصیت‌شان، اثرگذاری مستقیم بر خدایان و اراده و مشیت آنان است. اینکه انسان به کاربرنده این واژگان و شعائر، معنا و دلیل کاربردشان را نداند، هیچ اهمیت ندارد. «نمادها، خود به خود، کاری را که مخصوص به آنهاست،

1. Tertullien: *De præ script*, cap. XI; *De coronâ*, cap. XV; Justin: *Dialog. contra Tryph.*, cap. LXVI. Voir aussi Firmicus Maternus: *De errore prof. relig.*

صورت می‌دهند و خدایان که این نمادها مربوط به آنان است، خود بی آنکه به ما نیاز داشته باشند، تصویر و نقش‌شان را در آن نمادها باز می‌شناسند». ازینرو باید صورت ادعیه عتیق را حفظ کرد و هرگز هیچ چیز از آن نکاست و یا بر آن نیفزود، «زیرا با سرشت و ماهیت چیزها، ارتباط و اتصال و با وحی و مکاشفه الهی، مطابقت دارند».^۱ کلدانیان و مصریان و ایرانیان، بهتر از همه، این همخوانی‌های اسرارآمیز را مدنظر داشته‌اند.

می‌دانیم که در سراسر دوران باستان، رسم تعمید و غسل و شست‌وشوی آیینی (lustration)، شناخته و معمول بوده است و نویسندگان کلاسیک چون ویرژیل و اووید، بارها این مراسم را توصیف کرده‌اند. Juvenal^۲ این مشتاقان تعمید (bapte) را که انبوه انبوه به رودخانه Tibre می‌ریزند، ریشخند می‌کند. در شرق نیز این شیفتگان شست‌وشو به اندازه غرب، زبانزد بوده‌اند و در همه جا، این مراسم، مدخل رازآموزی و تشریف به اسرار به شمار می‌آمده است. در اسرار الوزیس، نخستین روز، مخصوص این غسل و شست‌وشو بود که با نظارت و سرپرستی دینمردانی صورت می‌گرفت. آپوله (Apulée) در توصیف اسرار ایزیس، از شست‌وشوی آیینی رازآموز سخن می‌گوید. این شست‌وشو، چنانکه شست‌وشو در اسرار الوزیس، شست‌وشویی آیینی بود به قصد تطهیر آیینی و زدودن اثرات ناپاکی و پلشتی و پلیدی‌هایی که رازآموز را در دنیا آلوده کرده بود و بنابراین به نیت تجدید حیات وی و بخشوده شدن گناهانش.^۳ ظاهراً تعمید در آیین میترا، ناظر به هدفی جز

1. Orig. *Cont. Cels.*, 1. 24; De mysteriis, Pars II, 11 et Pars VI, cap. IV et V.

۲. شاعر هجوگوی لاتینی زبان (متولد در حدود ۶۵ - مرگ در حدود ۱۲۸) که معایب امپراطوری روم را سخت ریشخند می‌کند. م.

3. Tertul: *De præ script* 40.; Porphyre: *De abstinentia*, lib. II, 49, 50.

این نبوده است و به همین قصد و غرض، صورت می‌گرفته است. در اوستا آمده است که نوزاد را باید به دقت بشویند و هومه (hōma) زمینی را که نمادی از معجون بیماری است و طعم شربت مورث جاودانگی را پیشاپیش به وی می‌چشانند، در دهانش نهند. نوزاد اینچنین پاک و مطهر می‌شود و برای زندگی در سراسر عمر، نیرو می‌یابد. در آداب و تشریفات میتراپرستان، رسم تطهیر با آب و آتش و غسل مرسوم بود.^۱ غسل، نماد مرگ است و ضد زرداب که نماد زندگی است. غسل را زنبورِ غسل تولید می‌کند که در فرهنگ واژگان مذهب اسرار، تمثیل جان و روان است. در این مراسم، پیشانی رازآموز را تدهین می‌کردند و بر حسب قراین و اماراتی، بر رازآموخته نامی نو می‌نهادند که از آن پس، در مجالس رازآموختگان به آن نام شناخته می‌شد.

نظری که توبه و انابه و استغفار بر آن اساس استوار است، ذاتی ذهن و روح آدمی است. اعتراف ارادی (به گناه)، بار تقصیر را سبک می‌کند و از رنج پشیمانی می‌کاهد؛ اما هیچ چیز جز ندامت تمام عیار لکه گناه را نمی‌تواند سترد و این پشیمانی (توبه نصوح) وقتی ثمربخش می‌شود که گناهکار در پیشگاه خداوند بخشنده، ناشایستگی‌اش را عمیقاً احساس کند. در مذهب شرک، استثنائاً، اعتراف به گناه و اقرارنیوشی، صورت می‌گرفت. پلوتارک خاطر نشان می‌کند که در اسرار لاکونی (laconien)^۲ این رسم معمول بوده است و در ساموتراس (Samothrace)، دینمردی به نام Koës اقرار به گناه گناهکار را می‌شنید و سپس تطهیرش می‌کرد.^۳ اما این ادیان شرقی‌اند که نقص و شکستگی موقعیت انسان و فاصله و

1. Porphyre: *De antro*, cap. XVIII.

۲. لاکونی (Laconie) ایالتی قدیمی واقع در جنوب شرقی پلوپونز. م.

3. *Plutarque: Apophteg. Lacon.* Hesychius: Koës.

جدایی بینهایت میان خالق و مخلوق را به قوت هر چه تمامتر حس کردند. انسانی کلدانی در ندبه و لابه‌ای فصیح که گویی جزیی از مزامیر است، اینچنین از ندامتش سخن می‌گوید: «خداوندا، گناهان بسیار کرده‌ام و کارهای بد فراوان. خداوند که قلبش از خشم به درد آمده بود، مجازاتم کرد و دلش به درد آمده، ترکم گفت. می‌ترسم و هیچکس دست یاری به سویم دراز نمی‌کند، می‌گیرم و هیچ غمخواری نمی‌یابم، فریاد می‌زنم و هیچکس نمی‌شنود. غم و اندوه مرا از پای درآورده است. درمانده‌ام و دیگر نمی‌توانم سرم را بالاگیرم. به سوی خدای بخشنده‌ام روی می‌آورم و می‌خوانمش و می‌زارم. خداوندا بنده‌ات را از خود مران و اگر در دریای متلاطم افتاده است، دستش را بگیر. گناهانم را ببخش و بادی بفرست که کارهای بدم را ببرد و تقصیرات بسیارم را چون جامه‌ای پاره‌پاره کن.»^۱ قطعاً این سخنان از دل و ذهنی غمگین و پشیمان برخاسته است؛ اما جایی دیگر، مثلاً نزد ایرانیان، اقرار به گناه به صورت تشریفاتی مذهبی که جزء نیایش و عبادت است، صورت می‌گیرد و توبه‌کار بیش از آنکه روی سخنش با خدای متعال باشد، از قدرت‌های آسمانی و جان‌ها و روان‌های پارسایان استدعا می‌کند که شفیعش باشند. در سرود ستایش خورشید می‌خوانیم: «من از همه گناهانم توبه می‌کنم، از آنها روی بر می‌تابم، از همه اندیشه‌های بد و گفتارهای بد و کارهای بد و از هر چیز بدی که اندیشیده‌ام و گفته‌ام و کرده‌ام، تبری می‌جویم. باشد که همانند این روشنایی بلند جایگاه شوم!»^۲ پتت (Patêt) پارسیان حقیقتاً دستینه‌های توبه و اتابه و استغفارند، حاوی بررسی دقیق و روشمند وجدان و کارهایی که به حکم ایمان صورت باید داد و ادعیه آیینی؛ اما هرگز و هیچ‌جا از

۱. Rawlinson: C. I. W. A. Tablitté IV (ترجمه لونورمان)

۲. پتت = پشیمانی از گناه، اعتراف به گناه، توبه، استغفار. بهرام فره‌وشی، فرهنگ پهلوی. م.

آمرزش گناهکار که با نزول لطف و فضل و عنایت الهی در قلبش، همزمان می‌شود، سخن نمی‌رود. نظر به آنکه اسناد دقیقی در دست نیست، می‌توان جرأت ورزیده گفت که اعتراف به گناه در آیین میترا از همان روحیه دل‌شکستگی و ندامت از گنهکاری نشأت گرفته است و بعضی آداب و رسوم آن را حفظ کرده به کار می‌بسته‌اند.

اطلاعات مان در باب رسم تناول القربان (communion) در آیین میترا نیز ناقص است. بنا به نوشته ژوستن قدیس می‌دانیم که این رسم عبارت از وقف نان و آب به خدا بوده است و همزمان، دینمرد (پدر مقدس) سخنانی چند در آن باب به زبان می‌آورده است.^۱ بدین علت در یادمان‌های میترا، همواره جامی در کنار حیوان قربان شده، هست. به اعتقاد ما این نقش، همانگونه که ترتولین می‌گوید چیزی جز «تصویر» تناول القربان مسیحی نیست. می‌دانیم که قدیس پولس و نویسنده چهارمین انجیل با چه واژگانی، برخوردار از دقت و قدرتی واقع‌گرایانه، عشاء ربانی (Eucharistie افخارستیا، تناول عشاء متبرک) را وصف کرده‌اند. سرّ قربان‌المقدس، آیین قدسی مسیحیت علی‌الاطلاق و ایمان جزمی در قلب عیسویت است و در اسرار گوناگون، نمونه‌هایی که با آن شباهت‌های دوری دارند وجود دارد، بی‌آنکه هیچیک عین آن باشد. طعام‌های مذهبی فرقه یهود اسنیاں یعنی مقدّسین (Essénien) و همکاسه شدن بر سر یک سفره (agapé)^۲ در اسرار الوزیس، شربت Cycéon که بارها آن‌ها را با عشاء ربانی قیاس کرده‌اند، معانی دینی کاملاً متفاوتی

1. Justin: Apolog., I, cap LXVI. "Ὅτι γὰρ ἄρτο καὶ ποτὴριον ὕδατος τίθεται ἐν ταῖς τοῦ νομομένου τελεταῖς, μετ' ἐπιλόγων τινῶν.

۲. «سفره اتحاد». خان ملک ساسانی در یادبودهای سفارت استانبول. م.

دارند.^۱ به گمان ما نوشته‌ای از پلوتارک این معنا را کاملاً روشن می‌کند: «آنچه در این جشن‌ها، اساس و منشاء خیر و برکت است، مقدار شراب و فراوانی گوشت نیست، بلکه اطمینان آرام‌بخش و امیدآفرین از حضور خدایی بخشایشگر است که لطف و عنایتش شامل حال ما می‌شود».^۲ همچنین گمان می‌رفت که مردگان در ضیافتی که به مناسبت درگذشت‌شان برپا می‌شد، شرکت می‌جویند و با زندگان ارتباطی سری می‌یابند. این طعام خوردن‌های همگانی، پیوندی میان برپاکنندگان ضیافت و خدایی که به افتخارش، ضیافت برپا می‌شده است، برقرار می‌کرد و این پیوند است که عنصر مذهبی اساسی در طعام خوردن‌های همگانی است و همسفرگی بدان جهت، کاری اساساً دینی می‌شود. تنها رسم آدمیخواری (homophagie) در اسرار دیونیزوسی، ارتباطی دور و زمخت با سر مسیحی تبدیل نان و شراب به پیکر و خون مسیح دارد.^۳ اما در تناول قربان میتراپی بالاخص، هیچ چیز یادآور چنین امری نیست و آن رسم باید در عین حال، آیین طعام خوردن قدسی و عمل قربانی یا ایثار موصوف در اوستا، به شمار آید. این قربانی یا ایثار و فدیة همچنانکه امروزه نیز نزد پارسیان معمول است عبارت بوده است از پیشکش نان (darouñ)^۴ و نوشابه‌ای که آب چشمه یا عصارهٔ هوم است به اهورا. در

۱. فیرمیکوس مادرنوس، چنین قیاسی کرده است: *De err, Prof relig.*, cap. XIX.

2. Plutarque: *Non posse suav. vivere sec Epicur.*

۳. نک به آنچه Aronobe در این باب می‌گوید و نیز نک به *Contra Symmach: Prudentius*

و *De abstin: Porphyre*

۴. درون «نان فطیر گندم است که به شکل گرده‌های کوچک می‌پزند و پس از تقدس آن به عنوان فدیة در تشریفات مذهبی زرتشتیان و پارسیان به کار می‌برند و آنرا به نام اهورا و امشاسپندان ویزتان و فرورهای درگذشتگان می‌خورند». زنده‌یاد بهرام فره‌وشی، فرهنگ پهلوی.

فقرات مختلف یسنا، شرح و وصف تکالیف مزدایی به تفصیل آمده است و بخش اساسی اش، مربوط به تهیه هوم و ذکر خواص آن است: «هوم درمان همه دردهاست، مایه تندرستی و زندگانی دراز است، زنان را بارور می‌کند و گرانباترین گنجینه روان است، به قلب فقیر اعتلا می‌بخشد آنچنان که همتای قلب توانگر می‌شود ای تو که زرین فامی، از تو فرزاندگی و نیرو و بهروزی و تندرستی و نیک‌بختی می‌خواهم». آیین مذهبی با خوردن طعامی مشترکاً که عبارت از نان و گوشت و آبی است که پیروان می‌آورند، پایان می‌یابد ولی کسانی که کاملاً پاک و مطهر بودند می‌توانستند در طعام خوردن همگانی شرکت کنند. همه چیز دال بر این است که این آیین‌ها که تاکنون در قلب آسیا محفوظ مانده‌اند، همان آیین‌هایی باشند که دست کم بعضاً در اسرار میترای، برگزار می‌شده‌اند.^۱ رستاخیز اعتقاد جزمی‌ای اساساً ایرانی است و در گاتها و در کتابهای بس متأخر برگاتها از آن یاد شده است. یونانیان از منشاء این اعتقاد جزمی آگاهی داشتند و سه قرن پیش از میلاد، Théopompe^۲، شمار ادوار کیهانی را که به موجب اوستا، مقدم بر زمان نوسازی جهان است، توضیح می‌داد. این باور جزمی از ایرانیان به یهود رسید که ظاهراً نباید آن را بی‌کراهیت پذیرفته باشند. اسنیان و فریسیان (Pharisiens) قبولش کردند، اما صدوقیان (Sadducéen) یعنی اشراف محافظه کار عبری از قبولش سر باز زدند و در واقع این باور با اعتقاد به sheol (دوزخ عبریان) که هرگز

۱. نک به یسنا (ترجمه دارمستر، فصل ۱ تا ۱۰). این طعام خوردن میترای غالباً در یادمان‌ها نقش شده‌اند. به عنوان مثال نک به یادمان واقع در Bessapara (Thrace) که Dumont آن را وصف کرده است.

۲. نام دو تن. یکی شاه اسپارت (قرن هشتم پیش از میلاد) و دیگری خطیب و مورخ یونانی (قرن چهارم پیش از میلاد) و منظور شخص اخیر است. م.

مردگان از آن جا برون نمی‌توانند رفت، جور نمی‌آید. به باور مزدائیان، جهان با ارتفاع (exaltation) خورشید در برج ثور، آغاز می‌شود و با بازگشتش به همان برج، پایان می‌یابد. این گردش دوازده هزارسال طول می‌کشد که به چهار دوره یا چهار فصل، هر یک سه هزار ساله، تقسیم می‌شود. بازپسین دوره، دوران پیروزی هرمزد و نابودی اهریمن در حریق بزرگ و جهانی است. در واپسین روزها، هنگامی که «زمین، بیمار است و همانند بره‌ای است که از دیدن گرگ هراسیده است»، رستاخیز ابدان صورت می‌گیرد و به اراده‌ی اورمزد، عناصر، آنچه را که از جسم پس از نابودیش، ستانده بودند، باز پس می‌دهند. زمین، استخوانها را و آب، خون را و درختان، موی و گیسوان را و آتش، زندگی را درست همان‌گونه که موجودات خلق می‌شدند. اما چنین پیداست که این رستاخیز جسم باید موقت و محدود به مدت زمان توبه و استغفار بدکاران و آشتی قطعی‌شان با نیروی خیر باشد، زیرا گفته شده است که انسان‌ها سرانجام از غذا خوردن بی‌نیاز خواهند بود و «پیکرشان دیگر سایه نخواهد داشت» و خود همانند خورشید، نورانی می‌شوند.^۱

مسیحیان در پذیرش این باورها، شک کردند و دچار تردید و تزلزل شدند. چه در حقیقت، چنین مسأله‌ای برای نخستین نسل مسیحیان که به ظهور قریب‌الوقوع منجی (parousia) اعتقاد داشتند، مطرح نبود. پولس قدیس که رستاخیز ابدان را یکی از جزییات اساسی ایمان مسیحی، قلمداد کرد و باور داشت که در دوران حیاتش، ظهور مسیح را بر فراز ابرها خواهد دید، می‌گفت در آن زمان، مردگان بر می‌خیزند و «زندگان دگرگون می‌گردند» و هر دو گروه، در ولادتی مجدد، فناپذیر می‌شوند.

۱. بندهش، فصل ۳۱ و یسنا، فقرات ۲۳ و ۳۰ و ۴۲ و ۴۳.

«نه گوشت و نه خون به ملکوت الهی راه ندارند و آنچه تباه‌نشدنی است، فاسدشدنی را به خود راه نمی‌تواند داد». دوباره زادگان، جسمی «معنوی و روحانی»، می‌یابند که مثل اعلایش، جسم تغییر صورت یافته و دگرسان شده مسیح است.^۱ بعضی دیگر برای دقیق کردن داده‌های نااستوار در باب زندگانی اخروی، بر نامیرایی ای روحانی که مفهومش را در نمی‌یابند، باززایی و تناسخ و ولادت نوین یا ثانوی را ترجیح می‌دهند و حکومت الهی در اورشلیمی باشکوه و مادی را در مدت زمانی محدود، بیشتر می‌پسندند. به مرور زمان، با روی ندادن ملحمه نهایی و موعود، مشکلات بر هم انبار شدند و در نتیجه، تخیل هزاره‌گرایان (millénaire) در باب تخمین زمان انقضای مهلتی که انتظارش با بیم و هراس می‌رفت، به کار افتاد. اما مردم سرانجام با خردمندی و عقل، این نظریه‌پردازی‌های عبث را بر عهده طریقت‌های الحادی نهادند. معهذرا روشن کردن یک نکته اساسی واجب بود و آن اینکه میان زمان مرگ و تاریخ پایان نهایی و مقرر جهان، جان‌ها و روان‌ها چه می‌شوند؟ آیا در انتظار وقت موعود، در آرامش اندوهبار و سردگور، بی‌هیچ حس و تأثیری، بسر می‌برند؟ یا آنکه به محض انسلاخ جسم، طعم بيمرگی سعادت‌بخش و یا مزه درد و رنج را می‌چشند؟ چنین می‌نماید که در این باره، مسیحیان و نیز میترائیان، سرانجام رأی و نظر مشترک مقبول زمانه را پذیرفته باشند، یعنی عقیده‌ای که آموزه اسرار و فلسفه افلاطون، نشر و رواج داده بودند. زیرا ژوستن قدیس می‌نویسد: »

سی بیل (Sibylle) و گشتاسب (ویشتاب) شارع ایرانیان که غالباً با زرتشت خلط می‌شود) اعلام داشته‌اند که چیزهای فاسد و تباه در آتش

1. Saint Paul, *Ep. ad Corinth.*, I, 15.

خواهد سوخت و ما بر همان عقیده‌ایم. سخن ما که جان‌ها و روان‌های مردم بد باید پس از مرگ، فاقد حس نباشند و مجازات شوند و جانها و روانهای مردم نیک، فارغ از هر درد و رنجی، از بهجت و فرحناکی لایزال، برخوردار گردند، همان سخن شاعران و فیلسوفان شماست».^۱

تبرستان

www.tabarestan.info

1. Justin: *Apolog.*, I, chap. xviii.

تبرستان

www.tabarestan.info

IV

آزمون‌ها و پایگان

در همهٔ اسرار، ارتقاء در درجات مختلف رازآموزی، بسته به توفیق در امتحاناتی برای اطمینان یافتن از ایمان داوطلب و استواری و استحکام استعداد جبلی اوست. داوطلب می‌بایست چند ماه یا چند روز به نیایش بپردازد، روزه بگیرد و از بعضی کارها بپرهیزد. از طریق آپوله (Apulée) می‌دانیم که چگونه تشرف به اسرار ایزیس، به ریاست دینمردی، صورت می‌گرفته است. آزمون‌ها در اسرار میترا، طولانی‌ترین و سخت‌ترین آزمون‌ها بودند. طریقت فقط کسانی را که در رنج کشیدن سخت جان و چون پولاد آبداده بودند و دیگر هیچ احساس نوی، اراده‌شان را متزلزل نمی‌کرد و به حالتی از بی‌حسی رسیده بودند که *apathie* (بی‌احساسی) نام دارد، می‌پذیرفت. مشهور بود که گاه داوطلب جانش را بر سر این آزمون‌ها می‌نهد، خواه ازینرو که رازآموز از شدت درد یا به سبب طولانی بودنش، از پای درمی‌آمد، خواه بدین جهت که رازآموز می‌بایست چنان فرمانبردار باشد که به فرمان رؤسایش، خود (یا کسی) را بکشد. ممکن است که در گذشته‌ای بسیار دور، تحقیر و خوار داشت زندگی و تعصب مذهبی، به این‌گونه زیاده‌روی‌ها انجامیده باشد و چنین نمونه‌هایی در

فرقه‌های شرقی کم نیست. اما Lampride^۱، خاطر نشان می‌کند که در دوران امپراطوری روم، این آدم‌کشی‌ها ساختگی بوده است و تنها امپراطور Commodus، دستش به جنایتی غیر عادی، آلوده شد بدین معنی که به فرمان دینمرد، واقعاً عمل کرد و در حین رازآموزی مرتکب جنایتی شد. بعدها در دوران رونق و مقبولیت بزرگ اسرار، این فرمانبرداری به هنگام رازآموزی‌ها انعطاف‌پذیرتر شد. با اینهمه، میترائیان باکی نداشتند که با سخت‌گیری‌های نامعمول، شوق و شور پیروان را مهار کنند. چون می‌دانستند که انسان فطرتاً برای پاداشی ارزش قائل است که با رنج و درد، سزاوارش شده باشد.

این آزمون‌ها دوازده‌گانه‌اند و احتمالاً به مدت هشتاد روز، انجام می‌گرفته‌اند.^۲ این رقم با تعداد خانه‌های فلک‌البروج و شمار کارهای هرکول آشوری مطابقت دارد و یادآور دوازده پیروزی هرکول آشوری بر هیولاهای نگاهبان کاخ‌های آسمانی است که به شکرانه آن پیروزی‌ها، سزاوار دریافت قبای اختری و کسب موهبت بیماری به اراده خدایان شد. هرکول نمونه و سرمشقی بود که در همه اسرار، رازآموزان می‌خواستند چون او باشند و راز آشنایی تمام عیار به شمار می‌آمد.

از جزئیات دقیق این آزمون‌های دوازده‌گانه که نخست سبک بودند و متدرجاً سخت‌تر شدند - و گرگوار نازیانسی^۳ آنها را شکنجه می‌نامد - آگاهی درستی نداریم و همینقدر می‌دانیم که شامل روزه‌داری‌های

۱. مورخ لاتینی‌نویس (قرن چهارم). م.

۲. این نکته‌ایست که از نوشته‌های Nonnus مفسر و شارح Grégoire de Naziance و متون Élias de Crète و Nicéas de Serres و *Violarium* از امپراطریس Eudoxie مستفاد می‌شود. نک به Grég de Naziamce در *Orat. 3 in Julian*

۳. قدیس متأله شهر نازیانز واقع در کایادوکیه (در حدود ۲۷۱-۲۱۰) شاگرد Origène. م.

طولانی، گاه به مدت پنجاه روز به گفته Nicéatas de Serres، تنها ماندن در گوشه خلوت و کنج انزوا، امتحان (ور) با عناصر آتش و آب و تازیانه بوده است؛ بدین قرار که داوطلب را در برف دفن می‌کردند و با چنگ انداختن به گیسوانش او را در گنداب به دنبال خود می‌کشیدند و افزون بر این درد و رنج‌های جسمانی، داوطلبان دشنام و ناسزا می‌شنیدند و ریشخند می‌شدند.

در بین نقوش عدیده بعضی یادمان‌های میتراپی، می‌توان به طور قطع و یقین، آزمون‌های الزامی مقرر را تشخیص داد. بدبختانه غالب این یادمان‌ها صدمه دیده‌اند یا به مرور زمان، نقوش برجسته آنها محو شده است. در یادمان Heddernheim سه نقش از رازآموخته یا سرّ آشنایی چیره بر ورز او و سرّ آشنایی که تاج خورشیدی بر سر نهاده است یعنی هاله‌ای نورانی دور سر دارد و سرّ آشنایی که میترا دستش را گرفته به آسمان جاودان، می‌بردش، در سه ترنج که با درختان کاج از هم جدا شده‌اند، دیده می‌شود. این نقوش گویی وضع جامع آزمون‌ها و پاداش کسی را که روسفید شده است نشان می‌دهند. در یکی از کامل‌ترین یادمان‌های میتراپی یعنی یادمان Mauls در تیرویل (Tyrol)، در دو سوی تصویر گاوکش، در دوازده بخش سوار بر هم، به وضوح، و با آتش و آب (مردی بر خلاف جریان آب در رودخانه‌ای شنا می‌کند) و آزمون روزه‌داری یا گوشه‌گیری و خلوت‌گزینی (مردی برهنه در صحرایی پر از سنگ خارا دراز کشیده است) و آزمون تازیانه، دیده می‌شود، مگر آنکه آلتی که مأمور عذاب به دست گرفته و بالا برده است، دشنه‌ای باشد که برای بیم دادن رازآموز به قصد کشتن دروغین اوست. بخشهای واقع در دست راست گاوکش، ظاهراً نقشپرداز عروج (anabase) یا به بیانی درست‌تر، نمودار مراحل است که به خداسازی و به خدایی رساندن می‌انجامد و نمایشگر رازآشنایی است که مؤید به لطف و فضل الهی

بخشوده شده است و سپس میترا به دست خود تاج اختری را بر سر وی نهاده است و آنگاه بر گردونه‌ای سوار شده است که خورشید میراندش و سرانجام در آسمان، کسانی که یا خدایان‌اند و یا جنت‌مکانان، او را پذیره می‌آیند. به گمان ما باید نخست دست چپ این یادمان را دید و سپس دست راستش را و در هر دو مورد از پائین به بالا رفت. در قاعده نخستین سلسله نقوش، تنها ورز او ایستاده بر چهار دست و پا نقش شده است و در بخشی که در نقطه مقابل آن تصویر، در دست راست واقع است و عروج به سوی روشنایی پس از آن می‌آید، ورز او مغلوب شده، پاهایش را گرفته به عقب می‌کشدش. همین مضمون با اختلافاتی چند در بسیاری از یادمان‌ها تکرار شده است. در یادمان‌های *Sarmizæ getuza* و *Apulum*، کسی بر ورز او ایستاده، سوار شده است و راکب و مرکوب هم پیکراند. در یادمان *Neuenheim*، داستان، مشروح‌تر آمده است، بدین‌گونه که میان ورز او ایستاده و ورز او که پاهایش را گرفته می‌کشد یا می‌برند، دو ترنج مصور قرار دارد که یکی نمایشگر مردی است که بسان هرمس حامل بزّه (*criophore*)، ورز او را حمل می‌کند و دیگری نقش‌پرداز مردی که به دنبال حیوانِ تاخت‌زن، می‌دود. اگر تفسیر ما از این نمادها، حمل بر پرت و پلاگویی نشود، به گمانم، ورز او ایستاده، نمودار اصل مادی و جسمانی است که رازآموز باید از آن خلاصی یابد تا اجر بیابد و ورز او مغلوب، نمایشگر پیروزی رازآموز است و تصاویر میانی، نقش‌پرداز مراحل پیکارند. در بسیاری از استوانه‌های کلد، شکست هیولا با اطوار و حالاتی تقریباً مشابه نقش شده است.^۱ در یادمان *Zollfeld* فقط صحنه ارتقاء به مقام خدایی، باقی مانده است و ما بدین جهت آن را ذکر می‌کنیم

۱. نک به گزارش R. Rochette در *Insc. et B.L.*، جلد هفدهم، تصویر ۱۱ شماره ۹؛ تصویر پنج، نمره ۷ و ۱۸، تصویر شش از ۱ تا ۱۳.

که صحنه پرواز رازآموخته سوار بر گردونه خورشید، در پی هرمسی راهبر جانها، آن یادمان، دقیقاً یادآور نقش جامی یونانی نمایشگر ورود هرکول به المپ است.^۱

رازآموخته پس از توفیق در آزمون‌ها، درجه‌بندی می‌شد. بنابراین کیش میترایی میان رازآموختگان، سلسله مراتب سختی بر حسب میزان معلومات یا هوشمندی هر یک و وفاداریش به جماعت میتراپرستان و خدماتی که انجام می‌داد، برقرار می‌کرد. حسن و مزیت این سازمان‌دهی این بود که اصل فرمانبرداری را مرکوز ذهن پیروان می‌کرد و آنان را منضبط بار می‌آورد و چشم و همچشمی سالمی میان‌شان برمی‌انگیخت. بدینگونه کیش و آیین میترا با وضع نام‌هایی که جواز عبور می‌داد (اسم شب) و علامتی اسرارآمیز، آن چنان که بارها خاطر نشان کرده‌اند، شباهت‌هایی چند با فراماسونری داشته است.

بر سر شمار درجات و ترتیب و حتی نام‌هایشان، اتفاق نظر وجود ندارد. ژروم (Jérôme) قدیس^۲ در بخشی از نامه‌اش به Læ ta، این درجات و مراتب را برشمرده است، اما در صحت این دستنویس، سخت تردید کرده‌اند، وانگهی قرائتش نیز بسیار نامطمئن است. لاژار (Lajard) که سخت سودا و وسوسه‌بازیبی رقم دوازده را در همه جا داشت و این اندیشه دست و پاگیر، گریبان ذهنش را رها نمی‌کرد، به خود زحمت بسیار داده و نام‌هایی برای این درجات و مراتب بر ساخته است که فقط مرهون تخیل اوست، اما برحسب نقدی صحیح و سالم، فقط مجاز به قبول نام‌هایی هستیم که صراحتاً در نوشته‌های قدما و کتیبه‌ها آمده‌اند و تعداد

1. Gerhard, *Antik. Bildwerks Cent. I.*

۲. یا مجتهد و از آباء کلیسای لاتینی (در حدود ۳۴۲-۴۲۰)، مترجم کتاب مقدس به زبان لاتینی، معروف به Vulgate. م.

این نام‌ها هفت‌تاست که با شمار افلاک و پله‌های نردبان اسرارآمیز سلز (Celse) مطابقت دارد و این نام‌ها عبارتند از Miles^۱، Léo^۲، Corax^۳، Gryphius^۴، Persès^۵، Hélios^۶، Pater^۷. به مناسبت ارتقاء به هر یک از این درجات، جشن‌هایی برگزار می‌شد که ذکرشان در کتیبه‌ها رفته است. جشن‌هایی موسوم به coracique، gryphique، persique، héliaque و patrique.

این نام‌های شگفت که غالباً از اسامی انسان‌ها و جانوران، چه واقعی و چه خیالی به عاریت گرفته شده‌اند، چه معنایی دارند و چه مفاهیمی را بازتاب می‌دهند؟ گشودن این مشکل، بسیار دشوار است و حتی قدما را که از ما به دوران این آداب و رسوم، نزدیک‌تر بوده‌اند، به زحمت انداخته، کلافه کرده است و بنابراین نتوانسته‌اند مشکل را به گونه‌ای دقیق و رضایت‌بخش بگشایند. آیا این جانوران، نمودار غرایز بدوی بشریت و حیوانیت آغازین محسوب می‌شوند که راز آشنا می‌بایست رفته‌رفته از آنها بگسلد تا جان و روانش رهایی یابند؟ پلوتارک برعکس این جانوران را آینه تمام‌نمای طبیعت می‌داند و در آنها خصوصیتی که با اقتدار خدایان، خالی از مشابهتی دور و گنگ نیست تشخیص می‌دهد، همانگونه که خورشید در قطره‌ای آب، منعکس می‌شود. پلوتارک این چنین نیایش مصریان، جانوران را خاطر نشان می‌کند؛ این ستایش و نیایش، بازمانده کیشی توتمی است، مقدم بر سازمان‌یابی قسیسان و کاهنان، که در سرآغاز حیات بسیاری اقوام وحشی، ملاحظه می‌توان کرد. چهار هیولایی که بر

۱. سرباز. م.

۲. شیر. م.

۳. کلاغ. م.

۴. گریفون، پرنده‌ای با منقار عقاب و پیکر انسان و بالهای بسیار نیرومند. م.

۵. پسر خورشید و زن ایزد Persa (فرشته جویبارها) و پدر Hécate ربه‌النوع سحر و جادو. م.

۶. خورشید. م.

۷. پدر. م.

حزقیال نبی ظاهر می‌شوند و نیز چهار هیولایی که در مکاشفات، نگاهدار عرش خداوندند، ظاهراً همین معنی را افاده می‌کنند، یعنی بیانگر اقتدار الهی و صفات خاص پروردگار: حکمت و قدرت و همه‌دانی و توانایی‌اش در خلاقیت و آفرینش‌اند. اما به اعتقاد ما، حیوانات میتراپی، معنای پاک متفاوتی دارند. فروریوس با اندکی تحفظ، چنین اظهارنظر می‌کند که آن جانوران ممکن است مربوط به آموزه‌ای در باب تناسخ ارواح و جانها باشند و میتراپرستان، نوعی خویشاوندی و پیوند میان انسان و حیوانات را باور داشته‌اند.

عدم اطمینان و تردیدهای فروریوس معلوم می‌دارد که مفاهیم همعصرانش در باب آموزه سرّی میترائیان، هنوز تا چه اندازه نامطمئن و دور از یقین بوده است. در واقع میترائیان با تناسخ ارواح و جانها، مطلقاً بیگانه‌اند. همچنانکه تناسخ در مذاهب مصر نیز جایی ندارد. اشتباه و خلط از شبهه‌ای ناشی شده است که در اسکندریه از نظام مذهبی هند، وجود و آگاهی‌های مبهمی است که در اسکندریه از نظام مذهبی هند، وجود داشته است. اما همان فروریوس با نقل نوشته‌ای از پالاس (Pallas) که به روشنی معنایش را درنیافته است، راه‌گشایش حقیقی مشکل را می‌نمایاند، می‌نویسد: «به گفتهٔ این مؤرخ، عقیدهٔ عمومی بر آن است که نامهای این جانوران و هیولاهای عجیب‌الخلقه، نشان از فلک‌البروج دارد، اما در واقع میتراپرستان می‌خواهند بدینگونه بعضی اسرار مربوط به جان روان را که در پوشش‌های مختلف جسمانی، نمودارشان می‌سازند، بیان کنند».^۱ اگر به توضیحاتمان دربارهٔ anabase و catabase، سفرهای روان و جان به کرات مختلف و پوشش‌های بیش از پیش مادی‌ای که در هر یک از این ایستگاهها کسب می‌کند و سپس رهایشان می‌سازد تا صفا و

1. ἄς πντοδαποις περιέχουσι σώμασι λέγουσιν.

روحانیتش را باز یابد، رجوع کنیم، تشخیص می‌دهم که پوشش‌ها و استتارهای پیاپی و الزامی و اجباری رازآمخته، حاکی از این سفرها به کرات است و نشانگر صورت‌های مختلفی است که در هر ایستگاه، به خود می‌گیرد و نیز نمودار سبکباری فزاینده‌ای است که از تبدیل شدن موجودی مادی به انسانی نو، در هر مرحله از تئیس به سوی کمال و زندگانی جاودانه سعادت‌مند، می‌یابد.

می‌ماند فهم و شناخت این نکته که میترائیان چه فرآیندهای سرّی میان موجودات نمادی که نقش‌پرداز درجات رازآموزی بودند و فضایل کرات، می‌یافته‌اند؟ چگونگی این مناسبات بر ما پوشیده است، اما تصدیق این‌گونه مناسبات دست‌کم این مزیت را دارد که دقیقاً با روحیه و ذهنیت حاکم بر تعلیم جزمی اسرار، همخوانی و مطابقت دارد و منطقی است و در توافق با آموزه است. شاید بتوان با قبول این معنی که رازآمخته، در هر یک از وجوه نوینش، بعضی فضائل یا اعمال میترا را که به نوبت، جنگجویی دلاور در ستیز و پیکار با شرّ و اصل و مبدأ آتش و پیکِ موسم زندگی و نجات‌بخش مردم و غیره، نمودار شده است، آن توجیه یعنی باور داشتن مناسبات رمزی یادشده را کامل‌تر کرد. زیرا هر دو تبیین یا توجیه، پذیرفتنی‌اند و مانعة‌الجمع و متضاد و متعارض نیستند.

به علاوه میترائیان تنها کسانی نبودند که بر رازآموختگان چنین نام‌های شگفتی می‌نهادند. در کتیبه‌های اسرار Sabazios و Liber، نام‌های گاو و گاوچران و چوپان آمده است و در طریقت اورمزدپرستان، سخن از بزغاله می‌رود و در آیین آرتیمیس (Artémis d' Éphèse)^۱ از خرس و بز یاد می‌شود.

۱. آرتیمیس یونانی یا دیان (Diane) رومی، ربه‌النوع شکار. م.

آگاهی‌هایی چند دربارهٔ مراسم پذیرش Miles را به ترتولین^۱ می‌دانیم. رازآموزی که در امتحانات پیروز شده است باید از قبول دیهیمی که روی شمشیری به وی پیشکش می‌شود، خودداری کند و آنرا بر شانه چپش بگذارد و بگوید: «میترا تنها تاج منست». آنگاه چون سربازی از ارتش روم، نشانه‌ای بر پیشانی‌اش می‌نهند و از آن پس، یک‌تن از سربازان مقدس ارتش می‌شود.^۲ رازآموخته‌ای که به پایگاه شپیر ارتقاء یافته دیگر فقط رازآموخته ساده‌ای نیست، بلکه خدمتگزار خدا می‌شود و غالب رازآموختگان خواستار احراز این درجه بودند. زنان نیز می‌توانستند مدعی نیل به آن مقام باشند که در صورت کامیابی به شیرمادگان نامبردار می‌شدند.^۳ به مناسبت پذیرش و کامیابی داوطلب در مراسم تشریف به اسرار، جشن‌های شگفتی برگزار می‌شد که از معنایشان به روشنی آگاهی نداریم. رازآموز، حالت‌های حیوانات مختلف را یکی پس از دیگری به خود می‌گرفت و می‌بایست از صداها و حرکاتشان تقلید کند.^۴ بر رازآموز ردایی یا خرقة‌ای که معنایی رازآمیز داشت، مزین به نقوش صور فلکی و نجومی، همانند حجاب المپیایی پیروان الوزیس (éleusinies) و ایزیس (isiaques) و حجاب ستاره‌نشان (astrochitôn) هرکول و تن‌پوش پوستی (nébride)^۵ دیونیزیوسی‌ها می‌افکندند. با انگبین دستان و دهان و زبان‌شان را پاک و مطهر می‌کردند. کلاغ هنوز پرندهٔ رمزی فرودستی در آیین بود که

1. Tertullien: De corond. cap. XV.

۲. رازآموختگان در آیین‌های دیگر، مثلاً کیش سی‌بل نیز نشانه‌دار می‌شوند. در باب علامت سربازان، نک به: *Acte Maximiliani* و *Végèce II*, 5.

3. Porphyre. *De abstin.*, IV, 16.

4. *Quæ stiones veleres*, Migne, t. XXXIV, P. 2214. منسوب به اوگوستن قدیس

۵. پوستی که دیونیزوس و همراهان و ملتزمینش (miénade, satyres) و در واقع دینمردان آیین دیمتر در اسرار الوزیس، به تن می‌کردند. م.

نقشی در اجرای مراسم داشت.^۱ نامش از صورتی فلکی اخذ شده بود که طلوع خورشید در آن، منادی انقلاب تابستانی است. به همین دلیل در کیش یونانیان، کلاغ پرنده ایست که به آپولون اختصاص دارد.^۲ تصویرش تقریباً در همه یادمان‌ها، بالای سر یا در کنار گاوکش، دیده می‌شود. تصویر شگفت گریفون (Griffon) که ترکیبی از شیر و عقاب است، تنها به سبب همین پیوند، مناسبات قطعی با ادیان خورشیدی را آشکار می‌سازد و بر یادمان‌های آشوری و کلدانی در همه ادوار، نقش بسته است. مضمون گریفونی که ورز او بره و گوزن را شکار کرده است، زینت‌بخش بسیاری از سکه‌ها و جام‌های شرقی و یونانی است و جایگزین بنمایه شیر و همانند آن، رمز عنصر آتش، چیره بر عنصر آب است که حیوانات گیاهخوار تمثیلش می‌کنند. یونانیان این تصویر رمزی را پذیرا شدند و در اساطیر خود جای دارند. بر روی جام‌های یونانی، نقش باکوس در چنگال گریفون، تصویر شده است. گریفون مرکوب آپولون در بازگشتش از سرزمین‌های اقصای شمال است، نگاهبان طلا و گنجینه‌های مدفون است و نامش با افسانه‌های بیشمار شرقی گره خورده است. تصویر Persés بسی شایان توجه‌تر و منشأش اسرار آمیزتر است. در دوران عتیق با پرسه (Persée) یونانی یکی دانسته می‌شد و چنین می‌نماید که در اعصار اولیه یونان، نخستین نمونه و مثل اعلاى خدای خورشیدی اژدهاکش و مار افکن بوده است. نامش در افسانه‌های بس کهن آمده است که نمایشگر مناسبات اساطیری میان اقوام آسیایی و نژادهای بنیانگذار Argos^۳ و Mycènes^۴ اند. خشایارشا شاید برای

1. Porphyre: *De abst.* IV. 16, ὑπερετοῦντες

2. *Æ lien, De anim.* Cap. XVIII.

۳. شهری در یونان. م. ۴. شهری در یونان. م.

خوش آمد یونانیان و ناز و نواخت حس خودخواهی شان و نیز به قصد جلب همدلی و هواخواهی آنان، اعلام کرد که نژادش با قهرمانی که آندرومد (Andromède)^۱ نامدار شد، خویشاوندی دارد. وانگهی هرودوت که این نکته را از او نقل می‌کنیم، پرسه را «آشوری» می‌نامد^۲ و چنین پیدااست که پرسه به راستی آشوری تبار بوده است. Phérécyde^۳ بر آن بود که اسطوره پرسه از فنیقیه آمده است و در واقع شهرت داشت که طعمه اژدها را بر صخره‌ای در نزدیکی Joppé^۴ بسته بودند. اما اگر بسان Oppert^۵، پرسه را تمثیل قهرمانی آشوری بدانیم که ماجرای نظیر رهایی و خلاصی آندرومد داشته است، افسانه‌اش بسی کهن‌تر است.^۶ به اعتقاد Dion Chrysostôme و Ammien Marcellin، پرسه، بنیانگذار تارس (Tarse) یکی از کهن‌ترین شهرهای آسیاست که منشاء آشوریش غیرقابل انکار است و خدای ملی‌اش، سندان بود که پیوند و شباهت تنگاتنگش با میترا را خاطر نشان کرده‌ایم.^۷

عناصری افسانه‌ای که از روایات و سنن ایرانی (persique) به دست آمده است نیز به همین اندازه شایان توجه است. ژوستن (Justin) قدیس که پیدااست برای پرسه، اهمیتی خاص قائل است، دوبار از این مسأله

۱. دختر Céphée شاه حبشه که پرسه Persée او را از چنگ موجود عجیب‌الخلقه‌ای رهانید و با وی زناشویی کرد. م.

2. Hérodote, VI, 54, ἐὼν Ἀσσυρίος

۳. فیلسوف یونانی قرن ششم پیش از میلاد، استاد فیثاغورث. م.

۴. یافا شهری در فلسطین. م.

۵. شرق‌شناس فرانسوی، ۱۸۲۵ - ۱۹۰۵ مؤلف دستور زبان آشوری.

۶. نگاه کنید به:

Voir Rev. archéol., 1892; Lenormant, *L'épopée babylonienne*; Ælien: *Histoire des animaux*, XII, 21.

7. Dion Chrysost.: *Oral.*, 23. در باره تارس; Ammien Marc. *Hist.* XIV.

سخن می‌گوید در *Apologie* و در *Dialogue contre Tryphon*. ژولین پرسه را نجات‌بخش می‌داند که از مادری باکره زاده شده است و اهریمن او را به رویارویی با مسیح می‌کشاند.^۱ آیا این نجات‌بخش همان Caoshyo (سوشیانس) پسر اردت فذری (Eredat Fedhri) باکره نیست که از نطفه زرتشت زاده شده است و باید بازپسین قربانی را انجام داده در آخر زمان، بشریت را نجات بخشد؟ این نجات‌بخش نیز مانند دیگر فرشتگان ایرانی سرانجام با میترا خلط می‌شود و شخصیت‌اش در شخصیت میترا، به تحلیل می‌رود. در اوستا، اشارتی روشن به سرنوشت وی رفته است، و در بندهش، شرح نقشش به تفصیل آمده است و در افسانه‌های ارمنی و پارسی در سراسر دوران قرون وسطی، خاطره ولادت اعجاز‌آمیزش نقش بسته است.^۲

درجه Hélius یا Héliodromus، چنانکه از نامش پیداست، درجه و پایگاه خورشیدی است. در یادمان‌های میترای، هلیوس رویی پوشیده دارد و سرش را هاله نوری در بر گرفته است و کنار میترا، سوار بر گردونه‌ای که به سوی خورشید روان است، ایستاده است.^۳

اما Patreها، روحانیون به معنای اخص کلمه بودند و به نام‌های بازو شاهین و عقاب (aigle, épervier) نامبردار. فروریوس سه مرتبه در میان آنان تشخیص می‌دهد که ذکرشان در کتیبه‌ها نیز رفته است و عبارتند از

1. St. Justin : *Dial. cont. Triph.* LXX. *Apol.*, I ch. LIV.

۲. اوستا، فروهریشت (Yescht des Ferouërs, carda, 30)؛ بندهش، فصل ۳۲؛ جیمز دارمستر، *Etudes iraniennes* جلد دوم، ص ۲۰۸.

۳. ظاهراً باید قبول کرد که در دستنویس ژرم قدیس (Lettre à Læta) واژه Héliodromus آمده است و همین واژه در کتیبه‌ای از فریجیه که Ramsey آن را در ۱۸۸۳ چاپ کرده است، نیز ذکر شده است.

آباء، آباء کیش (patres sacrorum) و آباء آباء (patres patrum)^۱. پدر پدران، برترین رئیس کیش و آئین بود. شایان توجه است که همان درجات امروزه نزد پارسیان هند نیز یافت می‌شود، چنانکه به شهادت انکتیل (Anquetil)، هوبد (hobed)^۲ عالم به متون مقدس و آداب و رسوم است و موبد که در قدیم مغ بوده است، اینکه مأمور اجرای مراسم کیش و آئین است و موبد دستور، پیشوای مذهبی، عهده‌دار تفسیر دشواری‌های شریعت است و تصمیمش چون و چرا بردار نیست.

1. Porphyre *De abstin*, IV, 16.

که ژروم قدیس، قولش را تصدیق می‌کند: EP. 52, *contra Jovinianum*

۲. چنین است در متن ولی ندانستم از چه ریشه ایست. م.

تبرستان

www.tabarestan.info

اوج و حضيض کیش میترا

توفیق درخشان مبشرین کیش میتراپرستی، علل مختلفی داشته است که به گمان ما، دو علت اساسی اش عبارتند از:

در واقع مذهب شرک، سرانجام به دین توحیدی و یکتاپرستی انجامید چه بی‌گمان می‌بایست در آخرین مرحله تکاملش، تحت تأثیرات دوگانه فلسفه و آموزش اسرار، به یگانه‌پرستی بیانجامد. تقریباً تمامی خدایان ادیان و مذاهب کهن، خدایان روشنایی‌اند. زئوس به وضوح برادر اهورای ایرانی و وارونا و ایندرا و دایی است. نبوغ یونانیان در شکل آفرینی و انسان‌خدا باوری، با این داده‌های بس مبهم و نسبتاً ساده، موجودات خیالی و شکوهمند اساطیری، آفریده است و به جهان خدایان، دقت و صراحت و نظم و روشنی بخشیده است و با تکثیر زنجیروار خدایانش، بر شمارشان افزوده است و فیزیک آسمان را به درام و کار و عمل خدایان ترجمانی کرده است. اما در پایان این دوران، از دولت ساده و آسان کردگی‌هایی که هویت طبیعت، اقتضا دارد و ایجاب می‌کند، این خدایان به وحدت اولین بازگشتند و پسران نور، در کره بزرگ نورانی، کانون همه روشنایی‌ها، جذب شدند. ولی این التقاط فقط در قرن سوم و چهارم میلادی صورت نگرفت، بلکه همواره در ذهن مردم یونان و روم، خلجیان

داشت. همزمان با گرایش علیه فردگرایی و تنوع‌خواهی، یونانیان و رومیان همهٔ خدایان بیگانه را به نام خدایان خود می‌خواندند و هلنسیسم با چنین ساده‌کردن و آسان‌گیری‌هایی پس از آنکه اساطیر دوگانهٔ یونان و روم در هم آمیخت، توانست بر روم غلبه کند. روم نیز به نوبهٔ خود، خدایان اقوام مغلوب را به صورت خدایان خاص خویش درآورد و حتی Tanit^۱، قرطاجنه را به نام و صفات ژنون^۲ (Junon) آسمانی موسوم و متصف کرد.

ولی به دشواری توانست خدایان شرقی را که شخصیت‌های واضح‌تری دارند و با خیل نیایشگران و مقامات قسیسی‌شان به روم آمدند، جذب کند. این نخستین بار بود که برتری شرق در زمینهٔ مذهبی، به ثبوت می‌رسید، زیرا روم نتوانست هیچ چیز از این میهمانان ناخوانده، به چنگ آورد و در واقع خود مغلوب آنان شد. اما میان خدایان بیگانه و روم، به گونه‌ای پیوسته، بده و بستان‌هایی در مراتب عبادی و صفات منسوب به ایزدان و ارباب انواع، صورت می‌گرفت و این رخنه و نفوذ، متقابل بود، گرچه بیشتر به سود شرق صورت پذیرفت و اختلافات و تفاوت‌ها نیز باز به سود شرق، کاهش یافت تا آنجا که ژوپیتر لاتیم^۳ (Jupiter du Latium) دیگر فرقی محسوس با Sérapis^۴ یا میترا نداشت. سراییس و میترا نیز از گنجینهٔ اندیشهٔ یونان سود سرشار بردند و مفهوم

۱. الههٔ فینقی، یکی از وجوه استارته (Astarte) که معبود قرطاجنیان (Carthage) بود. م.

۲. همسر ژوپیتر و دختر Saturne، زن ایزد زناشویی که با هرای (Héra) یونانی یکی شده است. م.

۳. ایالتی در ایتالیا که نقشی عمده در تاریخ رم که در مرکزش واقع بود، داشته است و بیشتر ساکنانش لاتینی زبان بودند. م.

۴. خدای مصری که حاصل مزج آپیس (یا ازیریس - آپیس) و خدایی بیگانه، در مصر است و بعدها با پلوتون یا ژوپیتر، یکی شد. م.

الوهیت، فراختر و گسترده‌تر و مصفاتر شد و خدایان مصری و سوری و ایرانی، به خدای افلاطون و فیلون (Philon)، تقرب و شباهت یافتند. پیشتر دیدیم که Élagabal، کوشیده بود تا همه خدایان امپراطوری را به تبعیت از خدایش در Emèse یعنی بعل سوریه در آورد. جنون غریب‌پرور (exotique) این مرد شیدایی، تلاشش را که زود هنگام بود، بی‌اعتبار ساخت و عقیم کرد. ابتکار اورلین (Aurélien) که به بهانه ایجاد وحدت میان خدایان خورشیدی، خورشید شکست‌ناپذیر (Sol invictus) را خدای سراسر امپراطوری شناخت، تلاش موفقیت‌آمیزتری بود. اما دیری نپایید که در نظر بیشتر مردم، خورشید، همان میترا شد و به برکت اشتهار روزافزون اسرارش، از نهضت برانگیخته مذهب نوین رسمی، سود برد. از آن پس همه خدایان، رفته رفته با پیچ و خم‌هایی ظریف به میترا پیوستند. امپراطور روم ژولین، در رساله‌اش *Le Roi Soleil* معلوم دارد که چگونه همه خدایان شرق و غرب، ممکن است در هم تداخل کرده، سرانجام به یک خدای واحد، میترا، بدل شوند چنانکه اینک تنها یک ذات هوشمند و یک مشیت به نام‌های مختلف، بر جهان حاکم است و اوست که فرشتگان و قهرمانان و جانها را که بر همه حرکات جهان و طبیعت و روان نظارت دارند، به نیروی خود، به کار وامی‌دارد.^۱ اما نظریه‌پرداز این همادبینی (syncretisme) خاص مذهب شرک، علی‌الاطلاق، Macrobe بود که رساله‌اش به نام *Saturnales* به مثابه بیان‌نامه آن تلفیق‌گرایی است. این رساله، گفتگویی است به تقلید از مفاوضات افلاطون، که مردی برخوردار از شأن و منزلت مقامش و حجت و مرجعیت علم و دانشش در روحانیات، آن را رهبری و آراء و نظرات را

1. Julian, XII_ XVI.

خلاصه و ملاکها و معیارهای مباحثه را تعیین می‌کند. این مرد کسی جز *Præ textatus*، حاکم رم و پدر پدران در آیین میترا نبود و مباحثه‌کنندگان با وی از جمله بزرگ‌ترین اشراف‌زادگان مشرک رم بودند: *Symmaque*، *Postumius*، مستشار حقوقی، *Flavien*، *Avienus Nicomachus*، *Eustathius* فیلسوف، *Disarius* پزشک و الامقام، *Seryins*، عالم صرف و نحو، همه شخصیت‌های واقعی که در تاریخ یا در ادبیات، نامدار بوده‌اند و ذکر مشاغل و مقاماتشان در کتیبه‌ها آمده است. پراتکستاتوس در چنین جمعی می‌کوشد تا همذاتی اصلی و عمیق همه خدایانی را که بر اثر جهل و نادانی از هم جدا و معارض یکدیگر شده‌اند، به اثبات رساند.

این چنین بر اثر اهتمام در التقاط‌گرایی‌های لگام‌گسیخته، همه حدود و ثغور میان پراکنده‌ترین ادیان و مذاهب محو می‌گردند و خدایانی که چون شهرها، در گذشته دشمن هم بودند، در وحدت رومی، از در آشتی در می‌آیند و خصوصیات برجسته سیمایشان، زدوده می‌شود و شخصیت‌هایشان ناپدید می‌گردد یا آنها را مبادله می‌کنند و هر خدا همه خدایان دیگر را به نوبت، در بر می‌گیرد. این خلط و مزج خاصه به سود خدای خورشیدی صورت می‌پذیرد. کاری که در معابد شرق، آغاز شده و در کیش اسرار یونان ادامه یافته بود، در آخرین سده‌های مذهب شرک، در اوج و بحبوحه حدت و شور اسرار نوآیین، پایان می‌گیرد. باکوس که پیشتر نام عاریتی آپولون، در فصول پاییز و زمستان بود، با ازیریس و سراپیس خلط می‌شود و عاقبت میترا، صور مبهم و صفاتش را به ارث می‌برد و خود، بسان زئوس و سراپیس و هلیوس و خاصه هرکول، شکست‌ناپذیر (*invictus*) می‌گردد و شخصیت شرقی هرکول یونانی که دیرزمانی، در لفاف خیالبافی شاعران در باب انسان‌نگاری خدا، پنهان مانده بود، با همه فروغ و درخششش دوباره پدیدار می‌شود. در نظر

همعصران فروریوس، هرکول، کسی جز (خدا) خورشید نیست و حدیث دوازده کار سترکش، همانا شرح گذرش از دروازه دوازده برج است.^۱ به زعم پلوتارک، هرکول «با خورشید هم پیکر و همگردش شده است».^۲ Nonnus^۳ شاعر، در منظومه اش *Dionysiaques*، جلال و شکوه همه خدایان را به هرکول منسوب می‌دارد، «هرکول با قبای کوبی، خدای آتش و فرمانروای کیهان، سوار بر قرص سوزان خورشید، اسبانش را بر مسیر شمسی، حمل فرات و Hammon و آپیس و زئوس آشوری و سراپیس و کرونوس و Phaéton^۴ و میترا و خورشید بابل و اروس (Eros) می‌راند».^۵ من در اینجا این شمارش را که دنباله دارد، قطع می‌کنم. خدا ژانوس (Janus)^۶ که در گذشته، شناخت هویتش مقدور نبود و تنها در گوشه‌ای از آسمان، رهایش کرده بودند، اینک در نظامی جامع و شامل، جای می‌گیرد. ژانوس نیز حق دارد که به سهم خود، خدا خورشید شود زیرا آغازگر سال با انقلاب زمستانی است، و به حرمت دوازده ماه، دوازده محراب دارد و رقم ۳۶۵ در دو دست. سرود شگفتی در ستایش آتیس (Attis) که در *Philosophoumena* آمده، خدای سوری را که

۱. فروریوس، به نقل از Eusèbe *Præ par, Evang*; L. III. c. II: ایضاً نک به:

Servius, In *Æneid*, lib. VI v. 294.

2. Plut. De Iside, cxII: τῷ ἡλίῳ ἐνιδρυμένον συμπεριπολεῖν.

۳. Nonnos، شاعر یونانی در آغاز قرن پنجم سراینده منظومه حماسی *Dionysiaques* م.

۴. پسر هلیوس (خورشید) که روزی اجازه یافت گردونه خورشید را براند، اما بر اثر ناشیگری چیزی نمانده بود که جهان را به آتش کشد. ازینرو به فرمان زئوس که به خشم آمده بود، صاعقه‌ای بر او زد و به خاک افکندش. م.

5. Lib. XI. v. 375.

۶. از قدیمی‌ترین خدایان رومی که معمولاً با دو چهره، تصویر می‌شد که یکی به پیش و دیگری به پس می‌نگریست. م.

همزمان، هم‌ذات با Pan^۱ و باکوس و Sabazius و ساتورن و زئوس و آدونیس و سراپیس و Men و Adam de Samothrace و غیره است، تصویر می‌کند.^۲ همه این خدایان درهم می‌گدازند و آمیخته‌ای رازآلود می‌شوند و ذکرشان، پهلوی هم در کتیبه‌ها می‌آید. الهگان نیز همینگونه در هم می‌آمیزند چنانکه به سختی می‌توان ژنون و افرودیت و دمتر و آتنه و هکات (Hécate) را از یکدیگر تمیز داد و یا ابدأً از Astraté‌ها یا ایزیس‌ها، تشخیص داده نمی‌شوند. ادعیه استغاثه‌آمیز زیبای ایزیس دارنده هزار نام^۳ (myrionyme) در نعت خداوند را که آپوله نقل کرده است، می‌شناسیم.^۴ غالب این زن‌ایزدان، یک نیمه از خدایان نرینه و آن چنان که فینقیان در باب Bélith خود می‌گفتند، پرتو یا آینه طلعت‌نمای آنان‌اند و شخصیت‌شان، عاریتی است و جلوه و تابشی بیش نیست. در همه این ایزدستان‌های مذاهب شرک، عاقبت خدای خورشیدی که نام حقیقی‌اش برای بیشترین مردم، میتراست بر دیگر خدایان فزون می‌آید.^۵ ازین‌رو، نقوش میتربی، بیش از پیش مشحون از تصاویر خدایان می‌شود که به شیوه‌های یونانی یا رومی پرداخت شده‌اند، تا آنجا که تشخیص ایزدان و فرشتگان ایرانی و کلدانی در آنها، دشوار است. با طلوع این کوکب (خورشید)، هیولاهای مارپا (anguipède) که به تتان‌های (Tétan) دشمن زئوس، شباهت دارند، می‌گریزند. پنج سیاره یا کره، نمودار پیکر

۱. پسر هرمس، خدای شبانان و گله‌ها که با پاها و شاخ‌ها و پشم بز زاده شد و قدرت شهوانی خارق‌العاده‌ای داشت. م.

۲. *Philosoph*, lib . V, 169 -171.

۳. لقب ایزیس است که هزاران نام و صفت داشت. م.

۴. Apulée: *Métaim*. lib. XI

۵. در باب این التقاط‌گرایی در قرن‌های متأخر نک به فصل‌های کتاب زیبای

J. Réville: *La Religion sous les Sévères*.

خدایان المپ می شوند و بارگاه ژوپیترا، جایگزین بهشت ایرانی می گردد.^۱ همزمان و از راههایی مشابه و همسو، فلسفه نوافلاطونی به نتایج همانندی رسید و با ترکیب اخترشناسی و نظرات و تأملات خداشناختی و تلفیقِ سحر و جادوی مبتنی بر استمداد از خدایان آسمانی و ذوات ابرطبیعی با دیالکتیک، وحدت و یکتایی، اصل و مبدأ هر چیز را که جلوه محسوسش، خورشید است، اعلام داشت. بدینگونه میان حکمت Macrobe و فلسفه Proclus، مشابهت تنگاتنگی در آموزه و اصول عقاید وجود دارد.

★

★ ★

آنچه موجب استقبال رومیان متأخر از میترائیسم شد، خاصه اخلاقیات کارآمد و عملی اش بود. اخلاق، امین ترین وجه بیان قوای مألوف و واقعاً ثمربخش هر مذهب است و نمایشگرِ عصاره و مغز آن. با خشکیدن این عصاره، دین ناتوان شده می میرد و فقط به مناسک و اوراد تقلیل می یابد، همچنانکه از گیاه خشکیده، چیزی جز الیاف پوک باقی نمی ماند. میترا سزاوار مقبولیش بود، چونکه توانست صفا و خلوص آیین مزدار را حفظ کند و اگر بخشی از اشکال آیین را که تقریباً همانند صور آیینی تلمود، پر شاخ و برگ و جزئی نگر بودند، وانهاد، دست کم روح کلی و جهت گیری های معنوی آن اشکال و قوالب آیینی را نگاه داشت.

۱. یادمان Osterbrücken.

مزدیسنا ذاتاً دیانتی اخلاقی است و سراسر عبارت است از پیکارِ روشنایی با تاریکی و نیکی با بدی که سرانجام به پیروزی نخستین اصل می‌انجامد. درام آسمانی که به قلمرو وجدان، منتقل شده است، بر زندگی مؤمن حاکم است و راهبر همهٔ اعمال اوست. کوشش، تلاش و کوششی مداوم که هیچ چیز نتواند مانعش شود، شرط پیروزی است. فروهرها نیز تباهی پیکر بیجان را فقط به سائقهٔ دلاوری و رشادت او در راه کمک و یاری کردن به مزدا در پیکار عالمگیرش با شرّ، می‌پذیرند. بدینگونه، جنگجوی خستگی‌ناپذیری که شبانروز نمی‌خوابد، میتراپرست و همانند میترا، در وهلهٔ نخست، سرباز است و آیین میتراپی (mithriacisme) به منزلهٔ نیرویی لشکری و سپاهی (milice). رومیان احساس می‌کردند که در این آموزه، چیزی از روحیهٔ آیین رواقی که دو قرن پیشتر، سخت موردپسندشان افتاده بود، با تسلیم و رضا و کف نفس کمتر و بهجت شادمانی بیشتر در کار، سربرآورده تجدید حیات کرده است، و در عین حال، آن آموزه را مجموع جزئیاتی که بهتر از هر تعلیم دیگر با حال و وضع روحی‌شان در آن زمان مناسب داشت، می‌یافتند.

یونانیان از همان ابتدای ارتباطشان با ایرانیان، از برتری اخلاقی این قوم کوهستانی که چیزی نمانده بود جهان را فتح کنند، به شگفت آمده و آنان را سخت می‌ستودند. سخن هرودوت را به یاد داریم که می‌گفت: «ایرانیان سه چیز به فرزندانشان می‌آموزند: اسب سواری و کمانداری و دروغ نگفتن» و به تحسین می‌گوید: گفتار و تعهداتشان، ثقه و شایان اعتماد و اطمینان است. دیودور (Diodore)^۱ می‌نویسد: «دست دادن ایرانی (به نشانهٔ پیمان بستن و تاکید بر آن) مطمئن‌ترین ضامن هر وعده و قولی است» و این گفتار موافق با دستور زیبای اوستاست که می‌گوید:

۱. دیودور صقلی، مورخ یونانی عهد ارگوست. م.

«پیمان با دوست و دشمن باید یکسان محترم شمرده شود». مزدایی از قرض کردن پول منع شده است، زیرا وام‌گیری به دروغ‌گویی می‌انجامد که بزرگترین گناه در آیین میتراست. گزنفون که شاهدی عینی بوده است، رمان سیرت کوروش (*Cyropédie*) را می‌نویسد، آن چنان که تاسیت^۱ (Tacite)، بعدها *Germanie* را برای خاطر نشان کردن تضاد و تقابل میان آموزش مردانه خاص ایرانیان و زندگی جلف و شیکسرانه و تلف شده جوانان آتن، و افلاطون نیز اذعان دارد که کیش ایرانیان، ناب‌ترین نیایش پروردگار است.

مزدیسنا گرچه دیانتی مبتنی بر بدبینی است، زیرا بر آن است که زندگی محل آزمون جان و روان و فروکاستن ذات خویشتن است، اما همانند بودیسم نتیجه نمی‌گیرد که پس باید از کار و کوشش دست شست و اندیشه را در نطفه کشت و بر خلاف بعضی فرق مسیحی، به زهد و ریاضت‌گری ای عقیم پناه نمی‌برد. شاه یزدگرد به رعایای مسیحی‌اش خرده می‌گرفت که «مرگ را می‌ستائید و زندگی را خوار می‌دارید و بارآوری و زاد و ولد انسان را نمی‌پسندید و برعکس سترونی را ستایش می‌کنید. آنچنان که پیروان‌شان اگر سخن‌شان را به کار می‌بستند، دیگر؛ زنان نمی‌آرامیدند و این چنین جهان به پایان می‌رسید». ایرانی، برعکس، سخت ذوق و شوق زیستن و کار کردن دارد و فضیلت را نه در تسلیم و رضا بلکه در نبرد و پیکار می‌داند. تکثیر زندگی و آثار زندگی، همانا گسترده و فراخ‌تر کردن قلمرو خداست. زندگی وسیله‌ایست که خدا برای آنکه سزاوار و شایسته اخذ پاداش‌هایی در آینده باشیم، به ما ارزانی داشته است. زرتشت می‌پرسد: «چیست آن سه چیزی که بیش از همه مایه شادمانی در زمین است؟ و خداوند پاسخ می‌دهد: نخست پارسایی

۱. مورخ لاتینی (حدود ۵۵-۱۲۰) میلادی.م.

انسان و سپس خانه‌ای که انسان درستکار برای خود و نگاهداری آتش و چهارپایان و زنان و فرزندان و خدمتکاران خوش خدمت خویش می‌سازد و سوم هر چه بیشتر دانه و درخت و درختان میوه کاشتن و چراگاه‌ها ساختن و آبیاری زمین‌های خشک و خشکاندن مردابها». «آنکه گندم می‌کارد، چنان است که بیخ قداست می‌نشانند و شریعت مزدا را می‌گستراند» و نیز به گفته شریعت‌گذار، «مرد زناشویی کرده برتر از مردی است که زناشویی نکرده است و پدر خانواده برتر از کسی است که فرزند ندارد و زمین دار، برتر از کسی است که صاحب زمین نیست».

شریعت مزدیسنا، شریعت خلوص و صفاست و نه تنها منزه بودن آیین، بلکه پاکی گفتار و کردار و اندیشه را موعظه می‌کند و سخنی نیست که بیش از این دستور در اوستا آمده باشد. اوستا به سخت‌ترین بیان، روسپیگری و خیانت و بیوفایی و سقط جنین و فریفتن دختران جوان را نکوهش می‌کند و قداست زناشویی و مزایای داشتن فرزندان و بازماندگانی پرشمار را می‌ستاید و مزیت و فضیلت توانگر را در کمک کردن به دختران فقیر برای زناشویی و خانه‌دار شدن می‌داند. این پندها می‌بایست خوش آیند رومیان باشد که از دوران آگوست، قوانینی علیه تک‌زیستی و تهی شدن ایتالیا از سکنه و غیر مسکونی شدن‌نش و ویرانی کشاورزی و گسترش بیمناک زمین‌های بایر، تصویب می‌کردند. دین با این دستورات بجا و نیکو، به قانون‌گذار اجازه می‌داد که با اقتدار تمام، شری را ریشه‌کن کند که همه قوای دولت در برانداختنش، ناتوان مانده بودند.

آنچه اوستا بر این احکام عملی درباره شأن و منزلت زندگی و کاربست سودمند فعالیت انسان، می‌افزاید، احساسی بس والا و ظریف از زیبایی اخلاقی است. من در ادبیات دوران باستان، صفاتی شاعرانه‌تر و دلپذیرتر از توصیف مرگ انسان درستکار و شریف در اوستا نمی‌شناسم:

«همان دم که روشنایی می‌دمد، روان انسان درستکار خود را در میان گیاهان می‌یابد. نسیمی عطرآگین که از جنوب برمی‌خیزد بر او می‌وزد. روان این نسیم را چون نفخه و دم فرو می‌برد. آنگاه این بوی خوش که سرشت ویژه انسان درگذشته است، به سیمای دختر جوان زیبا و درخشانی با بازوانی گلگون و قامتی بلند کشیده، به سبویش می‌خرامد— که هستی، ای زیباترین دختر جوانی که تا کنون دیده‌ام؟ و سرشت ویژه انسان درگذشته پاسخ می‌دهد: من اندیشه‌های نیک و کارهای نیک و سرشت هستی توام— چه کس ترا بدین شکوه و نیکویی و زیبایی که بویی عطرآگین می‌پراکنند و آنچنان بر من پدیدار شده‌ای، آراسته است؟— تو ای مرد جوان، تویی که مرا چنین آراسته‌ای. هنگامی که در این جهان، کسی را می‌دید که کارهای بد می‌کرد و گناه فریفتاری و ستمگری مرتکب می‌شد، به وی هشدار می‌دادی و به بانگ بلند بر او گاتها فرو می‌خواندی. اینچنین مرا که دوست داشتنی‌ام، مهربان‌تر و زیبا و زیباتر و خواستنی و خواستنی‌تر می‌ساختی».

بعضی نویسندگان شاید ازینرو که با سبق‌الظن و پیشداوری به بررسی میتراپرستی پرداخته‌اند، خلوص آموزه‌اش را انکار کرده‌اند و مدعی شده‌اند که اسرار میترا، مکتب فساد عقیده و بی‌اخلاقی است.^۱ این نظر مبتنی بر سند واحدی است که تفسیرش سخت تردیدآمیز است.

1. Allard (*Dernières Persécutions*) P. 220 et.suiv.

«کیش میترا بر پیروانش نه ریاضت‌کشی الزام می‌دارد، نه انقطاع و ترک علایق و نه تقوی. مقابر دینمردان و رازآموختگان، مزین به نقاشی‌های غیراخلاقی و آراسته به دستوراتی مادی‌گرایانه همراه باتصاویری است که گویی قلم نقاشی مسیحی آنها را نقش کرده است. میترائیسم خاصه در اردوگاه‌ها که همزمان جولانگاه عیوب اخلاقی زمخت و فضایل کریمانه است، گسترش می‌یابد». برای آگاهی از عقیده مخالف، نک به: *prescript.*, C. XL. De:

و ایضاً: Tertullien: *De coronâ* . C. XV

منظور گور شگفت و اسرارآمیزی است که در گورستان مسیحی Prétextat در رم یافت شده است. در این گورستان Vincentius ملقب به numinis antistes Sabazius، دینمرد خدمتگزار خدا Sabazius و SDSIM – Aurélius که شاید ترکیبی از حروف اول این کلمات باشد: sacerdos dei Solis invicti Mithrae یعنی پیشوای مذهبی میترا، خدا خورشید شکست‌ناپذیر، در کنار هم دفن شده‌اند. گور شخص نخست، مزین به دو دیوارنگاره است که یکی نمایشگر ضیافت هفت دینمرد است و دیگری نقشپرداز سرنوشت Vibia همسر درگذشته و نستیسوس. و بیا را در دوزخ، دو تن: Dis Pater و Abra Cura یعنی Pluton^۱ و زن ایزد مهربان Cora محاکمه می‌کنند. یار و دستگیر و بیا در این محکمه، السست (Alceste)^۲ نمونه شاخص همسر وفادار است که به سبب وفاداری و سرسپردگی به شوهرش، سزاوار دوباره زیستن و نماد رستاخیز شده است. و بیا تبرئه می‌شود و فرشته نگاهدارش (angelus bonus) او را به ضیافت دادورزان می‌برد. در کتیبه‌ای آسیب‌دیده منضم به دیوارنگاره این سخنان از زبان و بیا آمده است:

plures me antecesserunt, omnes exspecto. Manduca, bibe, «lude et veni ad me. Cum vives benefac hoc tecum feres».

«بسیاری پیش از من بوده‌اند و من در انتظار همه (دیگرانم)؛ بخور و بیاشام و بازی کن و به سویم بیا. تا زنده‌ای نیکی کن، این تنها چیزی است که با خود خواهی برد».

گور اورلیوس، فاقد نقاشی است، فقط در کنارش، دو چهره تصویر شده است که به ادعای بعضی، (، miles (سربازان) میترايند؛ بر تارک

۱. خدای دوزخ و مردگان برابر با هادس (Hades) یونانی. م.

۲. که برای نجات شوهرش (Amète)، پذیرفت خود تن به مرگ دهد. م.

تک‌گور دخمه‌ای (arcosolium) ونوسی برهنه میان نشانه‌های چهار عنصر، نقش شده است و در کتیبه‌ای این سخنان شگفت آمده است:

Qui basia, voluptatem jocum alumnis suis dedit¹

(خلاصه آنکه هماغوشی و کامرانی کرد تا درگذشت)

شگفت‌انگیزی این گور، ذکر ملاحظاتی چند را ایجاب می‌کند.

به جز حروف SDSIM که معنایشان مشکوک است، هیچ چیز این اندیشه را که کیش و آیین میترا، نقش و تصویر شده است، القاء نمی‌کند. ونوس برهنه که از پشت میان چهار عنصر دیده می‌شود، یادآور زن ایزد طبیعت در فریجیه یا کلدیه است و در هیچ یک از یادمان‌های حقیقتاً میتراپی به چشم نمی‌خورد. حتی فقدان هرگونه تصویر زن در یادمان‌های میتراپی، یکی از خصوصیات شاخص و ممتاز میترایسیم است. این گمان که شخصیتی که تاجی از برگ بر سر دارد، در miles (سرباز) اسرار است، محل تردید است. تقدیم miles اسرار می‌بایست تاجی را که به وی می‌کنند نپذیرد و بگوید: تنها میترا تاج سر منست.

حداکثر می‌توان فرض کرد که اورلیوس گورستان پرتکستات، وابسته به فرقه‌ای منشعب از آیین میترا و جزء طریقتی الحادی در کیش میتراپی بوده است و این فرضیه‌ای بس محتمل است. در سایه کلیساهای رسمی، چنین فرقه‌هایی، موافق یا مخالف با آنها، سر بر می‌آورند و در هم می‌لولیدند و این گواه بر جوش و خروش مذهبی‌ای بود که بازپسین قرون آیین شرک و نخستین قرون مسیحیت را آشفته ساخت. دارمستتر خاطرنشان می‌کند که در ایران، پس از اصلاح دینی در عصر ساسانیان،

1. Voir Garucci: *Mystères du syncrétisme phrygien* (Cahier et Martin, t.IV).

Le Blanc *Inscr. chrét. de la Gaule*, T. II. p.71: Lenomant: *Rev. arch.*, t, 29, ann.1875. Rossi: *Bullet.*, 1870.

چندین فرقه با گرایشهای ابیقوری ادعا می‌کردند که از زرتشتی‌گری برخاسته‌اند. این ذریه‌گرچه نامشروع است اما توجیهش، عشق به زندگی و آثار و مآثر زندگی است که در آیات اوستا انعکاس یافته است و کتاب مقدس، آنرا با احکام بس دقیق و موشکافانه در باب حفظ پاکی و طهارت، سازش داده است.

اما حتی اگر این فرضیه را نپذیریم، نباید از تضاد فاحش میان متن کتیبه‌ها و مناظری که گویی تصویر آن نوشته‌هاست، چندان در شگفت شد. این تصاویر، نقشپرداز فرود آمدن روانی پاک در سرزمین مردگان است و توجیهش پذیرفته شدنش در آسمان نیکبختان جاوید. فرشته نگاهدار و مهربانی این روان را همراهی می‌کند و السست ملازم اوست، همسر نمونه‌ای که به سبب فداکاری و وفاداریش، سزاوار بعث پس از موت می‌شود و شگفت آنکه دعوت پیش‌پافتاده به مادِی‌گرایی‌ای زمخت و نفی و انکار اجر و پاداش اخروی، از زبان ویبیا یعنی زنی شنیده می‌شود که شوهرش او را دوست می‌دارد و عزیز می‌شمارد! این تضاد به تنهایی برای آنکه دچار تردید شویم و به آنچه گفته شده اعتماد نکنیم، کافی است.

این تضاد تحقیقاً خاطر عالم متبحری چون روسی (Rossi) باریک‌بین و زیرک را مشوش کرده است. روسی خاطر نشان می‌کند که شاید سخنان ویبیا اشاره به فسق و فجورهای شرم‌آور نباشد و بر عکس مربوط به ضیافت نیکبختان جاویدی باشد که همسر تبرئه شده به شرکت در آن، دعوت شده است. به گفته وی در اوستا همه‌جا، سخن از تطهیر روان می‌رود و میترا نیز پاک علی‌الاطلاق نامیده شده است و در کتیبه مهرابه اوستی (Ostie) به صفت juvenis incorruptus (جوان فسادناپذیر) موصوف است. روسی سرانجام دیوار نگاره پرتکستات را با

دیوارنگارهٔ قدیس - کلمان که تصویر فرار هیپولیت پاکدامن از دست فدر زناکار است که او را به خود می‌خواند و با همراهانش به شتاب در اندیشه تدارک شکار است، قیاس می‌کند. پاداشی که هیپولیت از دولت تقوی می‌یابد، زندگانی جاوید است.

کلمات *manduca*^۱ و *bibe*^۲ و *lude*^۳ که در گور Vincentius کتابت شده، یادآور کتیبه‌ای کهن متعلق به قرن‌ها پیش از آن است که همین کلمات بعینه در آن نیز آمده است. Arrien می‌گوید^۴ هنگامی که لشکر اسکندر از سی‌لی‌سی (Cilicie)^۵ گذشت، در Anchiale نزدیک Tarse، گور معروف به گور سارداناپال (*Sardanapale*)^۶ را یافت که بر آن، کلمات مشهور *ἔσθιτε, πίνετε, παῖδες* کتابت شده بود که دیر زمانی بعد می‌بایست ویبیا در گورخانهٔ دخمه‌ای، آنها را تکرار کند، به گفتهٔ آرین، یونانیان از دیدن آن کلمات به گونه‌ای ناگوار شگفت‌زده شدند و شهرت نامطبوع شاه افسانه‌ای آشور، شاید به علت این کلمات باشد. اما یادمان آنشیل، گور سارداناپال نیست، بلکه خرمن آتش، هیمه‌های افروخته برای آدم‌سوزی (*pyrée*) است، شبیه هیمه‌های افروختهٔ نقش شده بر مسکوکات تارس که احتمالاً به افتخار سندان (*Sandan*) خدای محلی، هرکول آشوری برپا شده است که پس از پالوده شدن در شعله‌های آتش هیمه‌های افروخته به آسمان بازگشت و با شکوه و فروغ خورشید درآمیخت. ایضاً حدس

۱. بخور. م.

۲. بیاشام. م.

۳. بازی‌کن. م.

4. Arrien, II. 5.

فلوریوس آرین مورخ یونانی قرن دوم، نویسنده کتابی دربارهٔ اسکندر به نام *Anabase* است. م.

۵. منطقه‌ای واقع در بخش آسیایی ترکیه. در جنوب شرقی آناتولی. م.

۶. شخصیت افسانه‌ای آشور، از قماش شاهان عیاش عشرت‌طلب. م.

زده‌اند که این گور، گور سناخریب^۱، دومین بنیانگذار تارس باشد که به گفته Bérose فرمان داد بنای یادمانی برایش بسازند تا «یاد و خاطره دلاوری و تقوایش، قرن‌ها زنده بماند».^۲ در هر دو مورد، ما همان تضادی را باز می‌یابیم که پیشتر میان معنای یادمان و معنای لفظی گفتار منسوب به قهرمان، تشخیص داده بودیم. حلّ این مشکل بر عهده ما نیست، فقط کافی است که خاطر نشان کنیم. شاید این سخنان فقط کلماتی رازآمیز باشند که معنای واقعی شان را در نمی‌یابیم و قرنهای متمادی، نسل بعد نسل، میان رازآموختگان، از اخلاف به اسلاف می‌رسیده است مانند گفتارهای اسرار الوزیس راجع به cyceon^۳ و tympanon^۴ که با آن کلمات، خالی از مشابهت نیست.

به عنوان نتیجه باید گفت که به ظنّ قوی، در کشفیات گورستان Proë textat به چیزی از آیین میترا باز نمی‌خوریم و اگر هم چنین نباشد، کتیبه‌ها و نقوش این گورها، نکته‌ای علیه اخلاقیات آیین میترا را ثابت نمی‌کنند.

بیگمان این استنتاج که آموزه اوستا و تعالیمی که اسرار میترا افاده می‌کنند، مطلقاً همذات‌اند، دور از حزم و احتیاط است. زیرا به همان دلایل که طی قرون متمادی، عقیده جزمی ایرانیان جرح و تعدیل شد و حتی سلسله مراتب خدایانش به هم خورد، سازش‌های پیاپی‌ای که میترا الزاماً به آن تن درداد نیز یقیناً بر بخش‌هایی از آموزه‌اش تأثیر گذاشت. بیگمان اوستا، کتاب مقدس میترائی‌ان نبوده است اما آنان دست کم خود را

۱. پادشاه آشور (جلوس ۷۰۵ - مقتول ۶۸۱ ق. م.). م.

2. Mémoire de R. Rochelle: l' *Hercule assyrien*. Ac. I. B. L. t. XVII.

۳. نوشابه‌ای مرکب از شیر بز و شراب. م.

۴. دایره‌زنگی‌ای که ساز خاص دینمردان کیش سی‌بل بود. م.

وابسته به زرتشت و تعلیمات سنتی اش می دانستند که نزد بعضی فرق مذهبی آسیا محفوظ مانده بود که دقیقاً در همان زمان، متن گم شده و مهجور اوستا را باز می پرداختند و آیین مغان (magisme) را باز می ساختند. به علاوه از یاد نبریم که اوستا بیش از آنکه حاوی اساطیر باشد، کتابی در ستایش اخلاق است و هر چه آن اساطیر فقیر مایه اند، آن اخلاق برعکس سرشار از احکامی است که در رفعت و اعتلا نادرند. تنها این اخلاق، سزاوار آن بود که ماندگار شود و بپاید. آنچه از قدما در باب تاریخ و اخلاق کیش میترا می دانیم و گواهی های نویسندگان مسیحی در آن باره، این نظر را تأیید و تقویت می کند. وانگهی حتی امروزه روز نیز پارسیان، احکام زرتشت را به دقت به کار می بندند و به سبب پای بندی به فضائی که کتاب مقدس توصیه می کند، در میان همه اقوام هند، ممتازند. این ملکات عبارتند از سختگیری در رعایت آداب و رسوم، دلبستگی به زندگانی خانوادگی، بیزاری از دروغ، درست قولی در معاهدات و عشق به کار. این سجایا که باید همسازی های باطنی و جبلی ای را که بر می انگیخته اند پیشتر خاطر نشان کردیم و نیز مساعد بودن شگرف حال و هوای زمانه را برای تعلیم و موعظه آنها، مدنظر داشت، مبین کشش خارق العاده آیین میترا برای رومیان در آخرین دوران امپراطوری است.

★

★ ★

هنگامی که مسیحیت در کاخ های حاکمان رومی، درخشید و توجه اهل قلم و مردم عادی را که زمانی می پنداشتند مسیحیت، فرقه ای یهودی است، برانگیخت، آنان نخست مسیحیت را با یکی از آیین های

خورشیدی که به وفور از شرق به غرب می‌آمد، خلط کردند. امپراطور آدرین (Adrien) در دیدار از اسکندریه، هنگامی که جوش و خروش بسیاری از فرقه‌های ناساز در آن شهر اغتشاشی مذهبی برانگیخته‌اند، هنوز به روشنی، پرستندگان سراپیس را از ستاینندگان مسیح بازنمی‌شناسد^۱، اما سلز (Celse) که آگاهی بیشتری دارد، مشابهت‌های آیین مسیحیت با کیش میترا را تمیز می‌دهد و می‌گوید «آنکه می‌خواهد اسرار مسیحیت را دریابد، باید آن اسرار را با اسرار ایرانیان، قیاس کند»^۲ و خود در رساله‌ای در ردّ Origène^۳ به این قیاس می‌پردازد. ترتولین نیز به وجود مشابهت‌هایی که موجب خلط شده‌اند، اذعان دارد، می‌نویسد «برخی نیز با نیکخواهی بیشتر در حق ما و بنا به نظری که مقرون به حقیقت است، معتقدند که خورشید، خدای ماست، زیرا برای نماز گزاردن به سوی شرق رو می‌گردانیم و روز آفتابی را روز آسایش و شادمانی می‌دانیم، اما ما به دلایل دیگر چنین کارهایی می‌کنیم».^۴ اگوستن قدیس همان آمیختگی و خلط‌شدگی‌ها را خاطر نشان می‌سازد و به علاوه می‌گوید مسیحیان خالق را از راه خلقتش سجده می‌کنند.

باید گفت که مسیحیان، خاصه مسیحیان شرق، به سبب زبانشان که آکنده از تعبیرات و ام‌گرفته از مذاهب سوریه و ایران بود، به این خلط و اشتباه دامن می‌زدند. از نظر انجیل‌نویس افسس (Éphèse)، مسیح نوری است که بر این جهان تابیده است یا به این جهان آمده است. مکاشفات

1. Ep. Habr. ad servianum (Fl. Vopiscus: saturnini vita).

2. Origine; ad Celsum, Cap. 24.

۳. مفسر و متأله و ستایشگر مسیحیت، متولد در اسکندریه (۲۵۳-۱۸۵) که در تفسیر تمثیلی کتاب مقدس زیاد روی کرده است. م.

4. Tertullien: Apol., C. XVI.

یوحنا، پر از تصاویر و رمزهایی است که نشان از ایران و کلدیه دارند. اینیاس افسسی (Ignace d'Éphèse)^۱ این چنین از آمدن پسر خدا سخن می‌گوید: «ستاره‌ای در آسمان بر فراز همه ستارگان درخشید و ستارگان و خورشید و ماه، در رکابش بودند و تابش و رخسندگیش، همه روشنایی‌ها را کور می‌کرد».^۲ رأی^۳ Meliton de Sardes حتی شگفت‌انگیزتر است: «اگر خورشید و ماه و ستارگان در اقیانوس غوطه می‌زنند، چرا مسیح در نهر اردن (Jourdain)^۴، غوطه‌ور نشده باشد؟». زیرا مسیح «خورشیدی است که از شرق دمیده است».^۵ چنین اقوالی که اشتباه مشرکان را عفو می‌کند، کم نیست. مسیح در قبال این الزام که برای خدایان قربانی کند، این کلام از کتاب دوم تورات (سفر خروج) را نقل می‌کرد: «فقط برای خدای یگانه قربانی کن» (Domino soli). حاکمی که به خواندن همان ضابطه و دستور بر یادمان‌ها و مسکوکات، خو کرده بود، پاسخ می‌داد: «پس برای خدا خورشید، قربانی کن (یا قربانی می‌کنی؟)». این گونه بازسازی باکلمات (تجنیس از صنایع لفظی بدیع) که نمونه‌هایش در کتاب کارنامه شهدا (*Actes des martyrs*) یافت می‌شود، سخت مشهور بود و بسیاری از مؤلفان مسیحی به خود زحمت توجیه و تبیین چنان لفظ بازی‌ها را می‌دهند.^۶

۱. ظاهراً منظور قدیس اینیاس از آباء کلیسا و بطریق قسطنطنیه است (۷۹۸-۸۷۷). م.

2. Ignatis. Eph. 19, 2.

۳. قدیس، قرن دوم پس از میلاد، مطران شهر سارد (شهری قدیمی در آسیای صغیر). رساله در ستایش مسیحیان را به مارک - اورل اهدا کرد. م.

۴. نهری جاری در فلسطین که از دریاچه طبریه گذشته به بحر المیت می‌ریزد. یوحنا معمدان، مسیح را در همین رودخانه، غسل داد. م.

5. Melito (Frag. *περι λουτροῦ* dans les *Analecta* de Dom Pitra)

به نقل از G. Wobbermin، یادشده، ص ۱۲۷.

6. Saint Augustin, *De civitate Dei*, 19. Voir Le Blant: *Les persécutions et les*

اما خاصه فرقه‌های غنوسی (گنوستیک) که نامحرمان، آنها را به درستی از راستکیشان مسیحی تمیز نمی‌دادند، عالماً عامداً به این خلط دامن می‌زدند.^۱ این ملحدان خطرناک که از همهٔ معابد شرق فراز آمده بودند، ادعا می‌کردند که شیوه‌های التقاط‌گرایی را که پیشتر باعث و بانی درآمیختگی و خلط ادیان آسیایی شده بود، در مورد مسیحیت به کار می‌بندند. گنوسیان که با سادگی متون و آیین‌های ابتدایی، چندان انس و آشنایی نداشتند، کوشیدند تا معنایی پنهان و ظریف در بطن متن قدسی کشف کنند و دعوی می‌کردند که از وحی و مکاشفه‌های خاص و تعلیمات سرّی مسیح که به دینمردان منتقل شده است، بهره‌مندند و لذا بسیاری متون جعلی و منحول انتشار دادند که نشانه‌های فراوان از آنها در روایات و سنن مردمی باقی مانده است. آنان مراسم عبادی زیاده خشک و بی‌پیرایهٔ کنیسه‌ها را با نمایش اسرار کلدانی و فریجی و مصری درآمیخته و به گفتهٔ پررنگ و مایهٔ یک تن از آباء کلیسا: «مسیح را با بستن خصوصیات و صفات آتیس و آدونیس و ازیریس به وی مفتضح کردند»^۲. گنوسیان در فره‌مندخواهی و اشتغال به هنرهای جادویی و اخترشماری و عزایم و افسون‌خوانی، مبالغه می‌کردند. بعضی در ستارهٔ Céphée^۳ حضرت آدم و در Canopée^۴ حوا و در Persée^۵، لغوس (logos کلمهٔ الله) می‌دیدند و هرکول را برمی‌انگیختند تا با فرشتگان شرّ پیکار کند و بر آن

→

Martyrus, c. VII.

۱. دربارهٔ گنوسیان خاصه نک به *Philosophoumena lib. v* و *Epiphane* قدیس *Contra hœr.*
۲. *Philosoph.. lib. V, c. CXL - CLII.*
۳. قیقاوس، کیکاوس، نک به ابوالفضل مصفی، فرهنگ اصطلاحات نجومی، تبریز، ۱۳۵۷ م.
۴. سهیل، همانجا. م.
۵. برساوس، همانجا. م.

بودند که کارهای دوازده گانه‌اش، پیامدهای این پیکار است. اما خاصه تأملات نظری افلاطون و فیلون Philon در باب لغوس بود که دیالکتیک ظریف گنوسیان را توان بخشید. لغوس به زعم گنوسیان، مسیح بود که Hermogène^۱ می‌گفت در خورشید، خیمه زده است. برخی دیگر مسیح را همان یائوی (Iao) اسرارآمیز کلدانی می‌دانستند و این چنین پاسخ وحی آمیز شهر Claros^۲ را به پرسشی برای شناخت این خدا، به شیوه‌ای نو تعبیر می‌کردند: «بدان که نخستین خدا، یائو است که در زمستان، هادس (Hadès) نامیده می‌شود و در بهار، زنوس و در تابستان، خورشید و در پاییز، یائو».^۳ به موجب تفاسیر آنان، مسیح، یک éon^۴ است که ۳۶۰ آتون فرودست را در مقام دستیار دارد مطابق با ۳۶۰ درجه فلک البروج. Basilide^۵، قدرت متعال الهی را abraxas می‌نامد که واژه‌ای جادویی است و ارزش عددی حروفش برابر با رقم ۳۶۵ است. ژروم قدیس^۶ خاطر نشان می‌کند که میترائیان نیز با محاسبه حروف واژه Meithras، به همان نتیجه می‌رسند. فرقه Paulicien^۷ که تا قرن ۱۲، در کرانه‌های فرات

۱. نام چند تن از مردان مشهور و ظاهراً منظور ملحد قرن دوم و پیرو زنون است که به مسیحیت گروید، اما آموزه‌ای پرداخت که شامل نکات اساسی فلسفه رواقی و مسیحیت بود. م.

۲. در قدیم، شهری در یونی (Ionie) که به سبب پاسخ وحی آمیزش به آپولون، معروف است. م.

3. Macrobe: *Saturn*, I. C. XVIII.

۴. یا aion به معنی دهر و ابدیت و در قاموس گنوسیان مراد قدرت‌های لایزال صادره از ذات اعظم است که واسطه اعمال قدرتش بر جهان‌اند. م.

۵. گنوسی مصری (قرن دوم پس از میلاد) که می‌خواست میان مسیحیت و حکمت ارسطو و حکمت رواقی، سازش دهد. م.

6. Saint Jérôme, *comm. in Amos*, 9-10.

۷. فرقه‌ای که پل و یوحنا ی ارمنی در قرن هشتم بنیان نهادند و واکنشی بود در قبال افراط و

می زیستند، به روشنی سیمای مسیح را در قرص خورشید تمیز می دادند. توفیق مانویان که اگوستن قدیس، در جوانسالی فریفته شان شد، خاصه بر مبنای پیوند میان آئین میترا و کیش مسیح، استوار است. آنان با «ترکیب هجاهای نام خدا و عیسی مسیح و فارقلیط و روح القدس تسلاً بخش، نوعی، ملغمه ساخته بودند». ^۱ اگوستن فلانین ایضاً می گوید: «چه طعامی به روان گرسنه ام ارزانی می داشتند؟ دیگر شما نبودید که چنین می کردید بلکه خورشید و ماه، دسترنج با شکوه تان، یعنی دستاورذتان بودند که جایگزینتان شده بودند». در مجلس مناظره کاسکار (Cascar)، مطران ارخلوس (Archélaüs) به مانی می گوید: «ای دینمرد کیش میترا، تو فقط خورشید را می پرستی» و در مراسم آشتی کنان که مانویان ناگزیر به آن تن در دادند، وادارشان کردند که سوگند خورده بگویند مسیح و خورشید، یکی نیستند. ^۲

در واقع آیین میترا و کیش مسیح بسی به هم مدیون اند. اما شباهت‌ها سرسری است. باورها و جزئیات آیین میترا ریشه در سنن کهن ایرانی و کلدی دارد و منشأ مفاد اولیه آنها را که با دانش دینمردان و تعلیمات فلسفه یونان پخته و بارور شد و با سلیقه‌ها و اندیشه‌ها و صور و قوالب تمدن یونانی - رومی، سازش یافت، تشخیص می توان داد. زبان نمادین میترائیسم، پیش از رواج ایمان مسیحی، تثبیت یافته بود، چونکه Stace

→

زیاده روی در شمایل پرستی. فرقه، مخالف ستایش و پرستش صلیب بود و باورهای جزمی گوشتمند شدن کلمه و کیش پرستش مریم بتول و قدسین را مردود می دانست و انکار می کرد. امپراطریس تئودورا (Théodora) آنان را از روم بیرون راند و فرقه ناچار شد جلای وطن کند و به عربستان کوچید. م.

1. Saint Augustin. *Confes. lib. III, c. IV.*

2. Sant Épiph.: *Adv. Hæ res t. II. lib. II. Par. 46.*

همعصر Domitien^۱ میترا را با صفات و اعمالی که تا پایان تغییر نخواهد کرد، توصیف می‌کند. معه‌ذا دور نیست که سودای رقابت با مسیحیت و سد کردن راه انتشارش، خاصه در دورانی متأخر، میترائیان را وادار کرده باشد که بر بعضی شباهت‌ها تأکید ورزند و برخی رمزهایشان را برجسته‌تر کنند. تصویر (تناول) طعام مقدّس که در آخرین یادمان‌ها نقش بسته است و خاصه بسط و گسترش مضمون و رزوا (گاو) کشی باید از این احساس آب خورده باشد. Grégoire de Naziance رسماً ژولین را متهم می‌کند که در سیاست مذهبی‌اش از الگویی بیگانه پیروی کرده است که موجب وهن کلیساست و رفتار امپراطور، این مذمت را توجیه می‌کند.^۲ ظاهراً گفته دینمردی میترایی که آگوستن قدیس نقل کرده است مشعر بر اینکه «میترا، مسیحی است»^۳، از دلمشغولی‌ای همانند حکایت دارد.

اما در آنچه به مسیحیت مربوط می‌شود، از آنجا که دیرزمانی گروندگان به آن، گسستگان از مذاهب شرک بوده‌اند، چنانکه «آدمی، مسیحی زاده نمی‌شد، بلکه مسیحی می‌شد»، طبیعاً انبوهی از واژگان زبان اسرار، به زبان مسیحیت راه یافت و بعضی نیایش‌های خارجی، در آن جا باز کرد.^۴ گنوسیان که مدعی بودند میان دو مذهب، پل بسته‌اند و با تفسیر دلخواهانه رمزهای میترائیسم و مسیحیت، آن دو را با هم آشتی داده‌اند، به این گذار واژگان از مذهبی به مذهب دیگر، کمک شایان

۱. امپراطور روم (۵۱-۹۶) که چون می‌خواست اشرافیت روم را تنزل دهد، به اشاره همسرش کشته شد. م.

2. Grég. de Naziance, *Orat. cont. Jul.*, I. c. LII : Αίματι μὲν οὐχ ὁσίω τὸ λουτρὸν ἀπορρύπτεται, τῇ καθ' ἡμᾶς τελειώσει τὴν τελειώστων τοῦ μισσοῦ ἀντιτιθεῖς.

3. Sant Augustin.; *In Joannem*, 5.

۴. نک به فهرست طولانی این وام‌گیری‌ها در G. Anrich *Das antike Mysterienwesen*, c. IV :

کردند. اما هر چه انسان کهن، انسان مشرک را برهنه کرده با ایمان و غسل تعمید مسیحی به انسانی نو بدل کرده باشند، باز عادات ذهن، سمج تر از اندیشه دینی بوده‌اند. گسست، یکباره به طرزی خشن و مطلق روی نداد. با گرویدن به دین نو، دیدگان بر نوری ناشناخته گشوده شد، اما زیان برای بیان احساساتی که در کُنه روان می‌جوشید، قاصر بود. قوالب اندیشه دست‌نخورده باقی ماند، اما اندیشه، پیشتر تغییر یافته بود. حتی پولس قدیس برای مفهوم افتادن سخنانش، واژگان رازآموزی (époptie) را از اسرار وام گرفت. به علاوه باید توجه داشت که پس از مسیحی شدن امپراطوران و خاصه پس از شکست و ناکامی ژولین در عودت به دیانت کهن، خلاقیت که دیرزمانی در هواخواهی و موضع‌گیری، شک و تردید داشتند و دودل بودند، دسته دسته به کلیسا روی آوردند و معابد شرک بسته، و کلیساهای صدر مسیحیت (basilique) از نودینان پر شد. دینمردان نمی‌توانستند راه این نورسیدگان را سد کنند و برای پذیرش‌شان، مهلتی بی‌چون و چرا مقرر دارند که دقیقاً اجباری و الزامی بود تا نوگرویدگان به دین نصارا، تعلیمات لازم را فراگیرند و ایمانشان آزموده شود. این گرویدن‌های توده‌وار، آموزه را تغییر نداد، اما موجب نفوذ بسیاری از عناصر بیگانه در دین مسیح شد. کلیسا مست و مغرور از پیروزی و مطمئن از اینکه با همدستی مراجع قدرت، آخرین مقاومت‌های دشمنانش را در هم خواهد شکست و از خطر انتقام‌جویی آنان در امان خواهد ماند، نه زیاده سخت‌گیری کرد و نه زیاده متوقع و مشکل‌پسند بود. حتی پنداشت که می‌تواند بی‌هیچ خطری، با بعضی خرافات که در عادات اقوام هر چه ژرف‌تر ریشه بسته بود، کنار آید و به جای مقابله با آن خرافات، ترجیح داد که آنها را بپذیرد و خودی کند. این چنین بسیاری جشن‌ها و شادمانی‌های مذهب شرک و خاصه مراسمی مبتنی بر این

اعتقاد که تغییر فصول و در نتیجه تغییر ضرباهنگ کارهایی که به نوبت باید در زمین انجام گیرد، به فرمان خدایی حاکم بر آن است، مسیحی شدند.

ازین تطبیق کردن‌ها، شاخص‌ترین و خجسته‌ترینش، تثبیت جشن میلاد در ۲۵ دسامبر، روز میلاد (Natalitia) میترا و زایش خورشید در انقلاب زمستانی است.

این تاریخ، موعد برگزاری یکی از جشن‌های بزرگ شرک بود که بیدرنگ متعاقب جشنهایی به افتخار ساتورن، برپا می‌شد.^۱ در این جشن، امپراطور، بازیه‌های باشکوه و مجللی به افتخار شکست‌ناپذیر (Invincible) ترتیب می‌داد.^۲ خلاق در این جشن و سرور و شادمانی، شرکت می‌کردند و مسیحیان نیز که نمی‌توانستند از جاذبه نمایش و شادمانی‌های عمومی، مصون و برکنار مانند. این روز تنها موعد برگزاری جشن نوزایی میترا نبود؛ همه پیروان کیش‌های خورشیدی، میترا را مظهر طلوع و خورشید نو می‌دانستند و سجده می‌کردند. در واقع، در حدود همان تاریخ، یعنی در هفتم ماه مصری paophi، طبق گاهنامه مصری، جشن ولادت هوروس (Horus) یا خدای نوزاد خاموش (Harpocrate) برگزار می‌شد. در آن روز، به گفته Macrobe خورشید نوزاد را به سیمای کودک خردسالی نمایش می‌دادند و دیرتر در بهار، به سیمای جوانی نیرومند و در انقلاب تابستانی، به سیمای مردی ریشو در اوج پختگی و سرانجام به سیمای پیرمردی فرتوت و عصا به دست. همه مراحل این زندگی سالانه، به دقت در کتابی خاص، ضبط شده بود: میلادهای

۱. Saturnales جشنهای بزرگداشت ساتورن در روم باستان که در تمام مدت آن جشن و سرور، بردگان جایگزین اربابان می‌شدند و فرصتی مغتنم برای عیش و فسق و فجور بود. م.

۲. نک به متونی که Mommsen گرد آورده است:

هوروس.^۱ اسرار Liber و احتمالاً بعضی اسرار دیگر، همان راه و رسم را پذیرفته بودند.^۲

کلیسا به مدت سه قرن، دلمشغول تعیین تاریخ میلاد مسیح نبود. در اناجیل، هیچ ذکری از این تاریخ نمی‌رود. معهدا، به رغم فقدان سنتی اصیل در این باره، بعضی کوشیدند با محاسباتی خاص، آن تاریخ را به دلالت نشانی‌هایی که انجیل‌نویسان می‌دادند، تعیین کنند. کلمان اسکندران‌ی احتمال می‌دهد که آن تاریخ، ۱۹ آوریل باشد و بعضی دیگر تاریخ ۲۹ مه یا ۲۸ مارس را پیشنهاد می‌کنند.^۳ در نیمه قرن چهارم، در روم، میلاد مسیح را در تاریخ ۶ ژانویه جشن می‌گرفتند و سرانجام در سال ۳۵۴، پاپ Liberius، نخستین بار، تاریخ جشن میلاد را روز ۲۵ دسامبر اعلام کرد، اما شرق بیست و دو سال بعد این تاریخ‌ها را پذیرفت. وعظ قدیس Chrysostome Jean که در سال ۳۸۶ در انطاکیه، ایراد شد، دقیقاً بر این معنی صراحت دارد:^۴ «ده سالی بیش نیست که این تاریخ به وضوح بر ما معلوم شده است». آنگاه جشن‌های نوتل دسته دسته به مناسبت میلاد مسیح، به گونه‌ای خود جوش و فرهمند، همچون بوته‌های گل، شکوفا شد و چنین پیداست که پرودانس (Prudence) و پولن دونل^۵ (Paulin de Nole) از آن پس، این تاریخ را برای جشن میلاد تثبیت کرده باشند.^۶

1. Macrobe, *Saturn.*, I. c. XVIII.

2. Macrole, *Ibidem*

۳. در باب تعیین این تاریخ، نک به:

abbé Duchesne, *Les origines du culte chrétien*, C. VII, § 5.

4. Jean Chrysostome, *Homel in diem natalem*.

۵. قدیس، مطران شهر Nole ۳۵۳-۴۳۱ م.

6. Prudence, *Kathemerinon*, XI et XII. Paulin de Nole: *Felicis natal. carmen*.

بعضی حدس زده‌اند برخی موقعیت‌های خاص که روایت ولادت و غار زادگاه عیسی و حضور مغ‌ها به راهنمایی ستاره، در آخور بیت‌الحم، محلّ گاهواره عیسی را شاعرانه کرده‌اند، حتی حاکی از نفوذ مستقیم‌تر خاطره مربوط به کیش و آیین میترا در ساخت و پرداخت افسانهٔ کودکی عیسی است. اما با دقت بیشتر در متون ناقل این نکات، آن حدس و گمان زایل می‌شود. خبر ورود مغ‌ها به بیت‌الحم در انجیل متی آمده است و بنابراین به کهن‌ترین اعصار مسیحیت، باز می‌گردد و میتراپرستان هیچ نقشی در ساخت و پرداخت این داستان دیدار مغ‌ها با عیسی نوزاد ندارند و داستان به گونه‌ای ساده‌تر از نبوت اشعیا (*Isaie*، فصل ۶۰) سرچشمه می‌گیرد که اعلام می‌کرد دور دست‌ترین اقوام و شاهان برای پرستش یهوه به اورشلیم خواهند آمد و طلا و بخور به او پیشکش خواهند کرد و نیز ملهم از بخشی از زبور ۷۲ است که اشارتی به مسیح موعود دارد.^۱ این سفیران مغ‌ها بودند، زیرا تردیدی نیست که قوم یهود در اسارت، حکمت و دانش دینمردان ایرانی را به یاد داشتند.^۲ وانگهی نیایش و کرنش مغ‌ها از کهن‌ترین و کثیرترین مضامینی است که الهام‌بخش هنرمندان مسیحی در تزئین گورخانه‌های دخمه‌ای بوده است. آنان این نیایش و پرستش را تصویری از ارشاد ربّانی بیگانگان و کافران (*gentils* به زعم عبریان) تلقی می‌کردند. برعکس بنمایهٔ ولادت با ملزوماتش یعنی آخور و گاو و خر، در دورانی بس متأخر ظاهر می‌گردد و نخستین بار در دیوار نگارهٔ San Sebastiano متعلق به نیمهٔ قرن ششم یعنی زمانی است که برگزاری جشن میلاد مسیح رسماً آغاز شده بود. و بنابر این همزمان است با برگزاری نخستین اعیاد نوئل، چنانکه گویی همهٔ هنرها برای

1. Strauss, chap. iv. § 36.

2. Krause, *Hist. de l'art chrétien*, p. 151. Pératé : *Antiquités chrétiennes*.

تعظیم و تکریم هر چه بیشتر خدای نوزاد، دست به دست هم داده بودند. نخستین ذکری که از کهف زادگاه عیسی می‌رود در اثری از ژوستن قدیس است که در قرن دوم می‌زیست.^۱ ژوستن که در Siche^۲م زاده شد، احتمالاً نشردهنده افسانه‌ای فلسطینی بوده است که در روزگارش، سخت رواج داشت و نیز نخستین کسی است که غار زادگاه عیسی را با مغاره (مهرابه) خاص رازآموزی در آیین میترا قیاس می‌کند و این مشابهت را دامی که شیطان گسترده است می‌داند. یک قرن بعد، Origène^۳، برای زدودن تردیدهایی که ارباب منازعه و مشاجره در مسائل مذهبی، در باب زادگاه مسیح ابراز می‌داشتند، مناقشه را با ذکر این دلیل، فیصله می‌دهد: مگر در بیت‌اللحم، غار زادگاه وی را به مردم نشان نمی‌دهند؟ حتی دیر زمانی بعد نیز، Épiphan^۴ه قدیس، می‌کوشد روایات متضاد و همزمان رایج درباره غار و اصطبل و خانه‌ای را که انجیل‌نویسان از آن سخن می‌گویند، با هم وفق و سازش دهد و توجیهش برای حل مشکل این است که آن جاها، اقامتگاههای نوزاد صاحب اعجاز، یکی پس از دیگری بوده است.^۵ پس شباهت (میان غار و مهرابه) که ژوستن قدیس را به شگفت آورده بود، خود به خود، در اذهان خلاق، جوانه زده بود و از آنجا تا این نتیجه‌گیری که غار را آیینی از آیین دیگر به عاریت گرفته است، سر سوزنی بیش فاصله نیست. معهذاً و به رغم حقیقت‌نمایی ظواهر، به

1. Justin , *Dial. cont. Tryph*, C. LXXVIII.

قدیس ژوستن معروف به شهید، متولد در حدود ۱۰۰-۱۱۰ در نابلس. م.

۲. نام قدیمی نابلس (Naplouse) در فلسطین. م.

3. Orig., *Ad Cels*. I, 51.

۴. نام دو تن: قدیس ایفان، بطریق Pavié (۳۴۸-۴۲۵) و قدیس ایفان سلامینی، شیخ و

مجتهد کلیسای یونانی، متولد در فلسطین در حدود ۳۱۵-۴۱۳. م.

5. Saint Épiphan. *Advers, hæ res* LI. (Migne Pat. Gr., t. I. pag. 927).

زحمت می‌توانم یاد و خاطره‌ای از میترا را در افسانه غار بیت‌اللحم سراغ کنم و بیشتر مایلم غار بیت‌اللحم را مغاره آدونیس بدانم که ژروم قدیس از آن بازدید کرد و الهام‌بخش این اندیشه به مرد پارسای گوشه‌گیر بود: «بر بیت‌اللحم که امروزه برای ما معظم‌ترین جا در سراسر دنیا است، پیش از این، جنگل مقدس تموز (Thammouz) یعنی آدونیس، سایه‌افکنده بود؛ و در غاری که مسیح نوزاد وزوز کرد، یار و نوای گریسته بود».^۱

کلیسا تاریخ ۲۵ دسامبر را برای کندن انبوه خلق از نیروی جاذبه و کشش جشن‌های میلاد فناپذیر لایزال (Natalis Invicti) پذیرفت^۲ و سلاطین مسیحی همواره در آن روز بازیها و نمایش‌های باشکوه ترتیب می‌دادند.^۳ اما آنچه می‌بایست همزمان صورت گیرد، مصون داشتن خلایق از خطر خلط کردن‌های ناگوار و مشکل‌ساز و هشدار دادن به آنان برای نیفتادن در دام خاطراتی بود که ضرورت داشت پاک و سترده شوند. هیچ‌کس به مانند آمبرواز^۴ (Ambroise) قدیس که با اهتمام تام و تمام به چنین کاری پرداخت و توفیق یافت، دامن همت به کمر نبست. دست کم ده وعظ از این مقام روحانی در باب میلاد عیسی مسیح در اختیار داریم که همه بلیغ و رساست و بادقت و صراحتی که جای هیچ شبهه و شکی باقی نمی‌گذارد، معلوم می‌دارند در چه شرایط و به چه نیت و قصدی، جشن مسیحی جایگزین عید مذهب شرک شده است. می‌گوید: «چه جای شگفتی است که امروزه که خورشید نوین عدالت بر جهان می‌تابد و نور درخشان حقیقت، زمین را تابناک کرده است، روشنایی دو چندان شود؟

1. Saint Jérôme, *Ep. 49 ad. Paul.*

2. Auctor Syrus (Mommnem) (به نقل از).

3. Corippus: *De laude Justin, Min*, I, v. 314.

۴. از آباء کلیسای لاتینی متولد در حدود ۳۴۰-۳۹۷ م.

خداوند با ولادتِ یک تن، هم به مردم نور عطا کرده است و هم زمانه را نورانی ساخته است» و جای دیگر: «خلاق به یک معنا حق دارند که میلاد (مسیح) را روز طلوع خورشید نو بنامند. قوم یهود و بیگانگان (gentils) این جشن را چنین نامگذاری کرده‌اند، اما ما نیز به رضا و رغبت این تعبیر را تصدیق می‌کنیم زیرا هنگامی که نجات‌بخش به جهان آمد، سپیده‌دم نجات و رستگاری نوع بشر، دمید و همزمان نور خورشید، نو شد.^۱ بیش از نیم قرن پس از امبرواز قدیس، پاپ لئون قدیس، هنوز خود را مجبور به واکنش در قبال خاطرات زیاده سمجی که از کیش پرستش خورشید و آئین میترا، به جا مانده بود، می‌دید زیرا به مخاطبانش می‌گفت: «در دامی که شیطان گسترده است نیفتید. گوش‌هایتان را ببندید تا سخنان زهرآگین کسانی را که می‌خواهند چنین روزی نه به دلیل ولادت مسیح، بلکه به سبب زایش خورشید نو، بنا به اصطلاح خاص آنان، گرامی و عزیز باشد، نشنوید.»^۲

به اعتقاد ما، تثبیت تاریخ ولادت مسیح در انقلاب زمستانی، تنها وامگیری مثبت مسیحیت از آیین میتراست، گرچه غالباً محاسباتی از همان قماش برای تعیین تاریخ شهادت و رستاخیز مسیح صورت گرفته و آن تاریخ را با اعتدال ربیعی، وفق و سازش داده است. آیین میترا، رفته‌رفته رو به خاموشی نهاد و همه خانواده‌های بزرگ اشرافیت روم که آن آیین را پذیرفته و حمایت و تقویت کرده بودند، یکی پس از دیگری، جذب کیش مسیحیت شدند. شاید ممکن باشد که نشانه‌های به جای مانده از آیین‌های خورشیدی را در خرافات مردم و آداب و رسوم محلی در سراسر قرون وسطی، پیگیری و سراغ کرد. اما این بررسی، چندان

1. Saint Ambr., *Sermo* iv.

2. Saint Léon, *sermo* xxii.

فایده و ارزشی ندارد. آثار و نشانه‌های این خاطرات را در چند فرقه مبهم برخاسته از مانویت و نیز در تأملات برخی متألهین در باب اخترشماری که می‌کوشیدند تا تصویر و توجیه اسرار مسیحی را در پدیدارهای آسمان کشف کنند، می‌توان یافت. دیر زمانی، بعضی رموز و علائم رایج در آیین‌های خورشیدی از قبیل پرنندگان انسان پیکر (griffon) و نبرد شیر با و رزاق در شمایل‌نگاری، باقی ماند و هنوز هم بر ضریح‌ها و درگاه‌های کلیساهای کهن ما، تصاویر هفت سیاره و خورشید و ماه را گاه به سیمای انسان یا بالاتنه آدمی و گاه سوار بر گردونه‌های چهاراسبه یا دو اسبه منقوش بر یادمان‌ها، می‌توان دید. حتی گاه خورشید با شب کلاه فریجی و تاج شمس طالع تصویر شده است. این تمام چیز است که از کیشی به یادگار مانده است که نزدیک بود غرب را فرو گیرد و در رقابت با مسیحیت، بر سر تسخیر قلوب و اذهان، پیروز شود.^۱

★

★ ★

شناخت علل این شکست و دریافت این معنی که چرا کیش میترا ناگزیر به دین برتری تسلیم شد که بهتر از آن، خواست‌های زمان حال و نیازهای آتی را برآورده می‌ساخت، اینک که با آن فاصله زیادی داریم، آسان است.

۱. درباره این شمایل‌نگاری نک به:

Krause, ۲۰۷, فصل سوم, P. Pératé: *Archéologie chrétienne*; Bayet: *L'art byzantin*.
op. cit

کیش میترا که سخت دلمشغول پاکی و خلوص بود، تا آنجا که Tertullien برای هم مذهبانش، عفاف باکرگان مهری و پرهیز دینمردان میترايي را از مباشرت جنسی همچون الگویی که از آن پیروی باید کرد، می ستاید؛ اما میترائیسم به اندازه مسیحیت از عاطفه عشق به همسایه و احسان و شفقت سرشار نیست. یسنا می گوید: «این یک که در حق انسان بدکار، نیک و مهربان است، انسان بدی است، آن یک که انسان اشه (asha، مزدایی راستین) را گرامی می دارد، انسان اشه است».^۱ بنابراین همسایه، منحصرأ انسان پایبند شریعت است و بدی کردن با دشمن، به معنای ظاهری و لفظی کلام، تکلیفی دینی است. این خوارداشت زندیق، گاه موجب شده که شریعت گذار، احکام بس غریبی صادر کند: پزشکی که می خواهد خاصیت دارویی را بسنجد، نخست باید آن را با دیوپرستان (dewas) بیازماید و پس از آنکه سه بار درمان با آن دارو را آزمود، برای بیمار مزداپرست تجویزش کند. چیزی ضد مسیحی تر از این اندیشه ها نیست. بیگمان طی قرون و در تماس با تمدن روم، این روحیه طرد و دفع و انحصارخواهی خدشه ناپذیر و این سختگیری خودپسندانه، دگرگون شده به نرمش گرائید و عشق به نوع انسان، جایگزین سبق ذهنی و پیشداوری تنگ نظرانه مدنیتی خاص شد و قلوب، گنجایی پذیرش بشریتی را یافت که همه اعضایش، همبسته اند و سخت گیری و ریاضت طلبی (stoïcisme) که بر قوانین دینی و قلوب، عمیقاً اثر نهاده بود، عاقبت برادری انسان ها را پذیرفت و اعلام داشت. اما حتی نزد اهل ثبات و مقاومت و پایداری در تحمل سختی و مصیبت (رواق گرایي stoïcisme) نیز، احسان و شفقت در حق نوع انسان، عشق مطلق به همسایه و ممنوع نیست، بلکه ثمره خرد و

۱. برای معنای اشه، نک به اوستا، گزارش جلیل دوستخواه انتشارات مروارید، جلد ۲، ۱۳۸۳ ص ۹۱۹-۹۲۰ م.

حاصل هماهنگی و موزونی کیهان و پیوستگی و وابستگی همه بخشهای این عالم به یکدیگر است و از مغز سرچشمه گرفته به قلب می‌ریزد و همچون چشمه‌ای طبیعی از کانون سوزان عشق، به گونه‌ای خودجوش، فوران نمی‌کند.

ریاضت و سخت‌گیری و مشکل‌پسندی کیش میترا، اصل و اساس ضعفش بود. صعوبت آموزه‌اش حتی بیش از دشواری آزمون‌هایش، بسیاری اذهان را رماند. گویی کیش، دریچه‌ای گشوده بر جهان احساسات نداشته است و اگر زن در اسرارش غائب نیست، در جزئیاتش هیچ جایی ندارد. عنصر مادینه مطلقاً مطرود است و این، ماهیت و بدعت منحصر به فرد میترائیسم، در میان همه ادیان و مذاهب دوران باستان است. این ادیان و مذاهب و حتی روحانی‌ترین شان، همواره وقاحت و بی‌شرمی آیین‌های کهن طبیعت‌گرا (naturaliste) را همچون پوششی چسبناک که قادر به ترکش نیستند، یدک می‌کشند. مصون ماندن از این بیماری واگیردار، بی‌تردید، فضیلت انکارناپذیر آیین میترا بوده است، اما کیش میتراپرستی، نه شکوه درد مادری را آن چنان که در پیکره مرمیرین دمتر (Déméter) محفوظ در بریتیش موزیوم تجلی یافته است، شناخت و نه عطوفت پرشور و طیران عرفانی و پُر رمز و رازی را که ایزیس (Isis) به پرستندگانش الهام بخشیده است. در دوران باستان، هیچ چیز همتای عذوبت و حلاوت نافذ و اطمینان‌بخش گفتار زن ایزد به Lucius در کتاب آپوله (Apulée) نیست. آن آیین، بدین وسیله توانست قلب‌های مردم و زنان را قدرتمندانه در جامعه رومی، تسخیر کند. میترا هر چه در آغاز رسالتش، کار نیک و خجسته‌ای کرد که از خدایان شهوانی آشور و بابل، یکباره گسست، لکن با دورافکندن گرانبهاترین میراث دین شرک که در پایان رسالتش، به استقبالش شتافت، به بیراهه رفت. مسیحیت برعکس،

این بخت بلند و خجسته را داشت که در مهدش، کیش مریم را یافت که همزمان باکره و مادر است و از دمتر و ایزیس پاک‌تراست و مانند آنان، هم مادر پردرد و رنج و هم تسلابخش در ماندگان است. این کیش که نخست در اناجیل لوقا و یوحنا جوانه می‌زند، و از دولت رسالات منحول و به همت گنوسیان، رونق و رواج می‌یابد، در اواخر قرن پنجم، پس از شورای افسس (Ephèse)، به توسعه و رشدی شگرف می‌رسد.

توفیق میترائیسم، عمده، مرهون سازش ساده و آسانشی با مذهب شرک رومی یونانی‌تبار است. اما مذهب شرک پس از آنکه محکوم و مطرود شد، میترائیسم را به سقوط کشاند. میتراپرستی، از آغاز، سراپا در ایزدستان روم غوطه‌ور شد و نه فقط در جوار خدایان المپ یونانی، جاخوش کرد و با آنان کنار آمد، بلکه پس از زوال خدایان المپ‌نشین به حمایت‌شان برخاست و از شأن و منزلت شکوه و افتخار و درخشش نوپدیدش، آنان را بهره‌مند ساخت، اما اگر آن خدایان در میترا جذب و محو شدند، میترا به سبب همین جذب و ربایش، پاره‌ای از شخصیت‌اش را از دست داد و بخشی از شهرت نامیمون و نامقبولی بر حق آن خدایان، به میترا رسید و این‌چنین میترا پس از آنکه از عنایات کیشی رسمی برخوردار شد، از همدستی و تباری الزامی با آن آیین، در تعب و عذاب افتاد و در پایان، دیگر نتوانست از آن مخمصه‌رهایی یابد و اسیر و قربانی برکشیدگانش شد.

این مصالحه و سازش، عاقبت خطیرتری هم داشت. توضیح اینکه مسیحی، تنها خدایش را سجده می‌کند و این خدای حسود می‌خواهد که فقط او را بپرستند. مسیحی به وحشت شکنجه و عذاب، اعتنا ندارد و وقتی نمی‌نهد و نیروی مقاومت در تحمل درد و قدرت خوار داشت مرگ را از شور و شرر ایمانش کسب می‌کند، زیرا بر این باور است که

شهادتش، اجر و پاداشی جاودانی دارد و نه تنها از شهادت نمی‌ترسد، بلکه غالباً آن را برمی‌انگیزد تا با عزت و افتخار به ایمانش، اقرار و اعتراف کند. بسیاری از امپراطوران و خاصه شاهان سوری، هیچ عداوتی با مسیحیت نداشتند و Alexandre Sévère^۱ در نمازخانه‌اش به مسیح حرمت می‌نهاد. تنها انتظار و توقعی که از مسیحیان می‌رفت، بردباری در قبال آیین‌های دیگر و تصدیق کیش حکومتی بود که مبنای و سنگ زیربنای امپراطوری محسوب می‌شد. اما مسیحیان هیچ مصالحه و شراکتی را نپذیرفتند و یکدندگی و آشتی‌ناپذیریشان چنان بود که هیچ شکنجه‌ای نتوانست در آن تزلزل و خللی پدیدآورد و عاقبت بر اثر این لجبازی و کله‌شقی، پیروز شدند و اگر تسلیم شده بودند و پذیرفته بودند که مسیحیت، دینی از ادیان تابع حکومت باشد و به خدای معبود حکومت پشت نمی‌کردند، مسیح سرنوشت زئوس و سراییس و میترا را می‌یافت. میتراپرست برعکس، هرگز منحصرأ میتراپرست (mithriaste) نبوده است. میترا، خدایی حسود نیست و می‌پذیرد که پیروانش، دیگر خدایان را سجده کنند و رازآموختگانش، سر و راز رستگاری را در اسرار دیگر بجویند. چنانچه سیماک (Symmaque)^۲ می‌گفت راههای نیل به حقیقت بسیار است و هر کیش، طریقی خاص خود دارد و انسان احتیاط‌کار از هیچ‌یک، چشم نمی‌پوشد تا دستیابی به حقیقت هر چه مطمئن‌تر باشد. ازینرو آپوله به خود می‌نازید که با رمز و راز همه اسرار شناخته‌روزگارش، آشناست و بسیاری از او سرمشق گرفتند زیرا چنین می‌نمود که بدین سان، امکان غلبه بر وحشت مرگ و آنچه پس از مرگ پیش خواهد

۱. امپراطور روم ۲۲۲-۲۳۵ م.

۲. خطیب و سیاست‌مرد رومی (در حدود ۳۴۰-۴۱۶). بازسین مدافع مذهب شرک در غرب،

رویاریوی آمبرواز قدیس. م.

آمد، مطمئن تر است. کتیبه‌های میترای، نمودار شگفت‌ترین پیوندها میان نیایش‌های مختلف است که به زعم مؤمنان بیگمان همه، به گونه‌ای یکسان، مؤثر و کارساز بوده‌اند: Agorius Præ textatus، دینمرد بزرگ کیش میترا، قهرمان جشن‌های ساتورن (*Saturnales*)، حریف مراسم عبادی بس گوناگون است: *quindecimvir*^۱ است و دینمرد بزرگ (*pontife*) وستا (*Vesta*)^۲ است و کاهن رازآموز (*hiérophante*) اسرار ایزیس است. همسرش: *Aconia Paulina* به خود می‌بالد که با اسرار الوزیس و باکوس و سرس (*Cérès*) و *Cora* و با *Liber* در اسرار *Lerna*^۳ و با اسرار ایزیس و *Hécate d' Égine*^۴ آشناست. سیماک (*Symmaque*) یک تن از آخرین و صدیق‌ترین مدافعان مذهب شرک، دینمرد یا کاهن بزرگ (*pontife*) وستا (*Vesta*) و خدا خورشید و از اصحاب کیش و آیین (*curiale*) هرکول و ایزیس (*Isiaque*) است. مهم‌تر از این، آخرین رازآموز (*hiérophante*) اسرار الوزیس، همزمان دینمرد بزرگ میترا نیز هست. دین و ایمان همهٔ مجادله‌کنندگان با ماکروب (*Macrobe*) و می‌توان گفت غالب افراد جامعهٔ اشرافیت بلندپایهٔ روم، چنین فراخ و التقاطی است. بنابراین از ایمانی که تا این پایه، شراکت را قبول دارد، چه سر سختی‌ای انتظار می‌توان داشت؟ و از میان همهٔ این خدایان، کدام‌یک را با چنان عشق سوزانی باید پرستید که جان‌فشانی در راهش، گوارا باشد؟ عشق راستین، انحصارطلب است. برای جمیع خدایان، جان‌فشانی نمی‌توان

۱. نام پانزده تن صاحب منصب در روم باستان که مأمور سازمان‌دهی مراسم قربانی و برگزاری بعضی بازی‌ها بوده‌اند. م.

۲. الهه آتش و اجاق یا کانون خانوادگی نزد رومیان برابر با هستیای (*Hestia*) یونانیان. م.

۳. *Lerne*، مردابی در *Agolide* (ناحیهٔ کوهستانی یونان قدیم) که هرکول در آن *Hydre*

(مارلرن) را کشت. م. ۴. *Égine* جزیره‌ای یونانی است. م.

کرد، تنها برای یک خدا می‌توان جان نثار کرد. ازینرو، مذهب شرک در حال زوال، فقط شهادایی ناخواسته داشت، یعنی قربانیان تعصبات مردمی یا قربانیان نابردباری و عدم مدارای حکومت.

با امعان نظر بیشتر و دقیق‌تر می‌توان از خود پرسید که این مذاهب سوغات شرق، گرچه از حیث قدرت هیجان انگیزی برتر از خدایان هُمَر و خدایان Latium بودند، چه مایه و توشه‌ای به جان‌ها می‌توانستند داد و چه چیزی برای ارضای حس از خودگذشتگی و برآوردن نیاز ترک نفس و ایثار جان که بهترین حصّه ذات ماست، عرضه می‌داشته‌اند؟! چگونه امکان داشت دین‌ورز، بر خود پیوشد که عالماً عامداً به دام فریب نوعی قصه‌بافی افتاده است؟ زنان نوحه‌گر بر جنازه آدونیس، وقتی هذیان هیستریایی شان پایان می‌یافت، ممکن بود سرمستی و بیخودی‌شان را دوست بدارند و از حلاوتش لذت برند، اما این فریب‌خوردگی، گذرا بود و دیری نمی‌پائید و نگاهی به ستاره درخشان در طاق آسمان، کافی بود که آنان را از آنچه بر خدای‌شان رفته است، مطمئن سازد. ورزاو میترا که در عین حال، رمز غرائز مادی مهار شده و علامت خورشیدی بود که بر اثر نیش و گزیدگی زمستان از پای در می‌آمد، برای تسخیر قلوب و جانها حتماً شایستگی کمتری داشته است. چگونه ممکن بود تمثیل اخلاقی سرد و قصه‌ای نجومی، آتش به جانها زند؟ این خدای مصمّم و قاطع (deus cetus) که چشمان او را به وضوح می‌دیدند و منظمماً روزانه در ساعتی معین، تغییر می‌یافت، خرد را ارضا می‌کرد، اما چنگی به دل نمی‌زد. برعکس مسیح خونین، میخکوب بر صلیب که خواسته و دانسته خود را برای کفارت گناهان بشریت فدا کرده است، داستان دیگری است که بر خلاف رمز پیشین، واقعیتی تأثیرگذار و برای هرکس دریافتنی است. تأثیر روانی این درام کاملاً انسانی، با تأثیر درام آسمانی مذاهب

خورشیدی، تفاوت داشت. آن درد و رنج در همه آلام انسانی، انعکاس می‌یافت.

همه ادیان و مذاهب دوران باستان در اواخر امپراطوری روم، مطابق الگوی اسرار یونانی، سازمان می‌یابند و هر یک واجد تعلیماتی سرّی و رمزهایی به دو معنا یا سه معناست که با کمال حزم و احتیاط و به تدریج، در مدت زمانی طولانی، بر رازآموزان فاش می‌شود و بعضی نیز در تیول دینمردان بزرگ باقی می‌ماند و تنها آنان از مزیت فهم معنای آن رموز برخوردارند. دین چنانکه فلسفه نو افلاطونی، از آفتابی شدن و افشای راز و رمزهایش برای مردم نا اهل طفره می‌زند و ابا دارد و طالب پرده‌های ضخیمی است که بر اسرار و رموزش افتاده و پنهانشان کند. فقط سرآمدان در خور و سزاوار شناخت حقیقت‌اند و این مزیت منحصر به آنهاست. در این میان، تنها مسیحیت، اصل رازآموزی‌های دراز مدت و دشوار را مطرود دانست و فقط آموزش نو دینان مبتدی را لازم شمرد. راست است که زمانی این واژه پدید آمد که نکند مسیحیت نیز از آن الگوها تبعیت کند و در واقع، مسیحیان شرق و خاصه مشایخ مصر، کوشیدند مسیحیت را به این وادی بکشانند. کلمان اسکندرانی و اورینگن در باب ضرورت آموزشی سرّی و لزوم گنوزی مسیحی، به صراحت داد سخن می‌دهند و سعی دارند که سرّ مسیحیت را با واژگان و اصطلاحات معمول در رازآموزی‌های دمتری ایزیس، وصف کنند.^۱ آنها می‌گویند الهامات و مکاشفات اسرارآمیزی را که بر ما وارد شده است «تنها بر هارون (Aaron) و پسر هارون، به تمام و کمال و صراحتاً فاش می‌توان کرد». مسیح می‌خواست آموزه‌اش در پرده باشد، «ازینرو آن را در لفاف تصاویر

1. Clem. Alex, *Logos protrept.*, c XII. Origène, *In num. hom.*, 5, 1. Petrus Chrysologus, *Serm.* 126.

خیال پیچید و به صورت آیین‌های مقدس (sacrement) در آورد». خوشبختانه عقل سلیم غرب در قبال این گرایش که با روحیه و ذهنیت انجیل مطلقاً مغایرت دارد، واکنش نشان داد. Tatien^۱ می‌گوید: «نزد ما، تنها ثروتمندان به حکمت دسترس ندارند. ما حکمت را به درویشان نیز به رایگان می‌آموزیم. هر که خواستار آموختن است، قدمش مبارک!»^۲

در واقع در اینجا ما بر نکته‌ای اساسی انگشت می‌نهم که علت توفیق تبلیغات مسیحی را روشن می‌کند. حتی آیین‌های شرقی نیز نتوانستند دینی مردمی و مردم‌پسند بیافرینند. تنها طبقات بلند پایه و آموخته، از مزیت تشرف به اسرار، برخوردار بودند. خلاق بر باورهای سبکسرانه و جلف خویش پای می‌فشردند یا به خرافات پستی دل بسته بودند که دینمردان دریوزه‌گر (galle) آیین سی‌بل که خواجه شده و جامه‌های زنانه می‌پوشیدند و غیب‌گویان (métragyrt) و جادوگران که در شهرهای بزرگ، فراوان یافت می‌شدند و از روستایی به روستای دیگر می‌رفتند و به رغم منع قانونی، به سوداگری علنی با تعویذات و طلسمات و طالع‌بینی و حرز جواد اشتغال داشتند، به آنها پر و بال می‌دادند. حتی اقرار می‌کنم که در باب درجه مقبولی میترا نزد عامه مردم، تردیدهایی دارم. یادمان‌های میترای، گرچه بسیارند، اما ممکن است آگاهی‌هایی ناقص به ما عرضه بدارند. این یادمان‌ها در رم و میلان و ناپل، فراوانند و خاصه در سراسر حد و مرز امپراطوری از ترانسیلوانی (Transylvanie) گرفته تا مصب رود رن (Rhin)، یافت می‌شوند و محل استقرار لژیون‌ها را معلوم می‌دارند. اما سی و هفت معبدی که در رم بنیان یافته‌اند، منجمله

۱. فیلسوف نوافلاطونی (۱۲۰ - ۱۷۵) متولد در سوریه، که دین مسیحی گرفت و پیرو ژوستن قدیس شد. م.

2. Tatien: *Adv. Grae c.*, 32.

مهرابه کاپیتول (Capitole)، نمازخانه‌هایی کوچک‌اند و هیچ چیز آنها یادآور کلیساهای صدر مسیحیت (basilique) نیست که انبوه مردم در آنها، جا می‌گرفتند و به زودی به نوعی میدان عمومی که خلایق برای بحث درباره مسائل عمومی در آن گرد می‌آمدند (forum) بدل شدند. آیین میترا، به سبب ماهیت تعلیمات و نظام آزمون‌ها و درجات و خصلت انتزاعی و به غایت فاضلانۀ رمزهایش، به نظر ما دینی خاص دانایان و سربازان می‌نماید و سوا از رخنه‌یابی در اردوها و توقف‌گاههای لژیون‌ها، هیچ نشانه‌ای در دست نیست که معلوم دارد عمیقاً در میان مردم نفوذ کرده باشد. آنچه مردم از آیین میترا کسب کردند، ضوابط و دستورهای کلامی گنگ و عاداتی ذهنی بود که به مرور ریشه‌کن شد. مسیحیت بیدرنگ دین مردم پسند، دین شکسته‌حالات و مردم ساده‌بی‌پیرایه و خاصه دین دردمندان و رنج‌کشیدگان و دین همه کسانی شد که دیانت رسمی با غرور و تفرعن دلشکن و نازیدن و فخر فروختن به پیشداوری‌هایش، خاطرشان را می‌آزرد و می‌رنجاند. چیزی شگفت‌تر از موعظه‌های مسیح برای بینوایان و کودکان و گناهکاران و روسپیان در فرهنگ باستان، سراغ نمی‌توان کرد و چیزی بیش از آن، سلز (Celse) و همعصرانش را نمی‌شوراند. ملکوت نوین خدا، به نظر مسیح، بهشت تهی‌دستان و دریوزه‌گران است. اینکه برده‌ای پست، گریخته از زندان زیر زمینی یا دخمه زرخردان در روم و تبه‌کاری محکوم در دادگاه جنایی، بتوانند در زندگانی پس از مرگ یا در عالم عقبی، بر اشراف زاده و نجیبی ظریف و ادب‌شناس و فیلسوفی سرشار از حکمت یونان، پیشی گیرند، دعوی ایست که حس کراهیت و نفرت و تحقیر و اشمزاز را در سلز برمی‌انگیزد و در حقیقت این دعوی، سبب ایراد و اعتراض اساسی‌اش به

مسیحیت است.^۱ سلز هرگز نه به «شان و حیثیت والای فقیر و درویش» پی برد و نه این نکته را دریافت که در روانی شکسته و خوار شده به سبب گناهکاری که به یمن بخشایش و فضل (الهی)، به توبه و انابه روی آورده و حیثیت و اعتبارش را بازیافته است، چه گوهری از عطوفت و حق شناسی و عشق عرفانی نهفته است. اورینگن (خطاب به میترائییان) می نویسد: «فقهائیان، وقتی خوب سخن می گویند، همانند طبیبانی عمل می کنند که داروهایشان را برای درمان اغنیا نگاه می دارند و مردم افتاده خاکی را نادیده می گیرند».^۲ و بهتر از آن سخن اوگوستن قدیس است که می گوید: «در معابدتان، این صدا به گوش نمی رسد که به سوی من آید، شما که رنج می برید؛ اصحاب آن پرستشگاهها از این نکته غافلند و نمی خواهند بدانند که خدا قلبی مهربان و فروتن دارد. زیرا شما این نکات را از حکما و دانشمندان پوشیده داشته اید و بر مردم مهربان و فروتن و شکسته حال فاش کرده اید».^۳ بنا به وعده انجیل، نخستین بار، دروازه آسمان سعادت و بهجت ازلی و ابدی (béatitude) به روی مردم درمانده گشوده شد و بنابراین مردم بینوا احساس کردند که فضل و لطف کلام الهی و انس و الفت برانگیخته تمثیلات مهرانگیز و خیر و برکت تعالیمی که به آسانی بهترین پاره های حکمت فلاسفه را به آنان تعلیم می کرد، شامل حالشان شده است و تکفیر و لعن توانگران و قدرتمندان همچون دست نوازشی است که بر سرشان می کشند و کینه توزی اجتماعیشان را فرو می نشاند.^۴ هرگز هیچ مذهب، چنین اهرمی برای تکان دادن جهان و نوکردنش نداشته است.

1. Celse, Lib. III, c. XLIV: Arnobe: *Ad. Nation.* lib. I. c. XI. Julien: *Fin des Césars.*

2. Origène: *contra Cels.* lib. VII, 60.

3. Saint Aug., *Confess.* lib. VII. c. XXI.

۴. نک به شرح Tatien از مسیحی شدنش در *Orat.* c. XIX

آری فرزندگان دین شرک همه چیز یا تقریباً همه چیز را گفته و به همه چیز دست یافته بودند. حتی مذاهب باستان با صورت ظاهر جزمیات مسیحی یا به گفته بوسوئه (Bossuet) با «شکل و قالب شان» بیگانه و نا آشنا نبودند. داناترین مسیحیان در اندیشه‌های فلاسفه، در افکار سقراط و فیثاغورث (Pythagore) و افلاطون، پیش هنگام، ذوق و مزه حقیقتی را که بر مسیح وحی شد، تشخیص می‌دادند و باور داشتند که خداوند، هوش آنان را روشن و تابناک ساخته و به ایشان مأموریت داده است که زمینه خداپرستی را فراهم آورند. ژوستن می‌گوید: «هر سخن نیکی که گفته شده است از آن ماست».^۱ از این دیدگاه، نظر Havet^۲ کلاً درست است. اما آنچنان که یک تن از همان فلاسفه گفته است، کشف کوره راهی در قلب جنگلی پهناور از فراز درختی، سخنی دیگر است و گشودن راهی پهناور و گام برداشتن در آن، سخنی دیگر؛ در دست داشتن حقیقت سخنی دیگر است و افشاندنش چون بذر در شیار، سخنی دیگر. همه چیز گفته شده بود، اما هیچ چیز با لحن کلام انجیل و تأکیدهایش که به صورتی مردمی و مردم‌پسند، بیان شده برابری نمی‌کرد. حتی لطف و جاذبه سخن افلاطون در قیاس با این کلام، به نظر، زیاده عقلانی می‌نماید. افلاطون زیاده شیفته دیالکتیک خویش است و شیفته‌وار عنان اختیارش را به دست آن دیالکتیک می‌سپارد. مردم را نه چندان با خرد، که با احساس صید می‌توان کرد و توفیق هر دین، در چیرگی اش بر جانهاست.

1. Justin, *Apolog.*, II, 13.

۲. مورخ و محقق فرانسوی ۱۸۲۷ - ۱۸۸۴ صاحب تألیفات مسیحیت و ریشه‌هایش و پژوهش‌هایی در تاریخ دین. م.

اعلام

آبیدوس، معبد، ۶۰، ۶۳	آنشالی، ۱۳۱
آپولون، ۳۸، ۱۱۲، ۱۲۰	آنو، ۷۵
آپوله، ۱۶، ۹۳، ۱۰۳، ۱۲۲، ۱۴۹، ۱۵۱	آنوی، ۸۰
آپیس، ۸۰، ۱۲۱	آیین خورشیدی، ۴۶
آتن، ۱۷، ۱۲۵	آیین مغان، ۱۳۳
آتنه، ۱۲۲	
آتیس، ۴۰، ۴۱، ۵۶، ۶۰، ۱۲۱، ۱۳۶	آ، ۶۸
آدریانوس، ۴۴	ابراهیم، ۸۵
آدرین، امپراطور، ۱۳۴	اتروسکاها، ۵۰
آدم (ع)، ۱۳۶	ادیسه، ۶۲
آدونیس، ۶۰، ۱۲۲، ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۵۳	ار، اسطوره ارمنی، ۷۸
آرالو، ۶۲، ۷۶	ارخلوس، ۱۳۸
آرکادیا، ۵۰	اردت فذری، ۱۱۴
آرین، ۱۳۱	اردشیر دوم، پادشاه هخامنشی، ۳۵، ۳۷
آشور، ۴۱، ۴۲، ۶۴، ۱۳۱، ۱۴۹	ارسطو، ۲۵، ۳۲، ۸۴
آشور بانیپال، ۳۲، ۷۶	ارمنستان، ۳۹، ۱۱۴
آفرودیت، ۵۵، ۷۰، ۱۲۲	اروپ، ۸۰
آفرودیت کلدانی، ۳۷	اروس، ۱۲۱
آگوست، ۱۳، ۱۲۶	ازیریس، ۶۰، ۶۱، ۸۰، ۱۲۰، ۱۳۶
آمبرواز قدیس، ۱۴۵، ۱۴۶	ازیریس دوزخی، ۶۳
آمستریس، ۳۵	استارته، ۶۰، ۸۱
آنات، ۳۷	استراین، ۵۰
آناهیتا، ۳۶، ۳۷، ۳۹	اسحق، ۸۵
آنتونینها، ۱۴	اسد (صورت فلکی)، ۶۸، ۶۹
آندرومد، ۱۱۳	اسرائیل، ۸۵

- اسکندر آبنوتیکی، ۱۵
 اسکندر مقدونی، ۲۵، ۲۶، ۳۸، ۳۹، ۱۳۱
 اسکندریه، ۲۰، ۱۰۹، ۱۳۴
 اسنیان، ۹۸
 اشیگل، ۲۵
 اشعیاء، ۱۴۳
 اشکانیان، ۳۹
 افسس، ۱۳۴
 افلاطون، ۱۰، ۱۷، ۵۰، ۶۱، ۶۵، ۶۷، ۷۲، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۱۰۰، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۳۷، ۱۵۸
 - و اندیشهٔ ایرانی، ۷۹، ۱۲۵
 اکباتان، ۳۴، ۳۷، ۷۱
 آگوستن قدیس، ۱۳۴، ۱۳۸
 الاکابال، ۴۵، ۴۶، ۵۱
 السست، ۱۲۸، ۱۳۰
 المپ، ۱۰۷، ۱۲۳
 الوریس، ۱۷
 الوزیس، ۱۶، ۵۸، ۶۱، ۶۳، ۹۳، ۹۶، ۱۱۱، ۱۳۲
 اله، ۸۱
 انجیل، ۹۶، ۱۳۴، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۵، ۱۵۸
 انجیل لوقا، ۱۵۰
 انجیل متی، ۱۴۳
 انجیل یوحنا، ۱۶، ۱۵۰
 انصاری، مصطفی، ۵
 انطاکیه، ۱۴۲
 انکتیل، ۱۱۵
 اوپر، ژول، ۴۳
 اور، ۳۱
 اورشلیم، ۱۸، ۱۰۰، ۱۴۳
 اورلین، امپراطور روم، ۴۵، ۱۱۹
 اورلیوس، ۱۲۸، ۱۲۹
 اورمزد، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۵۶، ۶۵، ۸۴، ۹۷، ۹۹، ۱۱۷
 اورو، ۶۸
 اوریگن، ۱۵۴، ۱۵۷
 اوستا، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۴، ۴۹، ۵۲، ۶۶، ۸۲، ۸۳، ۸۹، ۹۴، ۹۶، ۹۸، ۱۱۴، ۱۲۴، ۱۲۶
 اوستی، ۱۳۰، ۱۳۳
 اوگوستن قدیس، ۸۸
 اووید، ۶۵، ۹۳
 اهرام مصر، ۷۴
 اهریمن، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۵۶، ۸۳، ۹۰، ۹۹، ۱۱۴
 اهورامزدا، ۳۴، ۳۸
 اهی، ۸۴
 ایتالیا، ۱۲۶
 ایران، ۹، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۵، ۶۳، ۶۵، ۶۹، ۷۹، ۸۱، ۸۹، ۹۲، ۹۵، ۹۸، ۱۰۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۳
 ایزدان، ۲۸، ۳۴
 ایزیس، ۹، ۱۸، ۷۲، ۸۱، ۹۳، ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۲۲، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲
 ایشتار، ۳۷، ۵۳، ۶۳، ۷۵، ۷۶
 ایندرا، ۸۰، ۱۱۷
 اینیاس افسسی، ۱۳۵

پولن دونل، ۱۴۲	بابل، ۳۰، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۱، ۶۳، ۶۴
پونت، ۳۹	۷۵، ۸۰، ۸۵، ۱۴۹
پیندار، ۶۱	باختر، ۲۵
	باکوس، ۵۹، ۸۰، ۸۱، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۵۲
تارس، ۵۳، ۷۸، ۱۱۳، ۱۳۱، ۱۳۲	باکوس تراسی، ۴۰
تاریخ مختصر مؤسسات سیاسی و اجتماعی فرانسه قدیم، ۵	بخت النصر، ۷۵
تاسیت، ۱۲۵	بخت النصر، کتیبه، ۷۵
تان، ۱۲۲	بعل، ۵۱، ۵۵، ۶۸، ۱۱۹
ترانس، ۱۱	بلاش اول، پادشاه اشکانی، ۳۹
ترانسیلوانی، ۱۵۵	بندهش، ۶۶، ۸۹، ۱۱۴
ترتولین، ۹۰، ۹۱، ۹۶، ۱۱۱، ۱۳۴	بنی اسرائیل، ۸۹
تعمید، ۹۱	بورنوف، ژان لویی، ۲۵
تلمود، ۱۸، ۱۲۳	بوسونه، ۱۵۸
تموز، ۶۳، ۱۴۵	بیت اللحم، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵
تورات، ۱۳۵	پارت ها، ۳۹، ۴۴
تیروس، ۴۴	پالاس، ۵۹، ۷۶، ۱۰۹
تیر، ۶۹	پالمیر، ۴۶
تیرداد، پادشاه ارمنستان، ۳۹	پامفیلیایی ها، ۷۸
تیرو، ۱۰۵	پراتکستاتوس، ۱۲۰
تیماوس، ۷۷	پرتکستات، ۱۲۹، ۱۳۰
	پرسه، ۴۲، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴
ثور (برج)، ۶۹، ۷۲، ۸۱، ۹۹	پرودانس، ۱۴۲
ثور (صورت فلکی)، ۵۶، ۶۸، ۶۹	پروکلس، ۷۸
	پریکلس، ۱۷
جدی (صورت فلکی)، ۵۵، ۶۷، ۶۸	پسر زندگی، ۷۵
جمهوریت، ۷۷، ۷۸	پلوتارک، ۶۹، ۸۱، ۹۴، ۹۷، ۱۰۸، ۱۲۱
جوزا (صورت فلکی)، ۶۸	پمپه، ۴۱
	پوزانیاس، ۶۳
چشمه حیات، ۶۳	پولس قدیس، ۹، ۱۶، ۹۶، ۹۹

پژوهش در کیش و اسرار میترا

۱۶۲

۱۵۵، ۱۲۸، ۱۲۰، ۵۳، ۵۱، ۴۶، ۱۴، ۱۴، رم	حزقیال نبی، ۱۰۹
رنان، ارنست، ۱۹، ۲۵	حمل (برج)، ۶۹
رن، رود، ۱۵۵	حمل (صورت فلکی)، ۵۵، ۶۸، ۶۹
روح القدس، ۱۳۸	حوا، ۱۳۶
روسی، ۱۳۰	حوت (برج)، ۷۰
روم، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۱۷	حوت (صورت فلکی)، ۶۸
۱۱۸، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۶، ۱۵۴، ۱۵۰	
رهنما، مجید، ۵	خسروآباد، ۷۴
	خشایارشا، ۳۵، ۱۱۲
زنوس، ۵۹، ۷۰، ۸۰، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۷، ۱۵۱، ۱۳۷	خورشید، ۷۳، ۷۹
زبور، ۱۴۳	خورشید (خدا)، ۴۰، ۴۵، ۵۲، ۸۰، ۱۱۲
زحل، ۶۸، ۶۷، ۷۳	۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲
زرتشت، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۸، ۴۹، ۶۶، ۷۱، ۷۸، ۷۹، ۸۳، ۱۰۰، ۱۱۴، ۱۲۵، ۱۳۳	خورشید، خدای امپراطوری رومی، ۴۶
زمین، ۷۳	خورشید شکست‌ناپذیر، ۱۱۹
زنوبیا، ۴۵	دارمستر، ژ، ۲۵، ۱۲۹
زهره، ۶۸، ۷۳	داریوش اول، پادشاه هخامنشی، ۲۵، ۳۴
زیگورات، ۷۵، ۷۶	داریوش سوم، پادشاه هخامنشی، ۳۸
	دجله، ۳۰
ژانوس، ۱۲۱	دلو (صورت فلکی)، ۶۸، ۶۹
ژروم قدیس، ۲۰، ۱۰۷، ۱۳۷، ۱۴۵	دمتر، ۵۹، ۱۲۲، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۴
ژویتر، ۱۱، ۳۸، ۱۲۳	دمشق، ۳۷
ژویتر لاتیوم، ۱۱۸	دیان، ۸۱
ژوستن قدیس، ۹۱، ۱۰۰، ۱۱۳، ۱۴۴	دیو، ۳۱
ژول سزار، ۹	دیودور، ۱۲۴
ژولین، امپراطور روم، ۲۴، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۳۹، ۱۴۰	دیوکلسیانوس، امپراطور روم، ۴۶
	دیون کریزوستوم، ۴۲
	دیونیزوس، ۵۹، ۹۷، ۱۱۱
ژونون، ۱۱۸، ۱۲۲	

سین، ۷۵	سابازیوس، ۴۰
شَمش، ۳۶، ۴۳، ۶۴، ۶۸	ساتورن، ۱۲۲، ۱۴۱
شوش، ۳۷	سارد، ۳۷
صمدوقیان، ۹۸	سارداناپال، ۱۳۱
صور، ۴۳، ۸۵	سارگون اول، ۳۲
طرایانوس، ۴۴	ساسانیان، ۲۶، ۳۹، ۱۲۹
طرسوس، ۴۲، ۴۳	ساموتراس، ۱۶، ۸۶، ۹۴
عبریان، ۹۸	ساندان، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۵۳، ۶۵
عطارد، ۶۸، ۷۳	سراپیس، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۴، ۱۵۱
عقرب (صورت فلکی)، ۶۸	سرس، ۱۵۲
عهد عتیق، ۷۸	سرطان (صورت فلکی)، ۵۴، ۶۷، ۶۸، ۶۹
عیسی (ع)، ۹، ۲۵، ۹۷، ۹۹، ۱۱۴، ۱۳۴	سرود ستایش خورشید، ۹۵
۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۱	سرسیوگ، ۸۹
فارقلیط، ۱۳۸	سفر خروج، ۱۳۵
فدر، ۱۳۱	سفر لویان، ۸۶
فرات، ۲۴، ۳۰، ۳۵، ۴۱، ۴۴، ۱۲۱، ۱۳۷	سقراط، ۱۵۸
فرسید سیروسی، ۶۱	سلز، ۷۰، ۷۱، ۷۵، ۱۰۸، ۱۳۴، ۱۵۶
فرفوروس، ۱۹، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۶	سناخریب، پادشاه آشور، ۴۲، ۱۳۲
۵۷، ۶۷، ۷۲، ۷۷، ۸۱، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۲۱	سنبله (صورت فلکی)، ۶۸
فروشی، ۲۸	سندان، ۷۸، ۱۱۳، ۱۳۱
فروهر، ۲۸	سنگزاد، ۵۱
فریجیه، ۴۰، ۴۱، ۵۰، ۵۳، ۸۷، ۸۸، ۱۲۹	سوریه، ۹، ۴۳، ۴۵، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۳۴، ۱۵۱
۱۳۶	سوشیانس، ۸۹، ۱۱۴
فریسیان، ۹۸	سی بل (معبد)، ۸۷
فلسطین، ۱۴۴	سی بیل، ۱۰۰
	سیرت کوروش، ۱۲۵
	سیسرون، ۹، ۱۰، ۷۷، ۷۹
	سیلیسی، ۴۱، ۱۳۱
	سیماک، ۱۵۱، ۱۵۲

پژوهش در کیش و اسرار میترا

۱۶۴

گات‌ها، ۹۸، ۱۲۷	فلک البروج، ۱۰۴، ۱۰۹
کاسکه، آمده، ۵	فنیقیه، ۴۳، ۸۱، ۱۱۳
گاوکشی (کتیبه)، ۸۷	فیثاغورث، ۱۷، ۶۱، ۷۲، ۷۷، ۱۰۹، ۱۵۸
گراکوس والی، ۲۰	فیرمیکوس، ۹۰
گرگوار نازیانسی، ۱۰۴	فیلون، ۳۳، ۱۱۹، ۱۳۷
گریفون، ۱۱۲	فنیقیه، ۵۵، ۱۲۲
گزنفون، ۱۲۵	
گشتاسب، ۲۵، ۳۴، ۱۰۰	قدیس - کلمان، ۱۳۱
گیل‌گامه، ۶۴	قرطاجنه، ۸۵، ۱۱۸
گیل‌گمش، ۶۴	قسطنطین کبیر، امپراطور روم، ۴۶
	قوس (صورت فلکی)، ۶۸
لئون قدیس، ۱۴۶	قیصر روم، ۴۴
لار، ۱۳	
لازار، ۲۰، ۱۰۷	کاپادوکیه، ۳۹
لاکونی، ۹۴	کاپیتول، مهربابه، ۲۰، ۴۰، ۵۱، ۱۵۶
لوسیفر، ۵۱	کارنامه شهدا، ۱۳۵
لوکرس، ۱۰	کاسکار، ۱۳۸
لونرمان، ۷۵	کالیستن، ۳۲
لیدید، ۶۵	کرت، ۵۰
لیدیه، ۴۲	کرونوس، ۷۰، ۱۲۱
	کلده، ۹، ۲۳، ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹
مادها، ۲۵	۴۱، ۵۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۹، ۷۱، ۷۴، ۸۹
مارک - اورل، ۱۴	۹۲، ۹۵، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۳۶
ماکروب، ۵۶، ۷۲، ۱۵۲	۱۳۷
ماکوب، ۶۷	کلمان اسکندرانی، ۷۸، ۱۴۲، ۱۵۴
مانی، ۱۳۸	کلودین، ۸۲
ماه، ۷۰، ۷۲	کورا، ۵۹
مدی، ۳۰، ۳۴	کوروش، ۲۷
مدیترانه، ۴۱	کومون، فرانتس، ۷
مردوک، ۳۶، ۳۷، ۶۳، ۷۵، ۸۰	

وداها، ۲۶، ۲۸، ۵۲، ۸۰، ۱۱۷	مربخ، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۳
ونستتوس، ۱۲۸	مزامیر، ۹۵
ونوس، ۸۱، ۱۲۹، ۱۴۵	مزدا، ۱۲۴
ویبیا، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱	مزدیسنا، ۲۵، ۲۶، ۵۴
ویراف، ۷۱	مشری، ۶۸، ۷۳
ویزافنامه، ۷۱	مصر، ۹، ۳۵، ۵۰، ۶۱، ۶۲، ۷۱، ۷۴، ۸۰
ویژیل، ۱۰، ۹۳	۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۳۶، ۱۵۴
ویشتاسب ← گشتاسب	معبد هفت روشنایی (برج)، ۷۵
ویکتوار، ۵۵	مقدم، محمد، ۵
ویلاى التری، ۵۳	مکاشفات یوحنا، ۱۳۵
	ملکارت، ۴۳
هاتهور، ۸۱	موسی (ع)، ۲۵
هادس، ۵۹، ۱۳۷	مهرابه سن - کلمان، ۵۵
هارون، ۱۵۴	میترا ← بیشتر صفحات؛ نک :
هراقلیطوس، ۸۴	میتراپرستی
هرا، کوه، ۲۹	میدان جنگ ماراتون، ۳۵
هرکول، ۴۲، ۱۰۷، ۱۲۰، ۱۳۶	میزان (صورت فلکی)، ۵۵، ۶۸، ۶۹
هرکول آشوری، ۶۵، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۳۱	میلادهای هوروس، ۱۴۲
هرکول اوروی، ۶۴	میلان، ۱۵۵
هرمزد، ۹۹	
هرمس، ۷۰، ۱۰۶، ۱۰۷	ناپل، ۴۴، ۱۵۵
هرودوت، ۳۴، ۵۰، ۷۱، ۱۱۳، ۱۲۴	نانا، ۴۱
هکات، ۱۲۲	نیو، ۷۵
هلیوپولیس، معبد، ۶۰	نرون، ۴۴
هلیوس، ۳۸، ۱۱۴، ۱۲۰	نهر اردن، ۱۳۵
همر، ۴۹، ۶۱، ۶۲، ۱۵۳	نیل، رود، ۷۲
هند، ۲۶، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۳۳	نینوا، ۲۳، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۶۳، ۶۸، ۷۶
هوروس، ۶۰، ۸۰، ۱۴۱	
هومه، ۹۴	واتیکان، ۸۷
هیپولیت، ۱۳۱	وارونا، ۲۸، ۱۱۷

Bélith, ۱۲۲	هیپاس، ۳۲
Bérose, ۴۲، ۱۳۲	
	یانو، ۱۳۷
Canopée, ۱۳۶	یاکوس، ۶۱
Celse, ۲۰، ۶۷، ۶۹	یزدگرد، ۱۲۵
Céphée, ۱۳۶	یسنا، ۹۸، ۱۴۸
Constance - Chlore, ۴۴	یشت‌ها، ۳۶
Chrysostome Jean, ۱۴۲	یوحنا، ۱۶
Cilicie, ۶۵	یونان، ۱۷، ۳۲، ۳۵، ۴۱، ۵۰، ۶۰، ۶۱، ۶۲
Claros, ۱۳۷	۷۱، ۸۰، ۹۸، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰
Colotès, ۷۹	۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۵۰، ۱۵۴
Commentaire du Songe de Scipion, ۷۲	یهوه، ۲۷، ۱۴۳
Commode, ۴۵، ۱۰۴	Abra Cura, ۱۲۸
Cora, ۱۲۸، ۱۵۲	Aconia Paulina, ۱۵۲
Cronius, ۶۷	Adam de Samothrace, ۱۲۲
	Agorius Præ textatus, ۸۸، ۱۵۲
De antro Nympharum, ۷۲	Alexandre Sévère, ۱۵۱
Décus, ۸۵	Allat, ۶۳، ۷۶
De mysteriis, ۸۸	Ammien Marcellin, ۲۴، ۱۱۳
Dialogue contre Tryphon, ۱۱۴	Apologie, ۱۱۴
Dion Chrysostôme, ۱۱۳	Apulum, ۱۰۶
Dionysiaques, ۱۲۱	Argos, ۱۱۲
Dis Pater, ۱۲۸	Astraté, ۱۲۲
Disarius, ۱۲۰	Aurélius, ۱۲۸
Domitien, ۱۳۹	Avienus Nicomachus, ۱۲۰
Dupuis, ۲۰	
	Basilide, ۱۳۷
Élagabal, ۱۱۹	Borsippa, ۷۵

- Koës, ٩٤
 Kronios, ١٩, ٧٩
 L'Origine de tous les cultes, ٢٠
 Lactantius, ٥٤
 Lactantius Placidus, ٤٠
 Lampride, ١٠٤
 Latium, ١٥٣
 Lerna, ١٥٢
 Liber, ١٤, ١١٠, ١٤٢, ١٥٢
 Liberius, ١٤٢
 Lucius, ١٤٩
 Lunus, ٤١
 Macrobe, ٥٣, ٤٩, ١١٩, ١٢٣, ١٤١
 Muls, ١٠٥
 Meliton de Sardes, ١٣٥
 Men, ٤١, ١٢٢
 Mithræ um, ٢٠
 Montfaucon, ٥٤
 Mycènes, ١١٢
 Nébo, ٣٤
 Nergal, ٣٤
 Neuenheim, ١٠٤
 Nicétas de Serres, ١٠٥
 Ninip, ٣٤, ٤٣
 Nonnus, ١٢١
 Emèse, ٤٥, ١١٩
 Eon, ٥٤
 Épiphané, ١٤٤
 Étana, ٤٤
 Eubule, ١٩
 Eudoxe, ٢٥, ٣٢
 Eustathius, ١٢٠
 Felbach, ٥٥
 Flavien, ١٢٠
 Fréret, ٢٤
 Ganymède, ٤٤
 Germanie, ١٢٥
 Grégoire de Naziance, ١٣٩
 Hammon, ١٢١
 Hathor, ٧٢
 Havet, ١٥٨
 Hécate d' Égine, ١٥٢
 Heddernheim, ١٠٥
 Hermogène, ١٣٧
 Hyde, ٢٤
 Izdubar, ٤٤
 Joppé, ١١٣
 Julien, ٤٤
 Juvenal, ٩٣

- Saturnales, ۱۱۹
 San Sebastiano, ۱۴۳
 Scheol, ۶۲
 Sérapis, ۱۱۸
 Servins, ۱۲۰
 Sichem, ۱۴۴
 Sin, ۴۱
 Stace, ۴۰، ۵۴، ۱۲۰، ۱۳۸
 Strymon, ۳۵
 Symmaque, ۱۲۰
 Tanît, ۱۱۸
 Tarse, ۱۳۱
 Tatien, ۱۵۵
 Théopompe, ۹۸
 Tibre, ۹۳
 Vincentius, ۱۲۸
 Visconti, ۵۴
 Wurtemberg, ۵۵
 Zoéga, ۵۴
 Zollfeld, ۱۰۶
 Çaoshyo, ۸۳
 Numénius, ۶۷
 Oppert, ۱۱۳
 Origène, ۱۳۴، ۱۴۴
 Ostie, ۵۱، ۵۵
 Pallas, ۱۹
 Pan, ۱۲۲
 Pannonie, ۴۵
 Pasipha, ۸۰
 Patre, ۱۱۴
 Phaéton, ۶۴، ۱۲۱
 Philosophoumena, ۱۲۱
 Phérecyde, ۱۱۳
 Pline, ۲۵
 Pluton, ۱۲۸
 Postumius, ۱۲۰
 Præ textatus, ۱۲۰
 Proclus, ۱۲۳
 Prudence, ۸۶
 Prétextat, ۴۰، ۱۲۸
 Quinte-Curce, ۳۸
 Rawlinson, ۶۴
 Sabazios, ۱۱۰
 Sabazius, ۱۲۲، ۱۲۸
 Saint - Clément, ۵۱
 Sarmizæ getuza, ۱۰۶

اصطلاحات و مفاهیم

الهیات اسکندرانی، ۱۱۱	آنون، ۱۳۷
امشاسپندان، ۳۴، ۲۷	آب، ۲۸، ۳۶، ۳۷، ۵۴، ۶۲، ۹۴، ۱۰۵، ۱۱۲
انسان‌انگاری حداد، ۱۲۰	آباء، ۱۱۵
انسان شیرسر، ۵۴، ۵۵	آباءِ آباء، ۱۱۵
انقلاب تابستانی، ۵۴، ۶۹، ۱۱۲	آباءِ کیش، ۱۱۵
انقلاب زمستانی، ۵۴، ۶۹، ۱۴۱، ۱۴۶	آتش، ۲۸، ۵۴، ۹۴، ۱۰۵، ۱۱۲
انگبین، ۱۱۱	آدم‌خواری، ۹۷
اورفه‌پرستی، ۱۷، ۵۹	آدم‌سوزی، ۱۳۱
اورمزدپرستی، ۱۱۰	آرتمیس (آیین)، ۱۱۰
اهرام، ۵۰	آغاز جهان، ۳۳
ایزیس، ۱۵۴	آیین‌های خورشیدی، ۴۵، ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۵۴
باد، ۲۸	
بار مثبت، ۵۹	ابیقوریان، ۱۳۰
بار منفی، ۵۸	اخترشناسی، ۳۲، ۶۸، ۱۲۳، ۱۳۶
باز، ۱۱۴	اسرار الوریس، ۱۷
برج‌های منشور شکل، ۵۰	اسرار الوزیس، ۴۰
بره، ۴۱، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۹، ۱۰۶، ۱۱۲	اسرار ساموتراس، ۱۶
بز، ۱۱۰	اسرار کلد، ۲۴
بزغاله، ۱۱۰	اشه، ۱۴۸
بودیسم، ۱۲۵	اصل زندگی، ۵۹
بی‌حسی، ۱۰۳	اعتدال خریفی، ۸۲
	اعتدال ربیعی، ۵۳، ۸۰، ۱۴۶
پارسیان هند، ۱۳۳	اعتراف، ۹۴
پایان جهان، ۳۳، ۸۹، ۱۰۰، ۱۲۵	افسانه طوفان (کلدانی)، ۸۲

- بنت، ۹۵
 پرندگان انسان‌پیکر، ۱۴۷
 پولس قدیس، ۱۴۰
 پهلوئی، زبان، ۲۶
- چشمه زندگی، ۵۴، ۵۷
 چوپان، ۱۱۰
 حجاب المپیایی، ۱۱۱
 حجاب ستاره‌نشان، ۱۱۱
 حکمت رواقی، ۱۴
 حماسه گیل‌گامه، ۶۴
 حمل، ۵۵
- خدا - مارش، ۱۵
 خدایان المپ، ۱۵۰
 خدای انتقام‌جو، ۸۵
 خدای مصمم، ۱۵۳
 خدای نوزاد خاموش، ۱۴۱
 خدای واحد، ۹، ۴۷، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰
 خرس، ۱۱۰
 خط میخی، ۳۱، ۳۵
- خورشید، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۳۶، ۳۷،
 ۳۸، ۴۳، ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۵۷، ۶۰، ۶۴، ۶۶، ۶۸،
 ۶۹، ۷۰، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۹، ۹۹، ۱۰۶،
 ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۳۱، ۱۳۵،
 ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۵۲
- خورشید بابل، ۱۲۱
 خورشید (معبد)، ۴۵
 خون‌بارش، ۸۶
- تاج خورشیدی، ۱۰۵
 تاج شمس طالع، ۱۴۷
 تبرک نان، ۹۱
 تتان، ۱۲۲
 ترازوی سنجش اعمال، ۷۸
 ترنج، ۱۰۵
 ترنج افروخته، ۵۷
 تطهیر، ۴۳، ۸۳، ۹۳، ۹۴
 تعمیر، ۸۶، ۹۳، ۱۴۰
 تقدیم اعتدالین، ۳۳
 تناسخ، ۱۰۰، ۱۰۹
 تناول قربان، ۹۶، ۹۷
 تناول طعام مقدس، ۱۳۹
 تن‌پوش پوستی، ۱۱۱
 توتم، ۱۰۸
- ثور، ۵۳
- جادو، ۱۳۶، ۱۳۷
 جام، ۹۱، ۹۶
 جامه، ۴۰
 جشن آدم سوزان، ۴۲
 جشن تشرف به اسرار، ۱۱۱
 جشن میترا، ۳۸
 جشن نوزایش ملکارت، ۴۳

- داستان طوفان به روایت کلدی، ۶۴
- دایرة البروج، ۶۴
- درهای آدمیان، ۶۸
- درهای خدایان، ۶۸
- دوازده (عدد)، ۷۴، ۱۰۷
- دوک سرنوشت، ۷۸
- دیالکتیک، ۱۵۸
- دیالکتیک (گنوسی)، ۱۳۷
- دینمرد بزرگ، ۱۵۲
- دیوپرست، ۱۴۸
- دیهم روی شمشیر، ۱۱۱
- شاهین، ۱۱۴
- شبهکلاه فریجی، ۵۵، ۱۴۷
- شمر، ۲۷، ۲۸، ۵۴، ۵۶، ۵۸، ۸۳، ۸۴، ۸۹
- ۱۱۰، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۶
- شراب، ۹۷
- شست‌وشوی آیینی، ۹۳
- شکست‌ناپذیر، ۱۴۱
- شمارش روزهای هفته، ۷۱
- شورای افسس، ۱۵۰
- شهادت، ۱۵۱
- شهادت طلبی، ۸۵
- شهر - شهبانو، ۱۳
- شیر، ۵۳، ۵۴، ۵۷، ۸۲، ۸۴، ۱۱۱، ۱۱۲
- شیطان، ۱۴۴
- صابنین، ۳۱
- طبیعت‌گرایی، ۱۴۹
- رازآشنایی، ۱۷، ۸۰، ۸۵، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۱
- رازآموزی، ۱۴۰، ۱۵۲
- رازآوران، ۱۷
- راه زاد و ولد، ۷۰
- رستاخیز، ۴۳، ۵۹، ۷۸، ۸۲، ۸۹، ۹۱، ۹۸
- ۱۴۶، ۱۲۸، ۹۹
- رواقیان، ۱۲۴، ۱۴۸
- روزه‌داری، ۱۰۵
- روسپیگری آیینی، ۳۷، ۸۵
- ریاضت طلبی، ۱۴۸
- رؤیای ویراف، ۷۱
- زرتشت، آیین، ۳۹، ۱۳۰
- زروانی، آیین، ۳۹
- زنبور عسل، ۹۴
- زند، زبان، ۲۶

پژوهش در کیش و اسرار میترا

۱۷۲

کاو، ۴۱، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۷، ۸۹، ۱۱۰	عبریان، ۶۲، ۸۹، ۱۴۳
گاوان مادینه، ۸۰	عروج، ۱۰۵
گاوچران، ۱۱۰	عسل، ۹۴
گاوکش، ۱۱۲، ۱۰۵، ۵۵	عشاء ربانی، ۹۶
گاوکشی، ۸۸، ۸۷	عقاب، ۱۱۴، ۱۱۲، ۶۵
گاوکشی، آیین، ۸۶	عقرب، ۸۲، ۵۶
گاهنامه آفرینش شناسی های کهن، ۶۹	عنقا، ۶۵
گاهنامه کلدانی، ۶۹	غسل، ۹۳، ۷۶، ۵۱، ۴۱
گردونه تابان، ۵۸	فراماسونری، ۱۰۷
گردونه چهاراسبه، ۱۴۷، ۸۲، ۵۷	فرشته، ۷۱
گردونه دواسبه، ۱۴۷، ۵۷	فروشی، ۶۵
گنوز، ۱۷	فروهر، ۱۲۴، ۸۳، ۶۵
گنوسیان، ۱۵۰، ۱۳۹، ۱۳۶، ۵۴	فلسفه، ۱۷، ۳۸، ۶۱، ۶۳، ۷۷، ۷۸، ۱۰۰
گوزن، ۱۱۲	۱۱۷، ۱۳۸، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸
گوسفندکشی، ۸۷	فلسفه یونانی، ۱۴
گوشت، ۹۸	فلک البروج، ۱۳۷، ۷۸، ۶۹، ۶۴، ۵۷، ۴۱
لا، ۱۳	
لغوس، ۱۳۶، ۱۳۷	قران، ۶۹
مار، ۲۳، ۵۲، ۵۴، ۵۷، ۸۴	قربانی کردن، ۱۰، ۳۰، ۳۵، ۴۱، ۸۰، ۸۲، ۸۵
مانویت، ۱۴۷، ۱۳۸	۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۶، ۹۷، ۱۱۴، ۱۳۵
ماه، ۳۳، ۵۷، ۶۶، ۶۸، ۸۱، ۸۳، ۱۳۵، ۱۳۸	قیسیت، ۱۰، ۱۳، ۱۱۸
مُثل، ۲۸	قوای افلاک، ۷۳
مزدیسنا، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶	کاج، ۴۱، ۵۷، ۸۲، ۱۰۵
مسیحیت، ۹، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۴۵، ۹۰، ۹۶، ۹۹	کلاغ، ۲۳، ۵۶، ۸۲، ۱۱۱، ۱۱۲
۱۲۵، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۶	کلید سوراخ دار، ۵۵
۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۶	کودک مقدس، ۵۹
مشعل دار، ۸۲	کهنات، ۱۳

- معرفت، ۱۷
مغان، آیین، ۳۹
مغها، ۱۴۳
مقدّسین، ۹۶
منجی (مسیحیت)، ۹۹
منطقه البروج، ۲۳، ۳۳، ۵۴، ۸۲
میتراپرستی
آزمون‌ها در ~، ۱۰۳، ۱۰۵
اخلاقیات در ~، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۳
- ارزش عددی حروف در ~، ۱۳۷
اعتراف در ~، ۹۶
افول ~، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹
انابه در ~، ۹۱
اهمیت پژوهش در ~، ۱۹
بزرگترین گناه در ~، ۱۲۵
پرستشگاه‌های ~، ۵۰
تبرک نان در ~، ۹۱
تشرّف به ~، ۴۹
تطهیر در ~، ۹۴
تعمید در ~، ۹۱، ۹۳
تناسخ در ~، ۱۰۹
تناول قربان در ~، ۹۶، ۹۷
توبه در ~، ۹۱
جام شراب در ~، ۹۱
جهان‌نمای ~، ۶۹، ۷۰، ۷۲
~ در آثار فیلسوفان یونانی، ۷۷
~ در روم، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۵۳، ۱۲۰
۱۲۳، ۱۳۳، ۱۵۰
~ در فریجیه، ۴۰
- ریشه‌های ایرانی ~، ۲۳
ریشه‌های کلدانی ~، ۲۳
زن در ~، ۱۲۹، ۱۴۹
علل توفیق ~، ۱۱۷، ۱۵۰
غسل کردن در ~، ۴۱
قربانی کردن در ~، ۴۱، ۸۷، ۸۸، ۸۹
۹۰
کتاب‌های دوره باستان درباره ~، ۱۹
مراحل رشد ~، ۴۰
مفاهیم ~، ۶۶
مقبولیت ~ نزد عامه، ۱۵۵، ۱۵۶
نام‌های رازآموختگان در ~، ۱۱۰
نظام سلسله‌مراتبی در ~، ۱۰۷
~ و آیین سی‌بل، ۴۱
~ و آیین‌های آسیایی، ۹۸
~ و افسانه‌های زردشتی، ۲۳
~ و حیوانات، ۱۰۹
ورزاد در ~، ۸۳
~ و رقابت با مسیحیت، ۱۸، ۱۹
ورود ~ به اروپا، ۹
~ و زردشتی‌گری، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۲
~ و سازش با محیط‌های گوناگون، ۴۰
~ و فراماسونری، ۱۰۷
~ و مسیحیت، ۲۰، ۹۱، ۹۲، ۱۰۰
۱۳۴، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۸
۱۴۹
یادمان‌های ~، ۲۰، ۱۵۵
میخ‌های زرّین ستارگان، ۳۳
میلاد مسیح، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶

پژوهش در کیش و اسرار میترا

۱۷۴

	نامیرایی، ۴۴، ۶۱، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۷۳.
catabase, ۱۰۹	۸۳، ۸۹، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۴
coracique, ۱۰۸	نان، ۹۷، ۹۸
Corax, ۱۰۸	نبرد شیر با ورز او، ۱۴۷
Cumont, F., ۲۰	نردبان اسرار آمیز، ۱۰۸
Cycéon, ۹۶	نماز، ۱۳۴
cyceon, ۱۳۲	نمف، ۴۹
	نوئل، ۱۴۲، ۱۴۳
éon, ۱۳۷	نوافلاطونیان، ۷۲، ۱۲۳
éoptie, ۱۷	
	ورز او، ۲۳، ۴۰، ۴۱، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۶۹، ۷۲.
Gryphius, ۱۰۸	۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۹۰.
gryphique, ۱۰۸	۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۵۳
	ورز او کش، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۹۰، ۱۳۹
héliaque, ۱۰۸	وستا، ۱۵۲
Hélios, ۱۰۸	
	هزاره گرایان، ۱۰۰
Léo, ۱۰۸	هفت (عدد)، ۷۴، ۷۵، ۱۰۸
logos ← لغوس	هلنسیسم، ۱۱۸
	همادینی، ۱۱۹
Miles, ۱۰۸، ۱۱۱	هوا، ۲۸
	هوبد، ۱۱۵
Naïade, ۴۹	هوم، ۹۷
	هومه، ۹۴
Pater, ۱۰۸	هیولاهای ماریا، ۱۲۲
patrique, ۱۰۸	
Paulicien, ۱۳۷	یهودیت، ۹، ۱۸، ۲۷، ۴۵، ۹۶، ۹۸، ۱۳۳.
Persès, ۱۰۸	۱۴۳، ۱۴۶
persique, ۱۰۸	abraxas, ۱۳۷
Prœ textat, ۱۳۲	anabase, ۱۰۹

quindecemvir, ۱۵۲

renatus, ۱۶

SDSIM, ۱۲۸, ۱۲۹

Tiggâlâ, ۷۷

tympanon, ۱۳۲

A. GASQUET

ESSAI SUR LE CULTTE ET LES
MYSTÈRES DE MITHRA

Traduit par

Dj. Sattari

First Edition 2011



all rights reserved for
Mithra publishing Co.
Tehran, Mojahedin Islam Ave. No. 182

Printed in IRAN
ISBN: 978 - 964 - 8417 - 55 - 5

تبرستان

www.tabarestan.info

کیترو اسرار شیرا میر و قوت در



نشریه

تهران، خیابان مجاهدین اسلام،

شماره ۱۸۲، تلفن: ۳۳۱۳۳۵۰۵

دورنگار: ۳۳۵۰۴۲۲۴



9 780412 417555

R 80000